



سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد دوم



جلال نبی (خوانساری)

سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه
جلد دوم

مؤلف: جلال نبی



انتشارات کردگاری

سرشناسه	: نبی، جلال، ۱۳۶۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: سراج نمونه : پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه/مؤلف جلال نبی.
مشخصات نشر	: کردگاری، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۳ج.
شابک	: ج. ۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۱۹-۶ : ج. ۲ ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۱۹-۶ : ج. ۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۲۰-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
عنوان دیگر	: پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه.
موضوع	: قرآن - پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع	: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۴ س۴/۲/۶۵ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۴۹۴۶۶



انتشارات کردگاری

سراج نمونه

پاسخ به ۳۳۰ سوال با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه

جلد دوم

مؤلف: جلال نبی

ناشر: کردگاری

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۹۵-۱۹-۶

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی متعلق به نویسنده است.

فهرست

- ۱۱۱- فلسفه بزرگداشت ایام الله و روزهای بزرگ و ریشه قرآنی آن چیست؟ (آیه ۵ ابراهیم) / صفحه ۱
- ۱۱۲- بدا چیست و آیا حوادث مختلف جهان و سرنوشت انسان حتمی است و یا اینکه قابل تغییر است؟ (آیه ۳۹ رعد) / صفحه ۳
- ۱۱۳- عوامل شرح صدر و قساوت قلب چیست؟ (آیه ۲۲ زمر) / صفحه ۱۲
- ۱۱۴- نقش رهبر در زندگی انسان ها چیست؟ (آیه ۷۱ و ۷۲ اسراء) / صفحه ۱۶
- ۱۱۵- قلمرو منطق و زور در اسلام چیست؟ (آیه ۲۵ حدید) / صفحه ۱۹
- ۱۱۶- دلایل توحید و شاخه های آن چیست؟ (سوره اخلاص) / صفحه ۲۱
- ۱۱۷- ثواب اطعام در اسلام چیست؟ (آیه ۹ انسان) / صفحه ۲۹
- ۱۱۸- امانتی که به آسمان ، زمین و کوهها عرضه شد و آنها نپذیرفتند ولی انسان پذیرفت چه بود و چرا انسان جهول و ظلوم است؟ (آیه ۷۲ احزاب) / صفحه ۳۲
- ۱۱۹- تنها موعظه خداوند برای انسان چیست؟ (آیه ۴۶ سباء) / صفحه ۳۸
- ۱۲۰- راه توبه برای چه کسانی باز است؟ (آیه ۵۳ الی ۵۵ زمر) / صفحه ۳۹
- ۱۲۱- راه نفوذ گناه در انسان چیست؟ (آیه ۵ فاطر) / صفحه ۴۷
- ۱۲۲- سرپرستی در نظام خانواده بر عهده کیست و چرا؟ (آیه ۳۴ نساء) / صفحه ۴۹
- ۱۲۳- زمان دنیا و برزخ در برابر سرای دیگر برای انسانها چقدر است؟ (آیه ۴۵ یونس) / صفحه ۵۱
- ۱۲۴- آیا قرآن دارای اعجاز علمی است؟ (آیه ۳۲ و ۳۳ انبیاء- آیه ۸۸ نمل- آیه ۴۷ الی ۴۹ ذاریات- آیه ۴۰ معارج- آیه ۴ و ۹ قیامت- آیه ۲ و ۳ رعد) / صفحه ۵۳

۱۲۵- چه زمانی خداوند یک قوم را تغییر می دهد و انسان چگونه از حوادث غیر حتمی در امان می ماند؟ (آیه ۱۱ رعد) / صفحه ۶۵

۱۲۶- مقام امامت بالاتر است یا مقام نبوت ؟ وظیفه و ویژگی امام چیست ؟ امام از طرف چه کسی انتخاب می شود؟ (آیه ۱۲۴ بقره) / صفحه ۷۱

۱۲۷- بهترین دستور پزشکی برای پیشگیری از بیماری چیست؟ (آیه ۳۱ اعراف) / صفحه ۷۹

۱۲۸- آیا آئین اسلام مخصوص زمان پیامبر اسلام و تنها برای مردم آن زمان نبوده است؟ (آیه ۲ و ۳ جمعه) / صفحه ۸۱

۱۲۹- برادران شیطان چه کسانی هستند؟ (آیه ۲۷ اسراء) / صفحه ۸۳

۱۳۰- نظر اسلام در مورد استفاده از زینت و تجمل چیست؟ (آیه ۳۱ و ۳۲ اعراف) / صفحه ۸۵

۱۳۱- سنت استدراج چیست؟ (آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ اعراف- آیه ۴۴ و ۴۵ قلم) / صفحه ۸۸

۱۳۲- ذبیح اله کیست؟ (آیه ۱۰۲ صافات) / صفحه ۹۰

۱۳۳- در قیامت چه کسانی مشمول شفاعت می شوند ؟ فلسفه و شرایط آن چیست؟ (آیه ۴۸ بقره) / صفحه ۹۳

۱۳۴- از دیدگاه قرآن عالم بی عمل به چه ماند؟ (آیه ۵ جمعه) / صفحه ۱۱۴

۱۳۵- چرا خداوند همه انسانها را یکنواخت و اهل دین قرار نداده است ؟ آیا انسان مختار است یا مجبور؟ (آیه ۱۱۸ و ۱۱۹ هود) / صفحه ۱۱۷

۱۳۶- چرا قرآن بر عجم نازل نشد؟ (آیه ۱۹۸ و ۱۹۹ شعرا) / صفحه ۱۲۱

۱۳۷- نعمتهای بهشتی چیست؟ انسان تا چه زمانی می تواند از این نعمت ها استفاده کند؟ در بهشت کدام خواسته های بهشتیان اجابت می شود ؟ آیا خواسته رسیدن به مقام انبیاء و اولیاء هم اجابت می

شود؟ آیا انسان اگر چیزهایی که در دنیا حرام است در بهشت بخواد به او داده می شود؟ نعمتهای بهشتی را به چه چیز می دهند؟ (آیه ۱۶ فرقان - آیه ۳۴ زمر - آیه ۷۱ و ۷۲ زخرف) / صفحه ۱۲۳

۱۳۸- اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ (آیه ۴۶ الی ۴۹ اعراف) / صفحه ۱۲۶

۱۳۹- چرا باطل جولان دارد و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده؟ (آیه ۸۱ اسراء - آیه ۴۹ سباء) / صفحه ۱۳۱

۱۴۰- به چه دلیل باید از پیامبران اطاعت کرد و آیا توسل به پیامبران و امامان و طلب شفاعت کردن از آنها شرک نیست؟ (آیه ۶۴ نساء) / صفحه ۱۳۳

۱۴۱- آیا یهودیان برترین قوم می باشند؟ (آیه ۳۲ دخان) / صفحه ۱۳۶

۱۴۲- علت ترس از مرگ چیست؟ (آیه ۶ و ۷ جمعه) / صفحه ۱۳۸

۱۴۳- نشانه های منافق چیست و چرا پیامبر دستور قتل منافقین را صادر نکرد؟ (آیه ۸ منافقون - آیه ۸۹ نساء) / صفحه ۱۴۱

۱۴۴- به چه دلیل خداوند شریک ندارد؟ (آیه ۹۱ مومنون) / صفحه ۱۴۵

۱۴۵- اگر پیامبر (ص) از گناه معصوم است چرا در قرآن (آیه ۲فتح، آیه ۷ ضحی) در مورد بخشش و هدایت او سخن گفته شده است؟ (آیه ۲فتح - آیه ۷ ضحی) / صفحه ۱۴۷

۱۴۶- فلسفه انتظار چیست؟ (آیه ۳۲ و ۳۳ توبه) / صفحه ۱۵۵

۱۴۷- آیا پدر حضرت ابراهیم بت پرست بود؟ (آیه ۷۴ انعام) / صفحه ۱۶۶

۱۴۸- چه رابطه ای بین دین و دنیا وجود دارد؟ (آیه ۹۶ اعراف - آیه ۲ الی ۴ هود) / صفحه ۱۷۰

۱۴۹- آیا گناهان بدون توبه هم بخشیده می شوند؟ اسباب بخشودگی گناهان چیست؟ (آیه ۴۸ نساء) / صفحه ۱۷۲

- ۱۵۰- راه اصلاح شدن اعمال انسان چیست؟ (آیه ۷۰ و ۷۱ احزاب) / صفحه ۱۷۵
- ۱۵۱- آیا تنبیه بدنی زنان از نظر اسلام پذیرفته شده است؟ (آیه ۳۴ نساء) / صفحه ۱۷۸
- ۱۵۲- فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن چیست و چرا همه آیات قرآن به گونه ای نیست که برای همه قابل فهم باشد و مورد سوء استفاده فتنه انگیزها نشود؟ (آیه ۷ آل عمران) / صفحه ۱۸۱
- ۱۵۳- اگر از دیدگاه قرآن (آیه مباهله) جان پیامبر (انفسنا) تنها علی (ع) است چرا با صیغه جمع آمده است؟ (آیه ۶۱ آل عمران) / صفحه ۱۸۴
- ۱۵۴- اوصاف همسر شایسته از دیدگاه قرآن چیست؟ (آیه ۵ تحریم) / صفحه ۱۸۷
- ۱۵۵- چرا تقاضای مهلت بدکاران و ستمگران در جهان آخرت برای جبران اعمال آنها پذیرفته نمی شود و آیا کفار لجوجی که وارد جهنم می شوند و صحنه های جهنم را می بینند اگر دوباره به دنیا باز گردند اعمال زشت خود را تکرار می کنند یا راه صحیح را انتخاب می نمایند؟ (آیه ۴۴ ابراهیم- آیه ۲۸ انعام) / صفحه ۱۸۸
- ۱۵۶- چه کسانی در قیامت همنشین پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان می باشند؟ (آیه ۶۹ نساء) / صفحه ۱۹۰
- ۱۵۷- خداوند چگونه فرعون را عبرتی برای آیندگان قرار داد؟ (آیه ۹۲ یونس) / صفحه ۱۹۱
- ۱۵۸- فلسفه توکل چیست؟ آیا توکل به خدا باعث رکود و عدم تلاش و کوشش انسان نمی شود؟ (آیه ۱۲ ابراهیم) / صفحه ۱۹۳
- ۱۵۹- سرای آخرت و پاداش های آن برای چه کسانی است؟ (آیه ۸۳ قصص) / صفحه ۱۹۷
- ۱۶۰- ستمکارترین مردم چه کسی است؟ (آیه ۲۲ سجده- آیه ۲۱ انعام) / صفحه ۱۹۸
- ۱۶۱- شرط رسیدن به سعادت جاوید چیست؟ (آیه ۱۸ و ۱۹ اسراء) / صفحه ۲۰۰

۱۶۲- فلسفه قصاص چیست و آیا این حکم در اسلام حکمی ظالمانه و خشن نیست؟ (آیه ۱۷۹ بقره)
/ صفحه ۲۰۲

۱۶۳- شرط قبولی توبه چیست؟ آیا توبه مرتد پذیرفته می شود؟ (آیه ۱۱۹ نحل- آیه ۸۲ طه- آیه ۸۹ آل عمران) / صفحه ۲۰۷

۱۶۴- فلسفه تحریم زنا چیست و برای اینکه انسان از این گناه مصون باشد چه باید کرد؟ (آیه ۳۲ اسراء) / صفحه ۲۱۲

۱۶۵- آیا برای تقرب به خداوند نیاز به وسیله است و اگر نیاز هست آن وسیله چیست؟ (آیه ۳۵ مائده)
/ صفحه ۲۱۵

۱۶۶- فلسفه حجاب چیست و حجاب زنان باید چگونه باشد؟ (آیه ۵۹ احزاب- آیه ۳۱ نور) / صفحه ۲۲۲

۱۶۷- چرا شراب و قمار با توجه به اینکه در بعضی موارد برای انسان سودمند است حرام می باشد؟
(آیه ۲۱۹ بقره- آیه ۹۰ و ۹۱ مائده) / صفحه ۲۳۱

۱۶۸- آیا قتل نفس عمدی موجب مجازات جاودانی است و قابل توبه نمی باشد؟ (آیه ۹۳ نساء)
/ صفحه ۲۳۲

۱۶۹- بهترین منادیان و گویندگان چه کسانی هستند؟ (آیه ۳۳ فصلت) / صفحه ۲۳۵

۱۷۰- دلایل معاد چیست و اعتقاد به معاد چه بازتابی در زندگی انسان دارد؟ نظر قرآن درباره معاد جسمانی چیست؟ (آیه ۸۱ الی ۸۳ یس) / صفحه ۲۳۷

۱۷۱- خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ فلسفه قربانی کردن چیست؟ (آیه ۳۷ حج) / صفحه ۲۵۳

۱۷۲- مهمترین منابع شر و فساد چیست؟ (آیه ۳ الی ۵ فلق) / صفحه ۲۵۵

۱۷۳- خداوند در قیامت چه کسانی را فراموش می کند و چرا؟ (آیه ۵۱ اعراف- آیه ۳۴ و ۳۵ جاثیه)
/ صفحه ۲۵۶

۱۷۴- اجل مسمی و اجل معلق چیست و چه چیزی جلوی اجل معلق را می گیرد و باعث افزایش عمر انسان می شود؟ (آیه ۲ انعام- آیه ۱۰ ابراهیم) / صفحه ۲۵۹

۱۷۵- چه عواملی در زمین باعث امنیت است و جلوی نزول عذاب الهی را می گیرد؟ (آیه ۳۳ انفال) / صفحه ۲۶۳

۱۷۶- اینکه گفته می شود انسان باید متعادل باشد و در زندگی افراط و تفریط نکند و به قولی خشک مقدس نباشد و بعضی این گفته را بهانه ای برای انجام بعضی گناهان قرار داده اند ملاک و معیار میانه بودن و معتدل بودن چیست؟ (آیه ۱۴۳ بقره) / صفحه ۲۶۵

۱۷۷- چرا جمعی از ستمگران و افراد گناهکار و آلوده غرق نعمتند، زندگی مرفه ای دارند و مجازات نمی شوند؟ و جمعی از اهل ایمان عقب مانده اند؟ (آیه ۱۷۸ و ۱۹۶ و ۱۹۷ آل عمران) / صفحه ۲۶۸

۱۷۸- چه چیزی باعث حیات واقعی انسان می شود؟ (آیه ۲۴ انفال) / صفحه ۲۷۲

۱۷۹- راه بدست آوردن پاداش دنیوی چیست؟ (آیه ۱۳۴ نساء) / صفحه ۲۷۴

۱۸۰- بزرگترین پاداش بهشتیان چیست؟ (آیه ۷۲ توبه) / صفحه ۲۷۵

۱۸۱- آیا پرونده اعمال انسان با مرگ بسته می شود؟ (آیه ۵ انفطار) / صفحه ۲۷۷

۱۸۲- عامل مغرور بودن یهودیان و جرم و جنایات آنها چیست؟ (آیه ۲۳ و ۲۴ آل عمران- آیه ۸۰ بقره) / صفحه ۲۷۹

۱۸۳- زیانکارترین مردم چه کسانی هستند و به چه دلیل به این بلا گرفتار شده اند؟ (آیه ۴ و ۵ نمل - آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ کهف) / صفحه ۲۸۰

۱۸۴- عالم ذر کجاست؟ (آیه ۱۷۲ اعراف) / صفحه ۲۸۴

۱۸۵- عامل ویرانی جامعه و راه نزول رحمت الهی ، عمران و آبادانی آن چیست؟ (آیه ۵۲ هود - آیه ۱۱۰ الی ۱۲ نوح) / صفحه ۲۸۹

- ۱۸۶- عاقبت پیروی کردن از شیطان چیست؟ (آیه ۳ و ۴ حج) / صفحه ۲۹۲
- ۱۸۷- منظور از رعایت عدالت درباره همسران چیست؟ و فلسفه تعدد زوجات چیست؟ (آیه ۳ نساء) / صفحه ۲۹۳
- ۱۸۸- منظور از ویرانی مساجد چیست و کسانی که در ویرانی مساجد و از رونق افتادن آن تلاش کنند به چه عاقبتی دچار می شوند؟ (آیه ۱۱۴ بقره) / صفحه ۳۰۰
- ۱۸۹- اگر اسلام دین فطرت است چگونه بعضی از امور آن مانند جهاد برای انسان ناخوشایند است؟ (آیه ۲۱۶ بقره) / صفحه ۳۰۲
- ۱۹۰- فلسفه وضو و غسل چیست؟ (آیه ۶ مائده) / صفحه ۳۰۳
- ۱۹۱- نشانه های اصلی حزب اله و حزب شیطان چیست؟ (آیه ۱۹ و ۲۲ مجادله) / صفحه ۳۰۷
- ۱۹۲- پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی و عامل اصلی بهشتی شدن کدام صفت اخلاقی است؟ برترین اجر و پاداش برای چه کسانی است؟ (آیه ۲۰ الی ۲۴ رعد- آیه ۱۰ زمر) / صفحه ۳۱۲
- ۱۹۳- محل آسایش انسان کجاست؟ (آیه ۶ انشقاق- آیه ۴ بلد) / صفحه ۳۱۵
- ۱۹۴- در حکومت تا چه حد باید از نظر مردم تبعیت کرد؟ (آیه ۲۶ ص) / صفحه ۳۱۷
- ۱۹۵- اگر خداوند وعده پیروزی و یاری پیامبران و مومنان را داده پس چرا در طول تاریخ شاهدکشتار جمعی از پیامبران و مومنان به دست کفار بی ایمان و قدرت نمایی کافران هستیم؟ (آیه ۴ و ۵۱ غافر) / صفحه ۳۲۰
- ۱۹۶- داشتن زندگی پاکیزه در گرو چیست؟ (آیه ۹۷ نحل) / صفحه ۳۲۴
- ۱۹۷- برای انجام کارهای مهم اجتماعی باید از چه نیرویی کمک گرفت؟ (آیه ۱۱ مزل) / صفحه ۳۲۵
- ۱۹۸- خمیرمایه تقوا چیست؟ (آیه ۱۸ و ۱۹ حشر) / صفحه ۳۲۷

۱۹۹- غیبت چیست، چه آثاری دارد و به چه علت تحریم شده و برای درمان آن چه باید کرد؟ موارد استثناء آن کدام است؟ (آیه ۱۲ حجرات) / صفحه ۳۲۹

۲۰۰- نماز چه آثاری در زندگی انسان دارد؟ (آیه ۴۵ عنکبوت) / صفحه ۳۳۶

۲۰۱- آیا انسان می تواند بر اساس ظن و گمان عمل کند؟ (آیه ۲۸ نجم- آیه ۳۶ اسراء) / صفحه ۳۴۲

۲۰۲- آیا جهانگردی مورد تایید اسلام است و در صورت تایید هدف و فلسفه آن چیست؟ (آیه ۱۳۷ آل عمران- آیه ۴۲ روم) / صفحه ۳۴۷

۲۰۳- خداوند پاداش اعمال نیک انسان را چند برابر می کند و چرا ۶۰ روز کفاره خوردن یک روزه ماه رمضان می باشد؟ (آیه ۱۶۰ انعام) / صفحه ۳۵۰

۲۰۴- اگر خداوند رحمت را بر خود فرض کرده پس چرا گروهی را عذاب می کند؟ (آیه ۱۲ انعام) / صفحه ۳۵۲

۲۰۵- سرنوشت زمین و آسمان چه خواهد شد و آیا در قیامت زمین و آسمان به طور کلی نابود می شوند؟ (آیه ۴۸ ابراهیم) / صفحه ۳۵۳

۲۰۶- سحر چیست؟ آیا سحر واقعیت دارد؟ (آیه ۱۰۲ بقره) / صفحه ۳۵۶

۲۰۷- خدا را چگونه باید خواند و اسماء الحسنی و اسم اعظم چیست؟ (آیه ۱۸۰ اعراف) / صفحه ۳۶۱

۲۰۸- آیا اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری داشته باشد می تواند به سعادت برسد؟ (آیه ۸۵ آل عمران) / صفحه ۳۶۸

۲۰۹- نقش اسباب در زندگی انسان چیست؟ (آیه ۸۴ و ۸۵ کهف- آیه ۲۵ مریم) / صفحه ۳۶۹

۲۱۰- به چه دلیل اهل بیت معصوم هستند؟ اهل بیت چه کسانی هستند؟ (آیه ۳۳ احزاب) / صفحه ۳۷۱

۲۱۱- آیه زیارت قبور مومنین جایز است؟ (آیه ۸۴ توبه) / صفحه ۳۷۹

- ۲۱۲- ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟ (آیه ۸ و ۹ اعراف) / صفحه ۳۸۱
- ۲۱۳- پاداش ترک گناهان کبیره چیست ؟ گناهان کبیره چه گناهانی هستند ؟ کجا گناه صغیره تبدیل به کبیره می شود؟ (آیه ۳۱ نساء) / صفحه ۳۸۴
- ۲۱۴- سرچشمه عمل زشت عیبجویی و استهزاء چیست؟ (آیه ۱ الی ۳ همزه) / صفحه ۳۸۸
- ۲۱۵- خطرناکترین بت کدام بت است چرا؟ (آیه ۲۳ جائیه) / صفحه ۳۹۲
- ۲۱۶- مگر خداوند جا و مکان دارد که پیامبر به او نزدیک شد؟ (آیه ۵ الی ۱۰ نجم) / صفحه ۳۹۵
- ۲۱۷- آیا ادعای ظاهری اسلام باعث حرمت یافتن جان و مال انسان می شود؟ (آیه ۹۴ نساء) / صفحه ۳۹۸
- ۲۱۸- عامل سختی و تنگی زندگی انسان چیست؟ (آیه ۱۲۴ طه) / صفحه ۴۰۰
- ۲۱۹- آیا خداوند دعا‌های ما را اجابت می کند؟ اهمیت، شرایط و فلسفه دعا چیست؟ (آیه ۱۸۶ بقره - آیه ۶۰ غافر - آیه ۵۵ و ۵۶ اعراف) / صفحه ۴۰۱
- ۲۲۰- رابطه بین اسراف و فساد در ارض چیست؟ (آیه ۱۵۱ و ۱۵۲ شعرا) / صفحه ۴۱۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

((... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ (آیه ۸۹ نحل)))

(...) و بر تو این کتاب را نازل کردیم که روشنگر هر چیز است و مایه ی هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.)

با توجه به اینکه امروز رویکرد دشمنان اسلام و قرآن، گسترش جنگ نرم و مبارزه با اعتقادات مردم مسلمان بویژه نسل جوان می باشد و در این راه تلاش های گسترده ای در ترویج و گسترش عرفان های انحرافی و مکاتب الحادی در جامعه اسلامی دارد و می کوشد با ایجاد سوالات ، شبهات و فتنه های اعتقادی و مذهبی در این جنگ به پیروزی برسد . بر ما لازم است که برای نجات از طوفان فتنه ها و رسیدن به سعادت ابدی به قرآن پناه ببریم .

زیرا قرآن نوری است که در تاریکی های فتنه و گمراهی، انسان را هدایت می کند و معجونی شفا بخش و مایه رحمت برای اهل ایمان است. همانطور که پیامبر (ص) فرمودند:

" اذا التبتست علیکم الفتن قطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن ... "(وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۷۱)

(هرگاه مسائل و امور (جامعه) بر شما (حق را) همچون پاره شب تاریک پوشاند، بر شما باد (به مراجعه و عمل) به قرآن.)

و امیر مومنان علی(ع) نیز فرمودند:

" سمعت رسول الله (ص) یقول: اتانی جبرئیل ، فقال: یا محمد، سیکون فی امتک فتنه ، قلت : فما المخرج منها؟؟؟ قال : کتاب الله، فیه بیان ما قبلکم من خبر، و خبر ما بعدکم، حکم ما بینکم ... "(بحار الانوار جلد ۹۲ ص ۲۴)

(شنیدم پیامبر(ص) می گوید: جبرئیل نزد من آمد و گفت : ای محمد به زودی در امت تو فتنه می شود.گفتم : چه چیزی موجب رهایی از آن می شود؟ (جبرئیل) گفت: کتاب خدا(قرآن) که در آن خبر گذشته و آینده و حکم (دستور لازم) میان شما موجود است).

همچنین امیر مومنان علی (ع) در مورد قرآن فرمودند: همانا خداوند سبحان ،کسی را به چیزی چون قرآن پند نداده است ،که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است . در قرآن بهار دل، و چشمه های دانش است ، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت ،بخصوص در جامعه ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند.(نهج البلاغه خطبه ۱۷۶).

کتاب سراج نمونه در سه جلد با پاسخ به ۳۳۰ سوال در زمینه های مختلف با استفاده از آیات قرآن و تفسیر نمونه سعی بر آن دارد ، ضمن پاسخگویی به بخشی از سوالات مطرح شده در جامعه، وسیله ای برای انتقال مفاهیم قرآنی و انس بیشتر با این کتاب نورانی باشد. امید است که مجموعه حاضر موجب خشنودی خداوند سبحان و مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

والسلام علی من اتبع الهدی

جلال نبی

رمضان المبارک ۱۴۳۶ هجری قمری

تیر ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

۱۱۱- فلسفه بزرگداشت ایام الله و روزهای بزرگ و ریشه قرآنی آن چیست؟

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (آیه ۵ ابراهیم)

۵- ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به نور بیرون آر، و ایام الله را به آنها متذکر شو، در این، نشانه‌هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۷۵

... اضافه "ایام" به "الله"، اشاره به روزهای سرنوشت‌ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به نام "الله" اضافه شده است، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در روایاتی که از ائمه معصومین به ما رسیده "ایام الله" به روزهای گوناگونی تفسیر شده است:

در حدیثی از امام باقر ع می‌خوانیم که فرمود:

ایام الله، يوم يقوم القائم ع و يوم الكرة و يوم القيامة:

"ایام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است".

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که "ایام الله" سه روز است، روز قیام مهدی ع و روز مرگ و روز رستاخیز.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۷۶

در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم:

ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه:

"ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است".

همانگونه که بارها گفته‌ایم هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست، بلکه بیان قسمتی از مصداقهای روشن است.

و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت‌فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملت‌ها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره جاودان می‌داریم، و هر سال برای تجدید این خاطره‌ها روزهای معینی را اختصاص می‌دهیم، که در آن به تاریخ گذشته باز می‌گردیم و درسهای مهمی از آن می‌آموزیم، درسهایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصاً در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده‌ای وجود دارد که مصداق زنده "ایام الله" است، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد.

و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یاد آوری کن) درباره نسلهای آینده نیز پیاده شود...

۱۱۲- بدا چیست و آیا حوادث مختلف جهان و سرنوشت انسان حتمی است و یا اینکه قابل تغییر است؟

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (آیه ۳۹ رعد)

۳۹- خداوند هر چه را بخواهد "محو" و هر چه را بخواهد "اثبات" می‌کند، و "ام الكتاب" نزد او است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۱

... لوح محو و اثبات و ام الكتاب.

گر چه جمله "يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ..." در آیات فوق در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می‌کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است، و آن اینکه:

تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن اشاره به أُمُّ الْكِتَابِ کتاب مادر " شده است) و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر "مشروط" است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می‌شود.

گاهی نیز از این دو، تعبیر به "لوح محفوظ" و "لوح محو و اثبات" می‌شود، گویی در یکی از این دو لوح، آنچه نوشته شده است به هیچوجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و بجای آن چیز دیگری نوشته شود.

و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می‌گیریم مثلاً سم کشنده‌ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن یک انسان

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۲

است مورد توجه قرار می‌دهیم و می‌گوئیم هر کس آن را بخورد میمیرد، بی‌خبر از اینکه این سم یک "ضد سم" هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می‌کند (البته ممکن است بی‌خبر هم نباشیم اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضد سم بگوئیم).

ملاحظه می‌کنید در اینجا این حادثه یعنی "مرگ به خاطر خوردن سم" جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن "لوح محو و اثبات" است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد.

ولی اگر حادثه را با علت تامه‌اش، یعنی وجود مقتضی، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع، در نظر بگیریم (در مثال بالا، سم را با نخوردن ضد سم توأم در نظر بگیریم) در اینجا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام‌الکتاب است، و هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد.

این سخن را به نوع دیگر می‌توان بیان کرد و آن اینکه علم خداوند دارای دو مرحله است "علم به مقتضیات و علل ناقصه" و "علم به علل تامه" آنچه مربوط به مرحله دوم است، تعبیر از آن ام‌الکتاب و لوح محفوظ می‌شود و آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می‌گردد (و گر نه لوحی در گوشه‌ای از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند).

و از اینجا به سؤالات بسیاری که از مطالعه در منابع اسلامی به وجود می‌آید پاسخ گفته می‌شود: زیرا گاهی در روایات و یا در بعضی از آیات قرآن می‌خوانیم:

فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می‌شود، اما ما گاهی چنان نتیجه‌ای را در آن نمی‌بینیم.

این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه، دارای شرائط و یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع، تحقق نیافته است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۳

و نیز روایات بسیاری که در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده با توجه به توضیح بالا کاملاً حل می‌شود که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلاً می‌آوریم:

۱- از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که از پیامبر خدا ص درباره آیه فوق سؤال کرد، پیامبر فرمود:

لاقرن عینیک بتفسیرها و لاقرن عین امتی بعدی بتفسیرها، الصدقة علی وجهها و بر الوالدین و اصطناع المعروف يحول الشقاء سعادة، و یزید فی العمر، و یقی مصارع السوء:

"من چشمان تو را به تفسیر این آیه روشن می‌سازم و همچنین چشمان امتم را بعد از من: کمک به نیازمندان هر گاه به صورت صحیح انجام گیرد و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می‌کند، و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می‌نماید".

اشاره به اینکه سعادت و شقاوت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست، حتی اگر انسان کارهایی انجام داده باشد که در صف اشقیاء قرار گیرد، اما می‌تواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکیها و مخصوصاً کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد، چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است، نه ام الكتاب.

باید توجه داشت که آنچه در حدیث فوق آمده، قسمتی از مفهوم آیه است که به عنوان یک مثال روشن بیان شده است.

۲- از امام باقر ع چنین نقل شده که فرمود:

من الامور امور محتومة كائنة لا محالة، و من الامور امور موقوفة عند الله، يقدم فيها ما يشاء و يححو ما يشاء و يثبت منها ما يشاء...:

"قسمتی از حوادث حتمی است که حتماً تحقق می‌پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند مقدم

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۴

می‌دارد و هر کدام را اراده کند محو می‌کند، و هر کدام را اراده کند اثبات می‌نماید".

و نیز از امام علی بن الحسین زین العابدین ع می‌خوانیم که می‌فرمود:

لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقُلْتُ لَهُ آيَةُ فَقَالَ قَالَ اللَّهُ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

" اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می‌دادم!، روایت کننده حدیث می‌گوید عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: خداوند می‌فرماید يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ .

و این حدیث دلیل بر آن است که حداقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین، نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است، و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بدانند به بندگان خاصش تعلیم می‌کند.

در دعا‌های شبهای ماه مبارک رمضان نیز کرارا می‌خوانیم و ان كنت من الاشقياء فامحني من الاشقياء و اكتبني من السعداء: " اگر من از شقاوتمندانم مرا از آنها حذف کن و در سعادت‌مندان بنویس (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت کن).

و به هر حال " محو و اثبات " به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هر گونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرائط یا وجود موانع شامل می‌شود و اینکه بعضی از مفسران انگشت روی یک مصداق خاص گذارده‌اند و مثلاً گفته‌اند این جمله اشاره به مساله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرائط و مانند آن است صحیح به نظر نمی‌رسد مگر اینکه منظور بیان یک مصداق باشد.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۵

بدا چیست؟

یکی از بحثهای جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده بحث در مساله " بدا " است.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مورد بحث می‌گوید: " شیعه معتقدند که " بدا " بر خدا جایز است و حقیقت بدا نزد آنها این است که شخص چیزی را معتقد باشد و سپس ظاهر شود که واقع بر

خلاف اعتقاد او است و برای اثبات این مطلب به آیه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ* تمسک جسته‌اند. سپس فخر رازی اضافه می‌کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است".

متأسفانه عدم آگاهی از عقیده شیعه در زمینه مساله بداء، سبب شده است که بسیاری از برادران اهل تسنن اینگونه نسبت‌های ناروا را به شیعه بدهند، توضیح اینکه:

"بداء" در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است، و به معنی پشیمانی نیز آمده، زیرا شخصی که پشیمان می‌شود حتماً مطلب تازه‌ای برای او پیدا می‌شود.

بدون شک "بداء" به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانایی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولاً این سخن کفر صریح و زنده‌ای است، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است، و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را درباره ذات مقدس خدا بدهند.

آنچه شیعه از معنی "بداء" اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می‌کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت ع آمده

ما عرف الله حق معرفته من لم يعرفه

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۶

بالبداء:

"آن کس که خدا را با "بداء" نشناسد او را درست نشناخته است" این است که:

بسیار می‌شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب، احساس می‌کنیم که حادثه‌ای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثه‌ای به یکی از پیامبران خبر داده شده، در حالی که بعداً می‌بینیم آن حادثه

واقع نشد، در این هنگام می‌گوئیم "بداء" حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می‌دیدیم و تحقق آن را قطعی می‌پنداشتیم خلاف آن ظاهر شد.

ریشه و علت اصلی این معنی همانست که در بحث قبل گفته شد و آن اینکه گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است، و شرائط و موانع را نمی‌بینیم و بر طبق آن قضاوت می‌کنیم، و بعد که به فقدان شرط، یا وجود برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می‌کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می‌شویم.

همچنین گاه پیامبر یا امام از "لوح محو و اثبات" آگاهی می‌یابد که طبعا قابل تغییر و دگرگونی است، و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرائط تحقق نمی‌پذیرد.

برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه‌ای بین "نسخ" و "بداء" به عمل آید: می‌دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است، اما پس از مدتی نسخ آن حکم بوسیله شخص پیامبر ص اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده‌ایم).

این در حقیقت یک نوع "بداء" است، ولی معمولا در امور تشریعی و قوانین و احکام نام "نسخ" بر آن می‌گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی "بداء" می‌نامند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۷

به همین جهت گاهی گفته می‌شود "نسخ در احکام یک نوع بداء است، و بداء در امور تکوینی یک نوع نسخ است".

آیا هیچکس می‌تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی‌گذارد و یا اینکه تحت تاثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت ع قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقائد شیعه را در کتابهای خود شیعه نمی‌دهد، عجب اینکه فخر رازی با اینکه مساله "بداء" را در مورد شیعه در ذیل آیه *يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ* آورده است، هیچ توجه نکرده که بداء

چیزی جز همین "محو و اثبات" نیست، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به "بداء" هستند.

اجازه بدهید از نمونه‌هایی که همه آن را پذیرفته‌اند یاد کنیم:

۱- در داستان "یونس" می‌خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی‌دید و مستحق عذاب می‌دانست آنان را ترک گفت، اما ناگهان (بدا واقع شد) یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه‌هایش ظاهر شده بود برطرف شد (فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَأَنْفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ غَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ) (یونس آیه ۹۸).

۲- در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح ع درباره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف میمیرد، ولی عروس بر خلاف پیش بینی مسیح ع سالم ماند!، هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقه‌ای در این راه داده‌اید؟ گفتند: آری، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می‌کند!.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۸

در حقیقت روح پاک مسیح ع بر اثر ارتباط با لوح محو و اثبات، از حدوث چنین واقعه‌ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به اینکه مانعی همچون "صدقه" بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد نتیجه چیز دیگر شد.

۳- در داستان ابراهیم قهرمان بت‌شکن در قرآن می‌خوانیم که او مامور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این ماموریت، فرزندش را به قربانگاه برد، اما هنگامی که آمادگی خود را نشان داد "بداء" روی داد و آشکار شد که این امر یک امر امتحانی بوده است، تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.

۴- در سرگذشت موسی ع نیز میخوانیم که او نخست مامور شده بود که سی روز قوم خود را ترک گوید و به وعده‌گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعدا این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که فائده این بداءها چیست؟

پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهرا پیچیده نیست، چرا که گاهی مسائل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت، و یا تاثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تاثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک، و مانند اینها، ایجاب می‌کند که صحنه حوادث آینده قبلا طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرائط طور دیگر، تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است، و با تغییر مسیر و روش قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بداء است (دقت کنید).

و اگر می‌خوانیم کسی که خدا را به بداء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۴۹

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

ما بعث الله عز و جل نبیا حتی یأخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودیة، و خلع الانداد، و ان الله یقدم ما یشاء و یؤخر ما یشاء:

" خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه این سه پیمان را از آنها گرفت: اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هر گونه شرک، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم می‌دارد و هر چه را بخواهد تاخیر می‌اندازد".

در حقیقت اولین پیمان، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرک. و سومین پیمان مربوط به مساله بداء است که نتیجه‌اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرائط می‌تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.

آخرین سخن اینکه روی جهات فوق دانشمندان شیعه گفته‌اند هنگامی که "بداء" به خداوند نسبت داده می‌شود بمعنی "ابداء" است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلاً ظاهر نبود و پیش‌بینی نمی‌شد.

و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می‌گردد یا از چیزی با خبر می‌شود که قبلاً نمی‌دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی‌ترین تهمتها است.

لذا از امامان نقل شده است که فرمودند:

من زعم ان الله عز و جل یبدو له فی شیء لم یعلمه امس فابروا منه:

"کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می‌شود که دیروز نمی‌دانست از او تنفر و بیزاری بجوئید".

۱۱۳- عوامل شرح صدر و قساوت قلب چیست؟

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
(آیه ۲۲ زمر)

۲۲- آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده، و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته) وای بر آنها که قلبهای سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکارند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۲۵

... "قاسیه" از ماده "قسوۀ" به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است، لذا سنگهای خشن را "قاسی" می‌گویند، و از همین رو به دل‌هایی که در برابر نور حق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی‌دهد، و نرم و تسلیم نمی‌گردد، و نور هدایت در آن نفوذ نمی‌کند "قلبهای قاسیه" یا قساوت‌مند گفته می‌شود، و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می‌کنیم.

به هر حال این تعبیر در مقابل "شرح صدر" و گشادگی سینه و فراخی روح قرار گرفته، چرا که گستردگی کنایه از آمادگی برای پذیرش است، یک بیابان و خانه گسترده و وسیع آماده پذیرش انسانهای بیشتری است، و یک سینه فراخ و روح گشاده آماده پذیرش حقایق فزونتری می‌باشد.

در روایتی می‌خوانیم که "ابن مسعود" می‌گوید از پیامبر اسلام ص از تفسیر این آیه سؤال کردیم أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ:

چگونه انسان شرح صدر پیدا می‌کند؟

فرمود: "إذا دخل النور في القلب انشرح و انفتح": "هنگامی که نور

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۲۶

به قلب انسان داخل شد گسترده و باز می‌گردد!" عرض کردیم ای رسول خدا نشانه آن چیست؟

فرمود:

الانابة الى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل نزوله

" : نشانه آن توجه به سرای جاوید، و جدا شدن از سرای غرور، و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است." در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم که جمله " أَمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ " در باره امیر مؤمنان علی ع نازل شده، و در بعضی از تفاسیر آمده است که جمله قَوْلُ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ در باره " ابو لهب و فرزندان " می‌باشد .

روشن است که این شان نزولها در حقیقت از باب تطبیق مفهوم کلی بر مصداقهای واضح آن است.

جالب توجه اینکه در جمله " فَهَوَّ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ " نور و روشنایی به منزله مرکبی ذکر شده که مؤمنان بر آن سوار می‌شوند، سرعت سیرش عجیب، و مسیرش روشن، و قدرت جولانش همه جهان را فرا می‌گیرد.

نکته: عوامل " شرح صدر " و " قساوت قلب "

انسانها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می‌کنند، یک تذکر آنها را بیدار می‌سازد، و یک موعظه و اندرز در روح آنها طوفانی بپا می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۲۷

در حالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه‌ها و گویاترین دلائل و نیرومندترین اندرز و موعظ در وجودشان کمترین اثری نمی‌گذارد، و این مساله ساده‌ای نیست.

چه تعبیر جالبی دارد قرآن در این زمینه که بعضی را صاحب شرح صدر و گسترده‌گی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می‌کند چنان که در آیه ۱۲۵ سوره انعام می‌گوید: " فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ " : " آن کس را که خدا می‌خواهد هدایتش کند سینه‌اش را برای اسلام گشاده می‌سازد، و آن کس را که

بخواهد گمراه نماید سینه‌اش را چنان تنگ می‌کند که گویی می‌خواهد به آسمان بالا رود!" این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملاً مشخص است، بعضی آن چنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود به راحتی پذیرا می‌شود، اما بعضی به عکس آن چنان روح و فکرشان محدود است که گویی هیچ جایی برای هیچ حقیقتی در آن نیست، گویی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده‌اند.

البته هر یک از این دو عواملی دارد:

مطالعات پی‌گیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح، خودسازی و تهذیب نفس، پرهیز از گناه و مخصوصاً غذای حرام، و یاد خدا کردن از عوامل شرح صدر است.

بر عکس جهل و گناه و لجابت و جدال و مرء و همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می‌شود.

و اینکه قرآن می‌گوید: آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند شرح صدر می‌دهد، یا اگر خدا بخواهد گمراه سازد ضیق صدر می‌دهد، این "خواستن"

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۲۸

و "نخواستن" بی‌دلیل نیست، سرچشمه‌های آن از خود ما شروع می‌شود.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

اوحی الله عز و جل الی موسی یا موسی لا تفرح بکثرة المال، و لا تدع ذکری علی کل حال، فان کثرة المال تنسی الذنوب، و ان ترک ذکری یقسی القلوب

"خداوند متعال به موسی ع وحی فرستاد که ای موسی! از فزونی اموال خوشحال مباش، و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن، چرا که فزونی مال " غالباً موجب فراموش کردن گناهان است، و ترک یاد من قلب را سخت می‌کند!" .

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان ع آمده است:

ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب، و ما قست القلوب الا لكثرة الذنوب!

" اشکها خشک نمی‌شوند مگر به خاطر سختی دلها و دلها سخت و سنگین نمی‌شود مگر به خاطر فزونی گناه!!".

در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیامهای پروردگار به موسی ع این بود:

یا موسی لا تطول فی الدنيا املک، فیقسو قلبک، و القاسی القلب منی بعید

" ای موسی آرزوهایت را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف ناپذیر می‌شود، و سنگدلان از من دورند!!".

و بالاخره در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع چنین آمده است:

لمتان: لمة من الشیطان و لمة من الملک، فلمة الملک الرقة و الفهم، و لمة الشیطان السهو و القسوة

" دو گونه القاء وجود دارد: القای شیطانی و القای فرشته، القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می‌شود، و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می‌گردد".

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۲۹

به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهایی از قساوت قلب باید به درگاه خدا روی آورد تا آن نور الهی که پیامبر وعده داده در قلب بتابد، باید آئینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله‌های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرایی محبوب گردد، اشک ریختن از خوف خدا، و از عشق آن محبوب بی‌مثال تاثیر عجیبی در رقت قلب و نرمش و گسترش روح دارد، و جمود چشم از نشانه‌های سنگدلی است.

۱۱۴- نقش رهبر در زندگی انسان ها چیست؟

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئك يَتَرَوْنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُلْجَمُونَ فَتِيلًا (آیه ۷۱ اسراء)

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَعْمٰی وَاَضَلُّ سَبِيْلًا (آیه ۷۲ اسراء)

۷۱- به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم، آنها که نامه عملشان به دست راستشان است آن را (با شادی و سرور) می خوانند و سر سوزنی به آنها ظلم و ستم نمی شود.

۷۲- اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نایبنا بودند در آنجا نیز نایبنا هستند و گمراه تر!

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۰۳

۱...- نقش رهبری در زندگی انسانها.

قبول زندگی جمعی در حیات انسانها نمی تواند از مساله رهبری جدا باشد، چرا که برای مشخص کردن خط اصلی یک جمعیت، همیشه نیاز به رهبر و پیشوایی است، اصولا پیمودن راه تکامل بدون استفاده از وجود رهبر ممکن نیست، و سر ارسال پیامبران و انتخاب اوصیا برای آنان همین است.

در علم عقائد و کلام نیز با استفاده از قاعده لطف و توجه به نقش رهبر در نظم جامعه و جلوگیری از انحرافات، بعثت انبیاء و لزوم وجود امام در هر زمان اثبات شده است.

اما به همان اندازه که یک رهبر الهی و عالم و صالح، راه وصول انسان را به هدف نهایی، آسان و سریع می کند، تن دادن به رهبری ائمه کفر و ضلال، او را به پرتگاه بدبختی و شقاوت می افکند.

در تفسیر این آیه در منابع اسلامی، احادیث متعددی وارد شده که روشنگر مفهوم آیه و هدف از امامت است:

در حدیثی که شیعه و اهل تسنن از امام علی بن موسی الرضا ع به سندهای صحیح نقل کرده اند چنین می خوانیم که آن امام ع از پدرانش از پیامبر ص در تفسیر این آیه نقل فرمود:

یدعی کل اناس بامام زمانهم و کتاب ربهم و سنۀ نبیهم:

" در آن روز هر قومی همراه امام زمانشان و کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان خوانده می‌شوند " .

و نیز از امام صادق ع چنین می‌خوانیم:

الا تحمدون الله اذا كان يوم القيامة فدعا كل قوم الى من يتولونه و دعانا الى رسول الله و فزعتهم اليه

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۰۴

فالي اين ترون يذهب بكم الى الجنة و رب الكعبة - قالها ثلاثا:-

" آيا شما حمد و سپاس خدا را بجا نمی‌آورید؟ هنگامی که روز قیامت می‌شود خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته می‌خواند، ما را همراه پیامبر ص و شما را همراه ما، فکر می‌کنید در این حال شما را به کجا می‌بردند، به خداوند کعبه به سوی بهشت - سه بار امام این جمله را تکرار کرد - ...

... نقش رهبری در اسلام

در حدیث معروفی که از امام باقر ع نقل شده هنگامی که سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می‌آورد " ولایت " (رهبری) را پنجمین و مهمترین رکن معرفی میکند در حالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خلق است و حج که جنبه‌های

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۰۵

اجتماعی اسلام را بیان می‌کند چهار رکن اصلی دیگر.

سپس امام ع اضافه می‌کند: " هیچ چیز به اندازه ولایت و رهبری اهمیت ندارد ". (چرا که اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود) .

و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر ص نقل شده:

من مات بغير امام مات ميتة جاهلية.

" کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است " .

تاریخ نیز بسیار بخاطر دارد که گاهی یک ملت در پرتو رهبری یک رهبر بزرگ و شایسته در صف اول در جهان قرار گرفته، و گاه همان ملت با همان نیروهای انسانی و منابع دیگر بخاطر رهبری ضعیف و نالایق آن چنان سقوط کرده که شاید کسی باور نکند این همان ملت پیشرو است.

مگر عرب جاهلی نبود که در جهل و بدبختی و فساد و ذلت و نکبت و پراکندگی و انحطاط غوطه‌ور بود؟ چرا که رهبر لایقی نداشت، ولی با ظهور رهبر الهی یعنی محمد ص چنان راه ترقی و تکامل و عظمت را با سرعت پیمود که دنیایی را در شگفتی فرو برد، آری این است نقش رهبر در آن زمان و این زمان و هر زمان.

البته خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسانها قرار داد؟ چرا که حکمت او ایجاب می‌کند فرمان سعادت بدون ضامن اجرا نباشد، اما مهم این است که مردم رهبرشان را بشناسند، و در دام رهبران گمراه و فاسد و مفسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است.

اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم در هر عصر و زمان فلسفه‌اش همین است آن گونه که علی ع فرمود: (

اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة،

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۲۰۶

اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله و بیناته.

" آری به خدا سوگند صفحه روی زمین هرگز از رهبری که با حجت الهی قیام کند خالی نشود، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی) ترسان و پنهان، تا نشانه‌های الهی و دلائل فرمان او از میان نرود "

۱۱۵- قلمرو منطق و زور در اسلام چیست؟

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (آیه ۲۵ حدید)

۲۵- ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است، و منافعی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کنند بی‌آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۷۵

...آیه فوق ترسیم‌گویایی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت، و گسترش عدل و داد، و اجرای قسط در جامعه انسانی است.

نخست از "بینات" و دلائل روشن و "کتب آسمانی" و "معیار سنجش ارزشها، و بیان احکام و قوانین" کمک می‌گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می‌گذارد، و از عقل و منطق استمداد می‌جوید.

اما اگر اینها مؤثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بینات سر تسلیم فرود می‌آوردند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در اینجا نوبت به "حدید" که در آن "باس شدید" است می‌رسد، و با سلاح بر مغز این گردنکشان می‌کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند، و البته از یاری مردم با ایمان در این مسیر کمک گرفته می‌شود.

و اینکه در حدیثی از رسول خدا ص نقل شده که فرمود:

بعثت بالسيف بين يدي الساعة، حتى يعبد الله وحده لا شريك له و جعل رزقي تحت ظل

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۷۶

رمحی:

"من در آستانه رستاخیز مبعوث به شمشیر شده‌ام تا مردمان خدای یگانه را پرستش کنند، و روزی من در سایه نیزه من است" اشاره به همین است یعنی مامورم سلاح را در مقابل این گروه به کار گیرم نه به عنوان اصل و اساس کار همانگونه که در آیه فوق صریحا آمده است.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم:

الخير كله في السيف، و تحت السيف، و في ظل السيف

"خوبیها تمام در شمشیر است، و زیر شمشیر و در سایه شمشیر".

و در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

ان الله عز و جل فرض الجهاد و عظمه، و جعله نصره و ناصره، و الله ما صلحت دنیا و لا دین الا به:

"خداوند جهاد را واجب کرده و آن را بزرگ شمرده، و آن را یار و یاورش قرار داده، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین جز با جهاد اصلاح نمی‌شود".

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا پایان می‌دهیم: فرمود:

لا یقیم الناس الا السیف، و السیوف مقالید الجنة و النار:

"مردم را جز شمشیر برپا نمی‌دارد، و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند".

بنا بر این رهبران الهی در یک دست کتب آسمانی، و در دست دیگر شمشیر دارند، نخست مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می‌کنند، هر گاه زورگویانی تسلیم منطق نشوند در برابر آنها به زور متوسل می‌شوند...

۱۱۶- دلایل توحید و شاخه های آن چیست؟

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (آیه ۱ اخلاص) اللَّهُ الصَّمَدُ (آیه ۲ اخلاص) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (آیه ۳ اخلاص) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ
كُفُوًا أَحَدٌ (آیه ۴ اخلاص)

بنام خداوند بخشنده مهربان

۱- بگو: خداوند یکتا و یگانه است.

۲- خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند:

۳- نژاد و زاده نشد.

۴- و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است.

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۳

... ۱- دلایل توحید

توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هر گونه همتا و شبیه برای او، گذشته از دلائل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلائل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می آوریم:

۱- برهان صرف الوجود

و خلاصه اش این است که خداوند وجود مطلق است، و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۴

خواهد بود، چرا که اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد، و ذات مقدسی که هستی از آن می‌جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنا بر این، محدود به هیچ حدی نمی‌باشد.

از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتما هر یک از آنها فاقد کمالات دیگری است، یعنی کمالات او را ندارد، و بنا بر این هر دو محدود می‌شوند، و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود (دقت کنید).

۲- برهان علمی

هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می‌کنیم در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می‌بینیم، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات، اما هر چه بیشتر دقت کنیم می‌بینیم اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می‌دهد، و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می‌کند.

هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می‌شود وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می‌گردد، تا آنجا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از درخت) سبب می‌شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می‌کند کشف گردد (همانگونه که در باره "نیوتن" و "قانون جاذبه" اتفاق افتاد).

این وحدت نظام هستی، و قوانین حاکم بر آن، و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

۳- برهان تمانع- (دلیل علمی فلسفی)

دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده‌اند و قرآن در آیه ۲۲ سوره انبیاء الهام‌بخش

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۵

آن است برهان تمانع است، می‌فرماید: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ: "اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می‌شد، و نظام جهان به هم می‌خورد، پس منزّه است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه آنها توصیف می‌کنند!" توضیح این دلیل را در جلد ۱۳ (تفسیر نمونه) صفحه ۳۸۱ تحت عنوان "برهان تمانع" مشروحاً ذکر (شده)

۴- دعوت عمومی انبیاء به خداوند یگانه

- این دلیل دیگری برای اثبات توحید است، چرا که اگر دو واجب الوجود در عالم بود هر دو باید منبع فیض باشند، چرا که یک وجود بی نهایت کامل ممکن نیست در نور افشانی بخل‌ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل نقص است، و حکیم بودن او ایجاب می‌کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

این فیض دو شاخه دارد: فیض تکوینی (در عالم خلقت)، و فیض تشریعی (در عالم هدایت) بنا بر این اگر خدایان متعددی وجود داشت باید فرستادگانی از نزد همه آنها بیایند، و فیض تشریعی آنها را برای همگان برسانند.

حضرت علی ع در وصیت نامه‌اش برای فرزند گرامیش امام مجتبی ع می‌فرماید:

و اعلم یا بنی انه لو كان لربك شريك لاتتك رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه، و لعرفت افعاله و صفاته، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه:

"بدان فرزندم اگر پروردگارت همتایی داشت فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می‌کردی، و به افعال و صفاتش آشنا می‌شدی ولی او معبود یکتا است همانگونه که خودش توصیف کرده است."

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۶

اینها همه دلائل یگانگی ذات او است، اما دلیل بر عدم وجود هر گونه ترکیب و اجزاء در ذات پاک او روشن است، زیرا اگر برای او اجزاء خارجیه باشد طبعا نیازمند به آنها است، و نیاز برای واجب الوجود غیر معقول است.

و اگر "اجزاء عقلیه" (ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد آن نیز محال است، زیرا ترکیب از "ماهیت" و "وجود" فرع بر محدود بودن است، در حالی که می‌دانیم وجود او نامحدود است و ترکیب از "جنس" و "فصل" فرع برداشتن ماهیت است چیزی که ماهیت ندارد جنس و فصل هم ندارد.

۲- شاخه‌های پر بار توحید

معمولا برای توحید چهار شاخه ذکر می‌کنند:

۱- توحید ذات

(آنچه در بالا شرح داده شده).

۲- توحید صفات

یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست، و نیز از یکدیگر جدا نمی‌باشد، فی المثل "علم" و "قدرت" ما، دو وصف است که عارض بر ذات ما است، ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر، همانگونه که "علم" و "قدرت" نیز در ما از هم جدا است، مرکز علم روح ما است، و مرکز قدرت جسمانی بازو و عضلات ما، ولی در خداوند نه صفاتش زائد بر ذات او است، و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیت و ابدیت.

اگر غیر از این باشد لازمه‌اش ترکیب است، و اگر مرکب باشد محتاج به اجزاء می‌شود و شیء محتاج هرگز واجب الوجود نخواهد بود.

۳- توحید افعالی

یعنی هر وجودی، هر حرکتی، هر فعلی در عالم است به ذات

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۷

پاک خدا برمی گردد، مسبب الاسباب او است و علت العلل ذات پاک او می باشد، حتی افعالی که از ما سر می زند به یک معنی از او است، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده، بنا بر این در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم، و در مقابل آن مسئولیم، از یک نظر فاعل خداوند است، زیرا همه آنچه داریم به او بازمی گردد (لا مؤثر فی الوجود الا الله).

۴- توحید در عبادت:

یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی نیاز است، و بخشنده تمام نعمتها، و آفریننده همه موجودات، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود.

هدف اصلی از عبادت، راه یافتن به جوار قرب آن کمال مطلق، و هستی بی پایان، و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در درون جان است که نتیجه اش فاصله گرفتن از هوی و هوسها، و روی آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است.

این هدف جز با عبادت "الله" که همان کمال مطلق است امکان پذیر نیست.

۳- شاخه های توحید افعالی

"توحید افعالی" نیز به نوبه خود شاخه های زیادی دارد که در اینجا به شش قسمت از مهمترین فروع آن اشاره می کنیم:

۱- توحید خالقیت

همانگونه که قرآن می گوید: قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ: "بگو خداوند

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۸

آفریدگار همه چیز است" (رعد - ۱۶).

دلیل آنهم روشن است وقتی با دلایل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی است، و همه چیز غیر از او ممکن الوجود است، بنا بر این خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.

۲- توحید ربوبیت

یعنی مدبر و مدیر و مربی و نظام‌بخش عالم هستی تنها خدا است، چنان که قرآن می‌گوید: قُلْ أَعْيَرِ اللَّهُ أَنْبِيَّ رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ: "آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبیم در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! (انعام - ۱۶۴).

دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.

۳- توحید در قانونگذاری و تشریع

چنان که قرآن می‌گوید: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ: "هر کس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است" (مائده - ۴۴).

زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبر او است، مسلماً غیر او صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.

۴- توحید در مالکیت

خواه "مالکیت حقیقی" یعنی سلطه تکوینی بر چیزی باشد، یا "مالکیت حقوقی" یعنی سلطه قانونی بر چیزی اینها همه از او است، چنان که قرآن می‌گوید: وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ "مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۴۹

مخصوص خدا است" (آل عمران - ۱۸۹).

و نیز می‌فرماید: وَ أَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ "انفاق کنید از اموالی که خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده" (حدید - ۷).

دلیل آن هم همان توحید در خالقیت است، وقتی خالق همه اشیاء او است طبعا مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است بنا بر این هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

۵- توحید حاکمیت

مسلمانا جامعه بشری نیاز به حکومت دارد، چون زندگی دستجمعی بدون حکومت ممکن نیست، تقسیم مسئولیتها، تنظیم برنامه‌ها، اجرای مدیریتها، و جلوگیری از تعدیات و تجاوزها، تنها به وسیله حکومت میسر است.

از طرفی اصل آزادی انسانها می‌گوید هیچکس بر هیچکس حق حکومت ندارد، مگر آنکه مالک اصلی و صاحب حقیقی اجازه دهد، و از همین جاست که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود مردود می‌دانیم، و نیز از همین جاست که مشروعیت حکومت را از آن پیامبر ص و سپس امامان معصوم ع و بعد از آنها برای فقیه جامع الشرائط می‌دانیم.

البته ممکن است مردم به کسی اجازه دهند که بر آنها حکومت کند، ولی چون اتفاق تمام افراد جامعه عاداتا غیر ممکن است چنین حکومتی عملا ممکن نیست.

البته نباید فراموش کرد که توحید ربوبیت مربوط به عالم تکوین است

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۵۰

و توحید قانونگذاری و حکومت به عالم تشریع.

قرآن مجید می‌گوید: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**: "حکم و حکومت تنها از آن خدا است" (انعام - ۵۷).

۶- توحید اطاعت

یعنی تنها مقام "واجب الاطاعه" در جهان، ذات پاک خدا است، و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری باید از همین جا سرچشمه گیرد، یعنی اطاعت او اطاعت خدا محسوب می‌شود.

دلیل آن هم روشن است وقتی حاکمیت مخصوص او است مطاع بودن هم مخصوص او است، و لذا ما اطاعت انبیاء ع و ائمه معصومین و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می‌شمیریم، قرآن می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ:**

" ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر (امامان معصوم) را (نساء- ۵۹).

و نیز می‌فرماید: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ:** " هر کس رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است " (نساء- ۸۰).

البته بحثهای فوق هر کدام در خور شرح و بسط فراوان است و ما به ملاحظه این که از شکل بحث تفسیری خارج نشویم آنها را فشرده بیان کردیم. ...

۱۱۷- ثواب اطعام در اسلام چیست؟

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً (آیه ۹ انسان)

۹- (و می‌گویند:) ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و، هیچ پاداش و تشکری از شما نمی‌خواهیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۳۵۷

... سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است

نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می‌شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تاکید شده است، و نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.

و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دانها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یک سو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می‌گردد.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۳۵۸

در روایات اسلامی نیز تاکید بسیار در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من اطعم ثلاثة نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلاث جنان في ملكوت السموات

": کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد".

و در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

من اطعم مؤمنا حتى يشبعه لم يدر احد من خلق الله ما له من الاجر في الآخرة، لا ملك مقرب، و لا نبي مرسل الا الله رب العالمين

:" کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد، و نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است " .

در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود:"

لان اطعم مؤمنا محتاجا احب الی من ان ازوره، و لان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب

:" اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از اینکه تنها به دیدار او بروم، و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از اینکه ده برده را آزاد کنم!" .

قابل توجه اینکه در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحا آمده است که اطعام مؤمنان هر چند بی‌نیاز باشند همچون آزاد کردن برده است، و این نشان می‌دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندیها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است، به عکس

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۳۵۹

آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای می‌روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد، گویی مساله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است.

در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود:

من افضل الاعمال عند الله ابراد الکباد الحاره و اشباع الکباد الجائعه و الذی نفس محمد " صلی الله علیه و آله " بیده لا یؤمن بی عبد بیت شعبان و اخوه - او قال جاره - المسلم جائع:

" یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است، و سیر کردن شکمهای گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد در دست او است بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر- یا فرمود همسایه- مسلمانش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است!" .

ذیل حدیث فوق گرچه در باره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود، و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود. و در این زمینه روایات بسیار است .

۱۱۸- امانتی که به آسمان، زمین و کوهها عرضه شد و آنها نپذیرفتند ولی انسان پذیرفت چه بود و چرا انسان جهول و ظلوم است؟

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (آیه ۷۲ احزاب)

۷۲- ما امانت (تعهد، تکلیف، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بر دوش کشید!، او بسیار ظالم و جاهل بود (قدر این مقام عظیم را نشاخت و به خود ستم کرد).

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۵۲ بر می‌گزینیم.

... اساسا در این آیه پر محتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد:

۱- منظور از "امانت" امانت الهی چیست؟

۲- عرضه داشتن آنها بر آسمان و زمین و کوهها چه معنی دارد؟

۳- چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت ابا کردند؟

۴- چگونه انسان حامل این بار امانت شد؟

۵- چرا و چگونه او "ظلوم" و "جهول" بود؟! در مورد "امانت" تفسیرهای مختلفی ذکر شده از جمله:

منظور از امانت "ولایت الهیه" و کمال صفت عبودیت است که از طریق معرفت و عمل صالح حاصل می‌شود.

منظور صفت "اختیار و آزادی اراده" است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌کند.

مقصود "عقل" است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است.

منظور "اعضاء پیکر انسان" است: چشم امانت الهی است که باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننمود، گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است.

منظور "امانتهایی است که مردم از یکدیگر می گیرند" و وفای به عهدهاست.

مقصود "معرفت الله" است.

منظور "واجبات و تکالیف الهی" همچون نماز و روزه و حج است.

اما با کمی دقت روشن می شود که این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیستند بلکه بعضی را می توان در بعضی دیگر ادغام کرد، بعضی به گوشه ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام.

برای به دست آوردن پاسخ جامع، باید نظری به انسان بیفکنیم ببینیم

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۵۳

او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوهها فاقد آنند؟! انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می تواند با استفاده از آن مصداق اتم "خليفة الله" شود، می تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد، و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد توأم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود با پای خود و با اختیار خویش طی می کند.

آسمان و زمین و کوهها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است، و به همین دلیل تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است، و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است، و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد "انسان" است، و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید! لذا در آیه بعد می بینیم انسانها را به سه گروه تقسیم می کند، مؤمنان، کفار، و منافقان.

بنا بر این در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر تعبیر به "امانت" شده با اینکه هستی ما، و همه چیز ما، امانت خداست؟

این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسانها است و گرنه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند، ولی در برابر آن اهمیت کمتری دارند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۵۴

در اینجا می‌توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان "تعهد و قبول مسئولیت" است.

بنا بر این آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانستند به گوشه‌ای از این امانت بزرگ اشاره کرده‌اند، همانگونه آنها که آن را تفسیر به "عقل" یا "اعضاء پیکر" و یا "امانتهای مردم نسبت به یکدیگر" و یا "فرائض و واجبات" و یا "تکالیف به طور کلی" تفسیر نموده‌اند هر کدام دست به سوی شاخه‌ای از این درخت بزرگ پر بار دراز کرده، و میوه‌ای چیده‌اند.

اما منظور از عرضه کردن این امانت به آسمانها و زمین چیست؟

آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید، سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟

و یا اینکه منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.

البته معنی دوم مناسبتر به نظر می‌رسد، به این ترتیب آسمانها و زمین و کوه‌ها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است.

و از اینجا پاسخ سؤال سوم نیز روشن شد که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند و ترس آمیخته با احترام نشان دادند.

و از همین جا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می‌شود، چرا که انسان آن چنان آفریده شده بود که می‌توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد، و ولایت الهیه را پذیرا گردد، و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لا یزال سیر کند، و این راه را با پای خود و با استمداد از پروردگارش بسپرد.

اما اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده این امانت

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۵۵

الهی به "قبول ولایت امیر مؤمنان علی ع و فرزندش" تفسیر شده، بخاطر آنست که ولایت پیامبران و امامان شاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است، و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء الله امکان پذیر نیست.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم که: هنگامی که از تفسیر آیه "عرض امانت" سؤال کردند فرمود:

الامانة الولاية، من ادعاها بغير حق كفر

"امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می‌رود".

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال شد فرمود:

الامانة الولاية، و الانسان هو ابو الشرور المنافق:

"امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است".

نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می‌رسد این است که:

در ذیل آیه (سوره اعراف) در مورد عالم ذر گفتیم چنین به نظر می‌رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی بوده و عالم ذر نیز همین عالم استعداد و فطرت است.

در مورد پذیرش امانت الهی نیز باید گفت که این پذیرش یک پذیرش قرار دادی و تشریفاتی نبوده، بلکه پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد.

تنها سؤالی که باقی می‌ماند مساله "ظلوم" و "جهول" بودن انسان است.

آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است بخاطر پذیرش این امانت بوده؟!؟

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۵۶

مسلم پاسخ این سؤال منفی است، چرا که پذیرش این امانت بزرگترین افتخار و امتیاز انسان است، چگونه ممکن است بخاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟

یا اینکه این توصیفها به خاطر فراموش کاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله "قابیل" و خط قابیلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.

انسانی که او را از "کنگره عرش می‌زنند صغیر"، بنی آدمی که تاج "کرمن" بر سرشان نهاده شده، انسانهایی که به مقتضای اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً نماینده خدا در زمین هستند، بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد، چقدر باید "ظلوم" و "جهول" باشد که این ارزشهای بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد، و خود را در این خاکدان اسیر سازد، و در صف شیاطین قرار گیرد، و به اسفل السافلین سقوط کند؟! آری پذیرش این خط انحرافی که متاسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلوم و جهول بودن انسان است، و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود اعتراف می‌کند که بر خویشتن ستم کرده است رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (سوره اعراف آیه ۲۳).

در حقیقت همان ترک اولی که از او سر زد ناشی از فراموش کردن گوشه‌ای از عظمت این امانت بزرگ بود! و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که آسمانها و زمین‌ها از حمل آن عاجز شده‌اند، اگر مقام خود را فراموش نکند .

۱۱۹- تنها موعظه خداوند برای انسان چیست؟

قُلْ إِنَّمَا أَعْطَاكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (آیه ۴۶ سبا)

۴۶- بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

۱۲۰- راه توبه برای چه کسانی باز است؟

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ (آیه ۵۳ زمر)

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (آیه ۵۴ زمر)

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (آیه ۵۵ زمر)

۵۳- بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد.

۵۴- و به درگاه پروردگارتان بازگردید، و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید سپس از سوی هیچکس یاری نشوید.

۵۵- و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهانی به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۹۹

... دقت در تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است، شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیر مؤمنان علی ع فرمود: در تمام قرآن آیه‌ای وسیعتر از این آیه نیست " (ما فی القرآن آیه اوسع من یا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا ...) .

دلیل آن نیز روشن است زیرا:

۱- تعبیر به " یا عبادی " (ای بندگان من!) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار.

۲- تعبیر به " اسراف " به جای " ظلم و گناه و جنایت " نیز لطف دیگری است.

۳- تعبیر به "عَلَى أَنْفُسِهِمْ" که نشان می‌دهد گناهان آدمی همه به خود او باز می‌گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است همانگونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می‌گوید اینهمه بر خود ستم مکن! ۴- تعبیر به "لَا تَقْنَطُوا" (مایوس نشوید) با توجه به اینکه "قنوط" در اصل به معنی مایوس شدن از خیر است به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از "لطف الهی" نومید گردند.

۵- تعبیر "مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ" بعد از جمله "لَا تَقْنَطُوا" تاکید بیشتری بر این

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۰

خیر و محبت می‌باشد.

۶- هنگامی که به جمله "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ" می‌رسیم که با حرف تاکید آغاز شده و کلمه "الذنوب" (جمع با الف و لام) همه گناهان را بدون استثنا در بر می‌گیرد سخن اوج می‌گیرد و دریای رحمت مواج می‌شود.

۷- هنگامی که "جمیعا" به عنوان تاکید دیگری بر آن افزوده می‌شود امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد.

۸ و ۹- توصیف خداوند به "غفور" و "رحیم" که دو وصف از اوصاف امید بخش پروردگار است در پایان آیه جایی برای کمترین یاس و نومیدی باقی نمی‌گذارد.

آری به همین دلیل آیه فوق گسترده‌ترین آیات قرآن است که شمول آن هر گونه گناه را در بر می‌گیرد، و نیز به همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید محسوب می‌شود.

و به راستی از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظاری نمی‌توان داشت.

از کسی که "رحمتش بر غضبش پیشی گرفته" و بندگان را برای رحمت آفریده، نه برای خشم و عذاب، غیر از این چشم‌داشتی نیست.

چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پر مهر و محبتی!! در اینجا دو مساله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقاً راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است.

نخست اینکه: آیا عمومیت آیه همه گناهان حتی شرک و گناهان کبیره دیگر را فرا می‌گیرد؟ اگر چنین است پس چرا در آیه ۴۸ سوره نساء شرک از گناهان قابل بخشش استثناء شده است؟ "إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ" خداوند شرک را نمی‌بخشد، اما کمتر از آن را برای

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۱

هر کس که بخواهد می‌بخشد."

دیگر اینکه: آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده است مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن؟

البته این دو سؤال به هم مربوط است. و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می‌توان یافت زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می‌سازد:

أَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ (به سوی پروردگارتان باز گردید) وَأَسْلِمُوا لَهُ (در برابر فرمان او تسلیم شوید) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ (پیروی کنید از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده).

این دستورهای سه‌گانه می‌گوید درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند، و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند، به این ترتیب نه شرک از آن مستثناست و نه غیر آن، و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعه به شرائطی غیر قابل انکار است.

و اگر می‌بینیم در آیه ۴۸ سوره نساء بخشش و عفو مشرکان را استثنا کرده در مورد مشرکانی است که در حالت شرک از دنیا بروند، نه آنها که بیدار شوند و راه حق پیش گیرند، چرا که اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان صدر اسلام چنین بوده‌اند.

اگر حال بسیاری از مجرمان را در نظر بگیریم که بعد از انجام گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می‌شوند که باور نمی‌کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آن چنان خود را آلوده می‌دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند می‌پرسند آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۲

آیا راهی به سوی خدا برای ما باز است؟ آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟ مفهوم آیه را به خوبی درک می‌کنیم، زیرا آنها آماده هر گونه توبه‌اند ولی گناه خود را قابل بخشش نمی‌دانند، مخصوصا اگر بارها توبه کرده باشند و شکسته باشند.

این آیه به همه آنها نوید می‌دهد که راه به روی همه شما باز است.

لذا "وحشی" جنایتکار معروف تاریخ اسلام و قاتل "حمزه سید الشهداء" هنگامی که می‌خواست مسلمان شود از این می‌ترسید که توبه‌اش پذیرفته نگردد، زیرا به راستی گناه او بسیار سنگین بود، جمعی از مفسران می‌گویند: آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشیهای توبه‌کار گشود! گر چه این سوره از سوره‌های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی، بنا بر این این ماجرا نمی‌تواند شان نزولی برای آیه باشد، بلکه از قبیل تطبیق یک قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است، اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می‌تواند مشخص کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که اصرار بعضی از مفسران مانند "آلوسی" در "روح المعانی" بر اینکه وعده غفران در آیه فوق مشروط به چیزی نیست، و حتی هفده دلیل برای آن ذکر کرده! مطلب نادرستی است، چرا که با آیات بعد تضاد روشنی دارد، و ادله هفده‌گانه او که بسیاری از آن قابل ادغام در یکدیگر است چیزی بیش از این نمی‌رساند که رحمت خدا وسیع و گسترده است که شامل همه گناهکاران می‌شود و این منافات با مشروط بودن این وعده الهی به قرینه آیات بعد ندارد.

در مورد این آیه مطالب دیگری است که به خواست خدا در بحث " نکات "

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۳

خواهد آمد.

در آیه بعد راه ورود در این دریای بیکران رحمت الهی را به همه مجرمان و گنهکاران نشان می‌دهد، می‌فرماید: " به سوی پروردگارتان باز گردید " و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید (وَ اَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ).

" و در برابر او تسلیم شوید، و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا گردید پیش از آنکه عذاب الهی دامانتان را بگیرد، سپس هیچکس نتواند به یاری شما برخیزد (وَ اسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ).

بعد از پیمودن این دو مرحله (مرحله " انابه " و " اسلام ") سخن از مرحله سوم که مرحله " عمل " است به میان آورده می‌افزاید: " از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغتان آید در حالی که از آن خبر ندارید " (وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ).

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست:

گام اول توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا است.

گام دوم ایمان و تسلیم در برابر فرمان او.

گام سوم عمل صالح است.

و بعد از این سه گام ورود در دریای بیکران رحمتش طبق وعده‌ای که فرموده قطعی است، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.

در اینکه منظور از اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ (از بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید) چیست مفسران

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۴

احتمالات متعددی داده‌اند.

آنچه از همه بهتر به نظر می‌رسد این است که دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده مختلف است بعضی دعوت به واجبات و بعضی مستحبات، و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات است، منظور از احسن انتخاب واجبات و مستحبات می‌باشد، با توجه به سلسله مراتب آنها.

بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته‌اند به قرینه آنچه در آیه ۲۳ همین سوره " زمر " آمده است که قرآن را " احسن الحدیث " (بهترین سخن) نامیده: **اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّ**.

البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد.

نکته‌ها:

۱- راه توبه به روی همه باز است

از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد احساس گناهکاری بر اثر اعمال بد پیشین است، مخصوصاً زمانی که این گناهان سنگین باشد که این فکر دائماً در نظر انسان مجسم می‌شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد، و به راه خدا باز گردد چگونه می‌تواند از مسئولیت سنگین گذشته خود را برهاند، این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می‌افکند، و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی باز می‌دارد به او می‌گویند توبه کردن چه سود؟! زنجیر اعمال گذشته‌ات همچون یک طوق لعنت بر دست و پای تو است، اصلاً تو رنگ گناه پیدا کرده‌ای، رنگی ثابت و تغییرناپذیر! کسانی که با مسائل تربیتی و گناهکاران توبه کار سر و کار دارند آنچه را گفتیم به خوبی آزموده‌اند، آنها می‌دانند که این چه مشکل بزرگی است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۵

در فرهنگ اسلامی که از قرآن مجید گرفته شده این مشکل حل شده، و توبه و انابه را هر گاه با شرائط همراه باشد وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته، و آغاز یک زندگی جدید، و حتی "تولد ثانوی" می‌داند کرارا در روایات در باره بعضی از گناهکاران می‌خوانیم کمن ولدته امه: "او همانند کسی است که از مادر متولد شده!" به این ترتیب قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی در هر شرائطی و با هر گونه بار مسئولیتی باز می‌گذارد و نمونه زنده‌اش آیات فوق است که با انواع لطائف بیان مجرمان و گناهکاران را به سوی خدا دعوت می‌کند و به آنها قول می‌دهد که می‌توانند خود را از زندگی گذشته به کلی جدا کنند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم

التائب من الذنب کمن لا ذنب له:

"کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است."

همین معنی با اضافه‌ای از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

التائب من الذنب کمن لا ذنب له، و المقيم علی الذنب و هو مستغفر منه کالمستهزء

": "کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که گناه نکرده، و کسی که استغفار می‌کند و با اینحال به گناه ادامه می‌دهد مانند کسی است که مسخره می‌کند."

ولی بدیهی است این بازگشت به سوی رحمت الهی نمی‌تواند بی‌قید و شرط باشد که او حکیم است و کاری بی‌حساب نمی‌کند، اگر آغوش رحمتش را به روی همگان گشوده و پیوسته آنها را به سوی خود می‌خواند، وجود آمادگی‌هایی در بندگان نیز لازم است.

از یک سو باید با تمام وجود خواهان بازگشت باشند و انقلاب درونی

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۵۰۶

و دگرگونی بنیادی پیدا کنند.

از سوی دیگر باید بعد از بازگشت پایه‌های ایمان و اعتقاداتشان که بر اثر طوفان گناه فرو ریخته
نوسازی و تجدید بنا شود.

و از سوی سوم باید با اعمال صالح ناتوانی روحی و ضعف اخلاقی خود را جبران نمایند، البته هر قدر
گناهان سابق سنگینتر بوده باید اعمال صالحتری انجام دهند، و این دقیقاً همانست که قرآن در سه
آیه فوق تحت عنوان "انابه" و "اسلام" و "اتباع از احسن" بیان کرده است. ...

۱۲۱- راه نفوذ گناه در انسان چیست؟

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ (آیه ۵ فاطر)

۵- ای مردم! وعده خداوند حق است، مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۸۰

قیامت و حساب و کتاب و میزان و مجازات و کیفر و جنت و نار وعده‌هایی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم.

با توجه به این وعده حق "مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرور کننده شما را فریب دهد و به عفو و کرم خدا مغرور سازد" (فلا تغرنکم الحیاء الدنیا و لا یغرنکم باللّٰه الغرور).

آری عوامل سرگرم کننده، و زرق و برقهای دلفریب این جهان می‌خواهد تمام قلب شما را پر کند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.

شیاطین جن و انس با وسائل گوناگون فریبکاری به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آنها نیز می‌خواهند تمام فکر شما را به خود متوجه سازند و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید منحرف سازند که اگر فریب و وسوسه‌های آنها مؤثر افتد تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتان نقش بر آب است، مراقب آنها نیز باشید.

تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه‌های شیاطین مغرور شوند و نه به دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است:

۱- مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام، و انواع شهوات.

۲- مغرور شدن به عفو و کرم الهی، و در اینجاست که شیطان از یک سو زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت می‌دهد و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی می‌کند.

و از سوی دیگری هر گاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور می‌سازد، و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش می‌کند.

غافل از اینکه خداوند همانگونه که در موضع رحمت " ارحم الراحمین " است، در موضع مجازات و کیفر " اشد المعاقبین " می‌باشد، رحمتش هرگز

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۸۱

تشویق به گناه نمی‌کند، همانگونه که غضبش نمی‌تواند سبب یاس گردد.

" غرور " (بر وزن جسور) صیغه مبالغه و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار، و منظور از آن در اینجا ممکن است هر عامل فریبکاری باشد، همانگونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.

... به خصوص اینکه کرارا در آیات قرآن " فریب و غرور " به شیطان نسبت داده شده است.

بعضی از مفسران در اینجا تحلیلی دارند که خلاصه‌اش چنین است:

افرادی که در برابر عوامل فریب قرار می‌گیرند سه گروهند: گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب می‌خورند.

گروهی که از اینها نیرومندترند تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمی‌شوند بلکه اگر وسوسه‌گری نیرومند آنها را تحریک کند و مفسد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد فریب می‌خورند، و لذات زود گذر از یک سو، و وسوسه‌ها از سوی دیگر، آنها را تشویق به انجام اعمال زشت می‌کند.

گروه سوم که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه‌ترند نه خود مغرور می‌شوند و نه کسی می‌تواند آنها را بفریبد.

جمله فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا اشاره به گروه اول است، و جمله وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ اشاره به گروه دوم، و اما گروه سوم در حقیقت داخل در عنوان إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ می‌باشند ...

۱۲۲- سرپرستی در نظام خانواده بر عهده کیست و چرا؟

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَإِلْمَالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (آیه ۳۴ نساء)

۳۴- مردان سرپرست و خدمتگزار زنانند بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر اتفاقی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمایید و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظائفشان جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید، و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۰

... باید توجه داشت که خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دستجمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عهده بگیرند مفهومی ندارد در نتیجه مرد یا زن یکی باید "رئیس" خانواده و دیگری "معاون" و تحت نظارت او باشد، قرآن در اینجا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود (اشتباه نشود منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیتها و مشورت‌های لازم است).

این مسئله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی یک هیئت دو نفری) مامور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو، "رئیس" و دیگری "معاون یا عضو" باشد و گر نه هرج و مرج در کار آنها پیدا می‌شود- سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است.

و این موقعیت به خاطر وجود خصوصیاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.

بعلاوه تعهد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی، و پرداخت مهر و تامین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.

البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظائفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۱

جمله بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ نیز اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اول می‌فرماید: "این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرار داده" در قسمت آخر می‌فرماید: "و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند".

ولی ناگفته پیداست که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفاً بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته‌تر است...

۱۲۳- زمان دنیا و برزخ در برابر سرای دیگر برای انسانها چقدر است؟

و يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (آیه ۴۵ یونس)

۴۵- بخاطر بیاور روزی را که آنها را جمع (و محشور) می‌سازد، و آن چنان احساس می‌کنند که گویی جز ساعتی از روز (در دنیا) توقف نکردند، به آن مقدار که یکدیگر را (ببینند و) بشناسند، آنها که لقای خداوند (و رستاخیز) را انکار کردند زیان کردند و هدایت نیافتند.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۰۳

همه آنها را محشور و جمع می‌کند در حالی که چنان احساس می‌کنند که تمام عمرشان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبوده، به همان مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند" (و يَوْمَ يَخْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ).

این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا یا به خاطر آن است که اصولاً در برابر زندگی جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست.

و یا به خاطر آن است که این دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر آنها گذشته که گویی یک ساعت بیش نبوده است.

و یا اینکه به خاطر عدم استفاده صحیح از عمر خود چنین می‌پندارند که همه عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشته است! بنا بر آنچه در تفسیر فوق گفتیم جمله يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ (یکدیگر را می‌شناسند) اشاره به مقدار درنگ آنها در دنیا است، یعنی آن چنان عمر را کوتاه احساس می‌کنند که گویا تنها به مقداری بوده که دو نفر یکدیگر را ببینند و معارفه‌ای در میان آنها انجام گردد و از همدیگر جدا شوند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور احساس کوتاهی زمان دوران برزخ است، یعنی آنها در دوران برزخ در حالتی شبیه به خواب فرو می‌روند که گذشت سالها و قرون و اعصار را

احساس نمی‌کنند، بطوری که به هنگام رستاخیز فکر می‌کنند دوران برزخشان که شاید هزاران و یا دهها هزار سال بوده بیش از ساعتی نبوده است.

شاهد این تفسیر آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم است که می‌گوید: وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَ قَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

از این دو آیه استفاده می‌شود که گروهی از مجرمان به هنگامی که قیامت

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۰۴

بر پا می‌شود سوگند یاد می‌کنند که دوران برزخشان ساعتی بیش نبوده است ولی مؤمنان به آنها می‌گویند دورانی طولانی بوده و هم اکنون قیامت بر پا شده است و شما نمی‌دانید (و می‌دانیم برزخ برای همه یکسان نیست ...).

مطابق این تفسیر معنی جمله "يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ" چنین خواهد بود که آنها بقدری زمان برزخ را کوتاه احساس می‌کنند که هیچ مطلبی از دنیا را فراموش نکرده‌اند و یک دیگر را به خوبی می‌شناسند.

و یا اینکه اعمال زشت یکدیگر را در آنجا می‌بینند و باطن یکدیگر را می‌شناسند و این خود یک رسوایی بزرگ برای آنها است.

سپس اضافه می‌کند در آن روز به همه آنها ثابت می‌شود "افرادی که روز رستاخیز و ملاقات پروردگار را تکذیب کردند، زیان بردند"، و تمام سرمایه‌های وجود خود را از دست دادند بی آنکه نتیجه‌ای بگیرند (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ).

"و اینها به خاطر این تکذیب و انکار و اصرار بر گناه و لجابت، آمادگی هدایت نداشتند" (وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

چرا که قلبشان تاریک و روحشان ظلمانی بود...

۱۲۴- آیا قرآن دارای اعجاز علمی است؟

(برخی از اعجاز های علمی قرآن به شرح ذیل است.)

(آیه ۳۲ انبیاء اشاره به جو زمین دارد.)

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (آیه ۳۲ انبیاء)

۳۲- و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم، ولی آنها از آیات آن رویگردانند.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۳۹۸

... منظور از آسمان در اینجا جوی است که گرداگرد زمین را گرفته، و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگهای " شهاب " که از هر گلوله ای خطرناکترند حفظ می کند.

بعلاوه اشعه آفتاب که دارای قسمتهای مرگباری است به وسیله آن تصفیه می شود، و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است جلوگیری می کند.

آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام حفظ کرده است

(آیه ۳۳ انبیاء اشاره به حرکت مداری خورشید و ماه دارد.)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (آیه ۳۳ انبیاء)

۳۳- او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک از آنها در مداری در حرکتند.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۳۹۹

... مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند، اما آنچه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا حرکت دورانی به دور خویش است، و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "کل" ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه لیل (شب) استفاده می‌شود. ...

(آیه ۸۸ نمل اشاره به حرکت کره زمین دارد.)

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدَةً وَ هِيَ ثَمَرٌ مَّرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (آیه ۸۸ نمل)

۸۸- کوه‌ها را می‌بینی و آنها را ساکن و جامد می‌پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می‌دهید آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۶۸

... آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه‌های عظمت خداوند در همین دنیا است و به "حرکت کره زمین" که برای ما محسوس نیست اشاره می‌کند.

توضیح اینکه:

۱- آیه فوق می‌گوید: "گمان می‌کنی کوه‌ها جامد و ساکنند، در حالی که همچون ابر در حرکتند" معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست، چرا که این حوادث به قدری آشکار است که به تعبیر قرآن "از مشاهده آنها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می‌کنند و زنان باردار سقط جنین می‌نمایند، و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند!" (سوره حج آیه ۲).

۲- تشبیه به حرکت ابرها متناسب حرکات یک نواخت و نرم و بدون سر و صدا است، نه انفجارهای عظیمی که صدای رعد آسایش، گوشه‌ها را کر می‌کند.

۳- تعبیر بالا نشان می‌دهد، در عین اینکه ظاهراً کوه‌ها ساکنند در واقع در همان حال به سرعت حرکت می‌کنند (یعنی دو حالت از یک شیء را در آن واحد بیان می‌کند).

۴- تعبیر به "اتقان" که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد، نه زمانی که این نظام فرو می‌ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد.

۵- جمله "إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ" مخصوصاً با توجه به اینکه "تفعلون"

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۶۹

فعل مضارع است نشان می‌دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می‌گوید:

"او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می‌دهید با خبر است" و اگر مربوط به پایان این جهان بود می‌بایست گفته شود "ما فعلتم" (کاری که انجام دادید) (دقت کنید). ...

... نتیجه‌ای که از این تفسیر می‌گیریم این است که این کوه‌ها که ما آنها را ساکن می‌پنداریم با سرعت زیاد در حرکتند، مسلماً حرکت کوه‌ها بدون حرکت زمینهای دیگر که به آنها متصل است معنی ندارد، و به این ترتیب معنی آیه چنین می‌شود که زمین با سرعت حرکت می‌کند همچون حرکت ابرها! طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است.

اما چرا قرآن "کوه‌ها" را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوه‌ها از نظر سنگینی و وزن و پا بر جایی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می‌شوند، جایی که کوه‌ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می‌رسد.

به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است، زیرا می‌دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند، "گاليله" ایتالیایی و "کپرنیک" لهستانی بودند که در اواخر قرن ۱۶ و اوائل ۱۷ میلادی این عقیده را بر ملا

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۵۷۰

ساختند، هر چند ارباب کلیسا شدیداً آنها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند!

ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آنها، پرده از روی این حقیقت برداشت، و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت....

(آیه ۴۷ و ۴۸ ذاریات اشاره به گسترش آسمانها دارد.)

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (آیه ۴۷ ذاریات)

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (آیه ۴۸ ذاریات)

۴۷- ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم!

۴۸- و زمین را گسترده کردیم، و چه خوب گستراننده‌ایم!

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۷۳

در اینکه منظور از "إِنَّا لَمُوسِعُونَ" (ما پیوسته وسعت می‌بخشیم) در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو است: بعضی آن را به معنی توسعه رزق از سوی خدا بر بندگان از طریق نزول باران دانسته‌اند، و بعضی آن را به معنی گسترش رزق از هر نظر می‌دانند، و بعضی نیز آن را به معنی غنی و بی‌نیازی خداوند تفسیر کرده‌اند، چرا که خزائن او آن قدر گسترده است که با اعطاء رزق به خلائق هرگز پایان نمی‌پذیرد و کم نمی‌شود.

ولی با توجه به مساله آفرینش آسمانها در جمله قبل و با توجه به کشفیات اخیر دانشمندان در مساله "گسترش جهان" که از طریق مشاهدات حسی نیز تایید شده است معنی لطیفتری برای آیه می‌توان یافت و آن اینکه خداوند آسمانها را آفریده و دائماً گسترش می‌دهد.

علم امروز می‌گوید: نه تنها کره زمین، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجا فربه و سنگینتر می‌شود، بلکه آسمانها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می‌شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه‌گیری کرده‌اند.

در کتاب "مرزهای نجوم" نوشته "فرد هویل" می‌خوانیم: "تندترین سرعت عقب‌نشینی کرات که تا کنون اندازه‌گیری شده نزدیک به ۶۶ هزار کیلو متر در ثانیه است؛ کهکشانهای دورتر در نظر ما به اندازه‌ای کم‌نورند که اندازه‌گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است، تصویرهایی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می‌دهد که فاصله این کهکشانها بسیار سریعتر از کهکشانهای نزدیک افزایش می‌یابد".

نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشانهای "ابر سنبله" و "اکلیل"

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۷۴

و "شجاع" و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه، سرعتهای عجیب و سرسام‌آوری را در این ارائه می‌دهد.

چند جمله هم در این زمینه از آقای "جان الدر" بشنوید او می‌گوید:

"جدیدترین و دقیقترین اندازه‌گیریها در طول امواجی که از ستارگان پخش می‌شود پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت‌آور برداشته، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می‌یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می‌شوند، و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد بر سرعت سیر آنها افزوده می‌گردد، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده‌اند، و بعد از آن از هم پاشیده، و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می‌شوند! دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است.

"ژرژ گاموف" در کتاب "آفرینش جهان" در این زمینه چنین می‌گوید:

" فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در یک حالت انبساط سریع است، حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست، بلکه انبساط آن مسلم است.

پی بردن به اینکه جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان‌شناسی مهیا می‌کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می‌آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است!" .

تنها دانشمندان فوق نیستند که به این حقیقت اعتراف کرده‌اند، افراد دیگری نیز این معنی را در نوشته‌های خود آورده‌اند که نقل کلمات آنها

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۷۵

به درازا می‌کشد.

جالب توجه اینکه تعبیر به "إِنَّا لَمُوسِعُونَ" (ما گسترش دهنده‌گانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تداوم این موضوع است و نشان می‌دهد که این گسترش همواره وجود داشته، و هم چنان ادامه دارد، و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده‌اند که تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده (با وزن مخصوص فوق العاده سنگین) سپس انفجار عظیم و بی نهایت وحشتناکی در آن رخ داده، و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده، و به صورت کرات درآمده، و به سرعت در حالت عقب‌نشینی و توسعه است.

اما در مورد خلقت زمین و تعبیر به "ماهدون" تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد خداوند زمین را با تمام وسائل استراحت برای زندگی انسانها "ممهد" و آماده ساخته است، زیرا "ماهد" از ماده "مهد" به معنی گاهواره و یا هر محلی است که برای استراحت آماده می‌کنند، چنین محلی باید آرام، مطمئن، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرائط در کره زمین حاصل است.

به فرمان الهی از یک سو سنگها نرم و تبدیل به خاک شده، و از سوی دیگر صلابت کوهها و پوسته سخت زمین آن را در برابر فشار جزر و مد مقاوم ساخته، از سوی سوم قشر هوایی که گرداگرد آن را فرا گرفته، هم حرارت خورشید را در خود نگهدارد، و همچون لحاف بزرگی بر این بستر گسترده

افتاده، و هم سپر نیرومندی است در برابر هجوم سنگهای آسمانی که آنها را به محض ورود به قلمرو زمین آتش زده، خاکستر می‌کند.

و به این ترتیب تمام شرائط آسایش از سوی خداوند برای پذیرایی از انسان که میهمان خدا در این کره خاکی است فراهم شده است.

(آیه ۴۹ ذاریات اشاره به جفت داشتن همه چیز دارد.)

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (آیه ۴۹ ذاریات)

۴۹- و از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید متذکر شوید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۳۷۶

... بسیاری از مفسران "زوج" را در اینجا به معنی "اصناف مختلف" دانسته، و آیه فوق را اشاره به اصناف مختلف موجودات این جهان می‌دانند که به صورت "زوج" "زوج" درآمده است، مانند شب و روز، نور و ظلمت، دریا و صحرا، خورشید و ماه، نر و ماده، و غیر اینها.

ولی چنان که قبلاً ذیل آیات مشابه نیز گفته‌ایم، "زوجیت" در اینگونه آیات می‌تواند اشاره به معنی دقیقتری باشد، زیرا واژه "زوج" را معمولاً به دو جنس "نر" و "ماده" می‌گویند، خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان، و هر گاه آن را کمی توسعه دهیم، تمام نیروهای "مثبت" و "منفی" را شامل می‌شود، و با توجه به اینکه قرآن در آیه فوق می‌گوید: "مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" (از همه موجودات) نه فقط موجودات زنده، می‌تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده، و امروز از نظر علمی مسلم است که "اتمها" از اجزاء مختلفی تشکیل یافته‌اند، از جمله اجزایی که دارای بار الکتریسته منفی هستند، و "الکترون" نامیده می‌شوند، و اجزایی که دارای بار الکتریسته "مثبت" هستند و پروتون نام دارند. ...

(آیه ۴۰ معارج اشاره به گروهی بودن زمین و دارای چند مشرق و مغرب بودن آن دارد.)

فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (آیه ۴۰ معارج)

۴۰- سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۴۵

... در آیات قرآن مجید گاهی تعبیر "مشرق" و "مغرب" به صورت "مفرد" آمده است مانند آیه ۱۱۵ بقره و لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ: "مشرق و مغرب از آن خدا است" و گاه به صورت "تثنیه" آمده است، مانند آیه ۱۷ سوره رحمن رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ: "پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب" و گاه به صورت "جمع" المشارق و المغربین مانند آیه مورد بحث.

بعضی کوتاه‌نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته‌اند، در حالی که همگی هماهنگ، و هر یک اشاره به نکته‌ای است، توضیح اینکه خورشید هر روز از

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۴۶

نقطه تازه‌ای طلوع، و در نقطه تازه‌ای غروب می‌کند، بنا بر این به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم، و از سوی دیگر در میان اینهمه مشرق و مغرب دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان، یعنی حد اکثر اوج خورشید در مدار شمالی، و یکی در آغاز زمستان یعنی حد اقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی می‌کنند) و چون این دو کاملاً مشخص است روی آن مخصوصاً تکیه شده است، علاوه بر این دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می‌نامند (در اول بهار و اول پائیز هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می‌باشد که بعضی رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ را اشاره به آن گرفته‌اند و آن نیز قابل توجه است.

اما آنجا که به صورت "مفرد" ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است بی‌آنکه نظر به افراد داشته باشد، به این ترتیب تعبیرات مختلف بالا هر یک نکته‌ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می‌کند.

(آیه ۴ سوره قیامت اشاره به اثر انگشت دارد.)

بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (آیه ۴ قیامت)

۴- آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۲۷۸

... این تعبیر می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسانها باشد که می گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که خطوط سر انگشت او با

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۲۷۹

دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است، و لذا در عصر ما مساله " انگشت نگاری " به صورت علمی در آمده، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده، و جرمها کشف گردیده است، همین قدر کافی است که مثلاً یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فوراً از آن نمونه برداری کرده، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند. ...

(آیه ۹ قیامت به جمع شدن ماه و خورشید با هم در پایان جهان اشاره دارد.)

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (۹)

۹- و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۲۸۸

... در اینکه منظور از " جمع ماه و خورشید " چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.

گاه گفته اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.

و گاه گفته اند هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع خواهند بود .

این احتمال نیز وجود دارد که ماه تدریجا تحت تاثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می‌شود، و هر دو بی‌فروغ می‌گردند.

(آیه ۲ رعد به نیروی جاذبه بین کرات آسمانی و متحرک بودن خورشید و ماه اشاره دارد.)

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (آیه ۲ رعد)

۲- خدا همان کسی است که آسمان‌ها را- بدون ستونی که قابل رؤیت باشد- آفرید بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند کارها را او تدبیر می‌کند آیات را (برای شما) تشریح می‌نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۱۰

" خدا همان کسی است که آسمانها را چنان که می‌بینید بدون ستون بر پا داشت " یا " آنها را با ستونهای نامرئی برافراشت " (اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا) برای جمله " بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا " دو تفسیر گفته‌اند: نخست اینکه " همانگونه که می‌بینید آسمان، بی‌ستون است " (گویی در اصل چنین بوده، ترونها بغیر عمد) دیگر اینکه " ترونها "، صفت برای " عمد " بوده باشد که معنیش چنین است، آسمانها را بدون ستونی که مرئی باشد، برافراشته است، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است، اما ستونی نامرئی!.

و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا (ع) در حدیث حسین بن خالد آمده است، او می‌گوید از امام ابی الحسن الرضا (ع) پرسیدم، اینکه خداوند فرموده وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ (سوگند به آسمان که دارای راههاست) یعنی چه، فرمود: این آسمان راههایی به سوی زمین دارد ... حسین بن خالد می‌گوید عرض کردم چگونه می‌تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می‌فرماید آسمانها بی‌ستون است، امام فرمود:

سبحان الله، أليس الله يقول بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا؟ قلت بلى، فقال ثم عمد و لكن لا ترونها:

"عجیب است، آیا خداوند نمی‌فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری، فرمود: پس ستونهایی هست و لیکن شما آن را نمی‌بینید".

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۱۱

این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات، بر کسی آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هر چه تمامتر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می‌کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعا هیچکدام معلق و بی‌ستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی، به کلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی‌آنکه تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت می‌دارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست.

این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی ع در این زمینه نقل شده بسیار جالب است، طبق این حدیث امام فرمود:

هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض مربوطة كل مدينة الى عمود من نور .

"این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است".

آیا تعبیری روشنتر و رساتر از "ستون نامرئی" یا "ستونی از نور" در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا می‌شد؟

(آیه ۳ رد اشاره به نور و ماده بودن گیاهان دارد.)

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَاراً وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ
إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (آیه ۳ عدد)

۳- و او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوه‌ها و نهرهایی قرار داد و از تمام میوه‌ها در آن دو جفت آفرید (برده سیاه) شب را بر روز می‌پوشاند، در اینها آیاتی است برای آنها که تفکر می‌کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۱۵

... "و از تمام میوه‌ها دو جفت در زمین قرار داد" (وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ). اشاره به اینکه میوه‌ها موجودات زنده‌ای هستند که دارای نطفه‌های نر و ماده می‌باشند که از طریق تلقیح، بارور می‌شوند.

اگر "لینه" دانشمند و گیاه‌شناس معروف سوئدی در اواسط قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف این مساله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریباً یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده، بارور می‌شوند و میوه می‌دهند، قرآن مجید در یک‌هزار و یکصد سال قبل از آن، این حقیقت را فاش ساخت، و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می‌باشد.

شکی نیست که قبل از "لینه" بسیاری از دانشمندان اجمالاً به وجود نر و ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی می‌دانستند که مثلاً اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمتهای ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد، اما هیچکس بدرستی نمی‌دانست که این یک قانون تقریباً همگانی است، تا اینکه "لینه" موفق به کشف آن شد، ولی همانگونه که گفتیم قرآن قرن‌ها قبل از وی، از روی آن پرده برداشته بود. ...

۱۲۵- چه زمانی خداوند یک قوم را تغییر می دهد و انسان چگونه از حوادث غیر حتمی در امان

می ماند؟

لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (آیه ۱۱ رعد)

۱۱- برای انسان مامورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۲

... خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می باشد: "برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند" (لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِمَّنْ أَمَرَ اللَّهُ)

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۲

اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بی قید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که: "خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند!" (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ).

و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که "هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد" (وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ).

" و هیچکس غیر خدا نمی‌تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد " (وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْوَالِي).

به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می‌شوند و انسان را تسلیم حوادث می‌کنند!

نکته‌ها:

معقبات چیست؟

"معقبات" چنان که طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته‌اند جمع "معقبه" است و آن هم به نوبه خود جمع "معقب" می‌باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می‌روند.

ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان، مأموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و پشت سر

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۳

نگاهبان و حافظ او باشند.

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماریها، میکربها، انواع حادثه‌ها و خطراتی که از زمین و آسمان می‌جوشد، انسان را احاطه کرده‌اند، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه‌ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است، و گاه انسان تعجب می‌کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می‌برد و بزرگ می‌شود، مخصوصا در خانواده‌هایی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می‌شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.

اگر برآستی در این مسائل بیندیشیم احساس می‌کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می‌کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است.

در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می‌آید و او معجزه‌آسا از آنها رهایی می‌یابد بطوری که احساس می‌کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهداری می‌کند.

در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است، از جمله:

در روایتی از امام باقر ع می‌خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

يحفظ بامر الله من ان يقع في ركي او يقع عليه حائط او يصيبه شيء حتى اذ جاء القدر خلوا بينه و بينه يدفعونه الى المقادير و هما ملكان يحفظانه بالليل و ملكان من نهار يتعاقبان

یعنی: "به فرمان خدا انسان را حفظ می‌کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۴

تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می‌روند و او را تسلیم حوادث می‌کنند، آنها دو فرشته‌اند که انسان را در شب حفظ می‌کنند و دو فرشته‌اند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می‌پردازند."

در حدیثی دیگر از امام صادق ع می‌خوانیم:

ما من عبد الا و معه ملكان يحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خليا بينه و بين امر الله:

"هیچ بنده‌ای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می‌کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد، او را تسلیم حوادث می‌کنند" (بنا بر این آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می‌کنند).

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی ع فرمود:

ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینہ و بینہ:

"با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرا رسد او را رها می‌سازند"

همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروه‌های مختلف آنها می‌خوانیم: و منهم الحفظه لعباده: "گروهی از آنها حافظان بندگان اویند" البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی‌تواند دلیل بر نفی آنها باشد چرا که این منحصر به مورد بحث ما نیست، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده‌اند که بشر از طرق عادی نمی‌تواند از آنها آگاهی یابد.

از این گذشته همانگونه که در بالا گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه‌های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می‌بینیم و احساس می‌کنیم که در برابر

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۵

بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می‌یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است، (و من خود بعضی نمونه‌های آن را در زندگی دیده‌ام که راستی حیرت‌آور بوده، حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی!)

همیشه تغییرات از خود ما است! (یک قانون کلی).

جمله إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است، یک قانون کلی و عمومی را بیان می‌کند، قانونی سرنوشت‌ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده! این قانون که یکی از پایه‌های اساسی جهان بینی و جامعه‌شناسی در اسلام است، به ما می‌گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می‌کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی

خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی‌مقدمه، دامن هیچ ملتی را نخواهد گرفت، بلکه این اراده و خواست ملت‌ها، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می‌سازد.

به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند به ما می‌گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملت‌ها و اقوام است، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همین جا سرچشمه می‌گیرد، بنا بر این آنها که همیشه برای تبریّه خویش به دنبال "عوامل برونی" می‌گردند، و قدرتهای سلطه‌گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می‌شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۶

در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست.

مهم آن است که پایگاههای سلطه‌گران و استعمار کنندگان و جباران را در درون جامعه خود در هم بکوبیم، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.

آنها بمنزله شیطانند، و می‌دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می‌شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته‌اند.

این اصل قرآنی می‌گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم، یک انقلاب فکری و فرهنگی، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فوراً به جستجوی نقطه‌های ضعف خویشتن بپردازیم، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامن روح و جان خود بشوئیم، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم، نه اینکه این نقطه‌های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوششهای خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه‌ها سرگردان بمانیم! تا کنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین، و عوامل عقب‌نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است، که بسیاری از بحثهای آنان به کاوش در

سنگلاخ و بیراهه می‌ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه‌های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن، در انقلابهای معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۴۷

قرآنی را مشاهده می‌کنیم. یعنی بی‌اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه‌گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.

و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا، و فرداهای دیگر، برای همه مسلمانها، و همه نسلهای آینده! و می‌بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، ...

۱۲۶- مقام امامت بالاتر است یا مقام نبوت ؟ وظیفه و ویژگی امام چیست ؟ امام از طرف چه کسی انتخاب می شود؟

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (آیه ۱۲۴ بقره)

۱۲۴- (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۳۷

... یک سلسله وظائف سنگین و مشکل که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود، و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالیت‌ترین وجه انجام داد، این دستورات عبارت بودند از:

بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا! بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه مکه در جایی که حتی یک نفر سکونت نداشت! قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش، و حفظ خونسردی کامل و ایمان در تمام این مراحل! مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمینهای دور دست برای ادای رسالت خویش، و مانند اینها

و برآستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها بر آمد و اثبات کرد که شایستگی مقام "امامت" را دارد.

امام کیست؟

از آیه مورد بحث اجمالاً چنین استفاده می شود: مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همه این آزمونها بخشیده شد. فوق مقام نبوت و رسالت بود.

توضیح اینکه: امامت معانی مختلفی دارد:

۱- "امامت" به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آن چنان که اهل

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۳۸

تسنن می گویند).

۲- "امامت" به معنی ریاست در امور دین و دنیا (آن چنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده اند).

۳- امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه، و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در "ظاهر" و "باطن" و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است، زیرا "نبوت" و "رسالت" تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است اما در مورد "امامت" همه اینها وجود دارد به اضافه "اجرای احکام" و "تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن" (البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).

در حقیقت مقام امامت، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی "ایصال به مطلوب" است، نه فقط "ارائه طریق".

علاوه بر این "هدایت تکوینی" را نیز شامل می شود یعنی تاثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسانهای آماده و هدایت معنوی آنها.

امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است.

در قرآن مجید می خوانیم "هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا" خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می فرستند تا شما را از تاریکیها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤمنان مهربان است " (احزاب - ۴۳).

از این آیه بخوبی استفاده می شود که رحمت های خاص خداوند و امدادهای

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۳۹

غیبی فرشتگان می تواند مؤمنان را از ظلمتها به نور رهبری کند.

این موضوع در باره امام نیز صادق است، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته‌اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت تأثیر عمیق داشته است.

شک نیست که مراد از امامت در آیه مورد بحث معنی سوم است، زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می‌شود که در مفهوم امامت مفهوم "هدایت" افتاده، چنان که در آیه ۲۴ سوره سجده می‌خوانیم: وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوْقِنُونَ" و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند".

این هدایت به معنی ارائه طریق نیست، زیرا ابراهیم پیش از این، مقام نبوت و رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است.

حاصل اینکه قرائن روشن گواهی می‌دهد که مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به ابراهیم بخشیده شد غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است.

پس هدایتی که در مفهوم امامت افتاده چیزی جز "ایصال به مطلوب" و "تحقق بخشیدن روح مذهب" و پیاده کردن برنامه‌های تربیتی در نفوس آماده نیست.

این حقیقت اجمالاً در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق ع نقل شده:

ان الله تبارك و تعالى اتخذ ابراهيم عبدا قبل ان يتخذه نبيا، و ان الله اتخذ نبيا قبل ان يتخذه رسولا، و ان الله اتخذ رسولا قبل ان يتخذه خلیلا، و ان الله اتخذ خلیلا قبل ان يجعله اماما، فلما جمع له الاشياء قال: "إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا" قال: فمن عظمها فی عین ابراهيم قال: "وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" قال: لا يكون السفیه امام التقی:

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۰

" خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آنکه او را رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، این مقام به قدری در

نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن، فرمود: پیمان من به ستمکاران آنها نمی‌رسد ... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد."

فرق نبوت و امامت و رسالت

بطوری که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده بر می‌آید کسانی که از طرف خدا ماموریت داشتند دارای مقامات مختلفی بودند:

۱- مقام نبوت- یعنی دریافت وحی از خداوند، بنا بر این "نبی" کسی است که وحی بر او نازل می‌شود و آنچه را بوسیله وحی دریافت می‌دارد چنان که مردم از او بخواهند در اختیار آنها می‌گذارد.

۲- مقام رسالت- یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن، بنا بر این رسول کسی است که موظف است در حوزه ماموریت خود به تلاش و کوشش بر خیزد و از هر وسیله‌ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.

۳- مقام امامت- یعنی رهبری و پیشوایی خلق، در واقع امام کسی است که

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۱

با تشکیل یک حکومت الهی و بدست آوردن قدرتهای لازم، سعی می‌کند احکام خدا را عملاً اجرا و پیاده نماید و اگر هم نتواند رسماً تشکیل حکومت دهد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می‌کوشد.

به عبارت دیگر وظیفه امام اجرای دستورات الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می‌باشد، و باز به تعبیر دیگر، رسول "ارائه طریق" می‌کند ولی امام "ایصال به مطلوب" می‌نماید (علاوه بر وظائف سنگین دیگری که قبلاً اشاره شد).

ناگفته پیداست که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام ص هر سه مقام را داشتند هم دریافت وحی می‌کردند، هم تبلیغ فرمانهای الهی، و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می‌کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می‌پرداختند.

کوتاه سخن اینکه: امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است.

امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می‌کند.

با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می‌دهد.

و با نیروی حکومت خویش یا قدرتهای اجرایی دیگر، اصول عدالت را اجرا می‌نماید.

امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم

از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم بخوبی استفاده می‌شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد اما مقام امامت در او نباشد، این

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۲

مقام، نیازمند به شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم پس از آن همه امتحانات و شایستگی‌ها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.

آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت تنها "فرد شایسته و نمونه بودن" است گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم بوده.

و آنها که گمان می‌کنند منظور از امامت "سرمشق و الگو بودن" برای مردم بوده باید به آنها گفت این صفت برای ابراهیم و تمامی انبیاء و رسل از آغاز دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد چرا که اعمالش الگو است.

بنا بر این مقام امامت، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت.

ظالم کیست؟

منظور از "ظلم" در جمله "لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" تنها ستم به دیگران کردن نیست، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش است.

بنا بر این ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.

از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می‌گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۳

لذا در احادیث می‌خوانیم که امامان اهل بیت ع برای اثبات انحصار خلافت بلا فصل پیامبر ص به علی ع به همین آیه مورد بحث استدلال می‌کردند، اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد علی ع بود، چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند، مگر لقمان به فرزندش نگفت: **يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**: "ای فرزندم شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است" (لقمان - ۱۳).

بعنوان نمونه "هشام بن سالم" از "امام صادق" ع نقل می‌کند که فرمود:

قد كان ابراهيم نبيا و ليس بامام، حتى قال الله اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَقَالَ اللَّهُ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، من عبد صنما او وثنا لا يكون اماما:

" ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من تو را امام قرار می‌دهم، او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده، فرمود:

پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد، آنان که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود " .

در حدیث دیگری "عبد الله بن مسعود" از "پیامبر" ص نقل می‌کند که: خداوند به ابراهیم فرمود:

لا اعطيك عهدا للظالم من ذريتك، قال يا رب و من الظالم من ولدی الذی لا ینال عهدک؟ قال من سجد لصنم من دونی لا اجعله اماما ابدا، و لا یصلح ان یكون اماما!:

" من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم، ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی‌رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که امام باشد ".

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۴

امام از سوی خدا تعیین می‌شود

از آیه مورد بحث، ضمنا استفاده می‌شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا اولاً- امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است.

ثانیا- افرادی که رنگ ستم به خود گرفته‌اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم- اعم از ظلم به خویشان یا ظلم به دیگران- و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد.

آیا کسی جز خدا می‌تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟

و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام ص را تعیین کنیم کسی جز امیر مؤمنان علی ع نمی‌تواند باشد.

جالب اینکه نویسنده " المنار " از قول ابی حنیفه نقل می‌کند که او معتقد بود، خلافت منحصرأ شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می‌دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد.

نویسنده المنار سپس اضافه می‌کند که " ائمه اربعه اهل سنت " همه با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند و آنها را لائق زعامت مسلمین نمی‌دانستند، چرا که افرادی ظالم و ستمگر بودند .

ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن، حکومت‌های ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست، تایید و تقویت می‌کنند- سهل است- آنها را

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۵

" اولوا الامر " و " واجب الاطاعه " نیز می‌شمرند.

۱- از آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم، ممکن است این سؤال را برانگیزد که اگر کار امام " ایصال به مطلوب " و " اجرا کردن برنامه‌های الهی " است، این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام ص و ائمه طاهرین در مقیاس عمومی تحقق نیافته بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.

در پاسخ می‌گوئیم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می‌رساند بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می‌توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام، هدایت یابند.

درست همانگونه که می‌گوئیم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده شده، یا اینکه قرآن می‌گوید کار باران زنده کردن زمینهای مرده است، مسلما این تاثیر جنبه عمومی دارد اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند.

۲- سؤال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام ص چنین نبودند.

در پاسخ می‌گوئیم: لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام) جانشین او می‌تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام ص که خاتم پیغمبران است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۴۶

به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است جانشین پیامبر می‌تواند خط اجرایی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که خود او نبی یا رسول باشد. ...

۱۲۷- بهترین دستور پزشکی برای پیشگیری از بیماری چیست؟

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (آیه ۳۱ اعراف)

۳۱- ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۵۳

اما امروز ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می‌ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاههای بدن، و هم منبع آماده‌ای است برای انواع عفونتها و بیماریها، لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله‌های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده‌روی در تغذیه و به اصطلاح "پر خوری" است، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست، مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون، تصلب شرائین، نارساییهای کبد و انواع سکتها، فراوان شده، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی محسوب می‌شود، و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه‌روی در تغذیه نیست.

مفسر بزرگ ما، مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" مطلب جالبی نقل می‌کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است: علم ادیان و علم ابدان، او در پاسخ چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است **كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا**: "بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید" و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است

المعدة بيت الادواء و الحمیة رأس كل دواء و اعط كل بدن ما عودته

: "معدة خانه همه بیماریها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۵۴

عادت داده‌ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار."

طبيب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبّا!:"
قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (طبيب معروف) طبی باقی نگذاشته است."

کسانی که این دستور را ساده فکر می‌کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و
عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند.

۱۲۸- آیا آئین اسلام مخصوص زمان پیامبر اسلام و تنها برای مردم آن زمان نبوده است؟

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (آیه ۲ جمعه)

۲- او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يُلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (آیه ۳ جمعه)

۳- و رسول بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند، و او عزیز و حکیم است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۰۹

ولی از آنجا که پیامبر اسلام تنها مبعوث به این قوم "امی" نبود، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر می‌گرفت در آیه بعد می‌افزاید: "او مبعوث به گروه دیگری از مؤمنان نیز هست که هنوز ملحق به اینها نشده‌اند"، (وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يُلْحَقُوا بِهِمْ).

اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام ص پا به عرصه وجود گذاردند، در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر ص پرورش یافتند، و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی ص سیراب گشتند، آری آنها نیز مشمول این دعوت بزرگ بودند.

به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر ص به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می‌شود، در حدیثی می‌خوانیم هنگامی که پیغمبر اکرم ص این آیه را تلاوت فرمود سؤال کردند: اینها کیانند؟

پیامبر ص دست خود را بر شانه سلمان گذارد، و فرمود

لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ فِي الثُّرَيَّا لَنَالَتْهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ

"اگر ایمان در ثریا (ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است). باشد مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می‌یابند".

۱۲۹- برادران شیطان چه کسانی هستند؟

إِنَّ الْمُبْذَرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (آیه ۲۷ اسراء)

۲۷- چرا که تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگارش کرد

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۹۵

... بدون شک، نعمتها و مواهب موجود در کره زمین، برای ساکنانش کافی است، اما به یک شرط و آن اینکه بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول و دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره‌برداری قرار گیرد، و گرنه این مواهب آن قدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره‌گیری نادرست، آسیب نپذیرد.

و ای بسا اسراف و تبذیر در منطقه‌ای از زمین باعث محرومیت منطقه دیگری شود، و یا اسراف و تبذیر انسانهای امروز باعث محرومیت نسلهای آینده گردد.

آن روز که ارقام و آمار، همچون امروز دست انسانها نبود، اسلام هشدار داد که در بهره‌گیری از مواهب خدا در زمین، اسراف و تبذیر روا مدارید.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۹۶

قرآن در آیات فراوانی شدیداً مسرفان را محکوم کرده است:

در جایی می‌گوید: "اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد" وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (انعام - ۱۴۱ - اعراف ۳۱).

در مورد دیگر "مسرفان را اصحاب دوزخ می‌شمرد" وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ (غافر - ۴۳).

و "از اطاعت فرمان مسرفان، نهی می‌کند" وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (شعراء - ۱۵۱).

و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می‌شمرد مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ (ذاریات - ۳۴).

و اسراف را یک برنامه فرعونى قلمداد مى‌کند وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِى الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (یونس - ۸۳).

و مسرفان دروغگو را محروم از هدايت الهى مى‌شمرد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ (غافر - ۲۸).

و سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودى معرفى مى‌کند وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (انبیاء - ۹).

و همانگونه که دیدیم آیات مورد بحث نیز تبذير کنندگان را برادران شیطان و قرين آنها مى‌شمرد.

"اسراف" به معنى وسیع کلمه هر گونه تجاوز از حد در کارى است که انسان انجام مى‌دهد، ولى غالباً این کلمه در مورد هزینه‌ها و خرجها گفته مى‌شود.

از خود آیات قرآن به خوبى استفاده مى‌شود، اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سختگیرى است آنجا که مى‌فرماید وَ الَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا: "کسانى که به هنگام انفاق، نه اسراف مى‌کنند

تفسير نمونه، ج ۱۲، ص: ۹۷

و نه سختگیرى و بخل میورزند بلکه در میان این دو "حد اعتدال و میانه را مى‌گیرند" (فرقان - ۶۷).

۱۳۰- نظر اسلام در مورد استفاده از زینت و تجمل چیست؟

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (۳۱)

۳۱- ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ تَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (آیه ۳۲ اعراف)

۳۲- بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص (برای مؤمنان) خواهد بود اینچنین آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند شرح می‌دهیم.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۵۰

... در مورد استفاده از انواع زینتها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضی که می‌پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسایی است، و نه مانند تجمل‌پرستانی که غرق در زینت و تجمل می‌شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می‌دهند.

و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می‌بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ و یژگیهای روح انسان و ساختمان جسم او است.

توضیح اینکه: به گواهی روانشناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانایی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می‌دهند، و معتقدند تمام زیباییهای ادبی، شعری،

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۵۱

صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام: استفاده کردن از زیباییهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.

به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی ع می‌خوانیم هنگامی که به نماز برمی‌خاست بهترین لباسهای خود را می‌پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می‌پوشید؟ فرمود:

ان الله جميل يحب الجمال، فاتجمل لربي و هو يقول خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ.

" خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می‌پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بگیرید."

در حدیث دیگری می‌خوانیم که یکی از زاهدان ربایی به نام "عباد بن کثیر" با "امام صادق" ع روبرو شد، در حالی که امام ع لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خاندان نبوتی، و پدرت (علی ع) لباس بسیار ساده می‌پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است؟ آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت‌تر از این می‌پوشیدی، امام فرمود: وای بر تو ای عباد! مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ:

"چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟... و روایات متعدد دیگر.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۵۲

این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد، و یا تعبیر به اینکه خداوند زیباییها را آفریده، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبایی، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را

نمی‌آفرید، آفرینش زیبائیها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیبائیها آن را دوست دارد.

ولی مهم اینجاست که غالبا در این گونه موضوعات، مردم راه افراط را می‌پویند، و با بهانه‌های مختلف رو به تجمل‌پرستی می‌آورند، و به همین دلیل قرآن مجید- همانطور که گفتیم- بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، مسلمانان را بر حذر می‌دارد، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است .

به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می‌کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل‌پرستان و شکمخواران صحنه می‌گذارد، مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می‌کند، و لذا می‌بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می‌کردند چرا لباس فاخر پوشیده‌اید در حالی که جد شما علی ع چنین لباسی در تن نمی‌کرد؟ در پاسخ می‌فرمودند مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می‌بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه‌تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها (در حدود معقول) مانعی ندارد...

۱۳۱- سنت استدراج چیست؟

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۱۸۲ اعراف)

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (آیه ۱۸۳ اعراف)

۱۸۲- و آنها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.

۱۸۳- و به آنها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچکس را قدرت فرار از آن نیست).

فَذَرْنِي وَمَنْ يَكْذِبْ بِهِذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۴۴ قلم)

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (آیه ۴۵ قلم)

۴۴- اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می‌کنند رها کن و ما آنها را از آنجا که نمی‌دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می‌بریم.

۴۵- و به آنها مهلت می‌دهم، چرا که نقشه‌های من محکم و دقیق است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۱۶

...در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم: (اذا احث العبد ذنبا جدد له نعمة، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج): "گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می‌کنند خداوند به آنها نعمتی می‌دهد، آنها از گناه خود غافل می‌شوند، و توبه را فراموش می‌کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است".

از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می‌شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهایی که انجام می‌دهند نعمت می‌بخشد، آنها تصور می‌کنند این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده! و لذا در غرور و غفلت فرو می‌روند، اما ناگهان خداوند آنها را می‌گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می‌فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البته این در باره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته‌اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می‌دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می‌گردد، و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می‌کند از سه حال بیرون نیست:

یا خودش متوجه می‌شود و باز می‌گردد، و یا خداوند تازیانه "بلا" بر او می‌نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می‌بخشد و این همان "عذاب استدراج" است که در آیات قرآن یا

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۴۱۷

به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است.

لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهراً نعمت است "عذاب استدراج" گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می‌رفتند، و به بازنگری اعمال خود می‌پرداختند، چنان که در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق ع عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می‌ترسم نکند این "استدراج" باشد! امام فرمود: "اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست" (نعمت است).

تعبیر به "أَمْلِي لَهُمْ" (آنها را مهلت می‌دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی‌کند، کسی عجله می‌کند که می‌ترسد فرصتها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می‌گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال این هشداری است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند.

۱۳۲- ذبیح اله کیست؟

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ
سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ (آیه ۱۰۲ صافات)

۱۰۲- هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت: فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم!
بنگر نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت!

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۱۸

...در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم (اسماعیل یا اسحاق) به قربانگاه برده شد و لقب ذبیح الله یافت؟ در میان مفسران سخت گفتگو است، گروهی "اسحاق" را "ذبیح" می‌دانند، و جمعی "اسماعیل" را، نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر دوم را مفسران شیعه برگزیده‌اند.

اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح "اسماعیل" بوده است، زیرا
اولاً: در یک جا می‌خوانیم: وَ بَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ: "ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان" (صافات ۱۱۲).

این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که خداوند بشارت به تولد اسحاق را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاریهای ابراهیم به او داد، بنا بر این ماجرای ذبح مربوط به او نبود.

بعلاوه هنگامی که خداوند نبوت کسی را بشارت می‌دهد، مفهومش این است که زنده می‌ماند، و این با مساله ذبح در کودکی سازگار نیست.

ثانیاً: در آیه ۷۱ سوره هود می‌خوانیم: فَبَشِّرْناها بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ: "ما او را به تولد اسحاق بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب بعد از اسحاق" این آیه نشان می‌دهد که ابراهیم مطمئن بود اسحاق می‌ماند و فرزندی

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۱۹

همچون یعقوب از او به وجود می‌آید، بنا بر این نوبتی برای ذبح باقی نخواهد ماند.

کسانی که ذبیح را اسحاق می‌دانند در حقیقت این آیات را نادیده گرفته‌اند.

ثالثاً: روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می‌دهد ذبیح "اسماعیل" بوده است به عنوان نمونه:

در حدیث معتبری که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده می‌خوانیم:

انا ابن الذبیحین:

"من فرزند دو ذبیح" و منظور از دو ذبیح یکی پدرش "عبد الله" است که "عبد المطلب" جد پیامبر ص نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس یکصد شتر به فرمان خدا فداء او قرار داد و داستان مشهور است، و دیگر "اسماعیل" بود، زیرا مسلم است که پیامبر اسلام ص از فرزندان اسماعیل است، نه اسحاق.

در دعائی که از علی ع از پیامبر گرامی ص نقل شده می‌خوانیم:

یا من فدا اسماعیل من الذبح

: "ای کسی که فدایی برای ذبح اسماعیل قرار دادی".

در احادیثی که از امام باقر و امام صادق ع نقل شده می‌خوانیم: "هنگامی که سؤال کردند "ذبیح" که بود فرمودند: "اسماعیل".

در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده نیز می‌خوانیم:

لو علم الله عز و جل شیئا اکرم من الضان لقدی به اسماعیل

: "اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می‌شد آن را فدیة اسماعیل قرار می‌داد".

خلاصه روایات در این زمینه بسیار است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۱۲۰

کنیم سخن به درازا می کشد .

در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است روایت شادی بر ذبیح بودن اسحاق دلالت دارد که نمی تواند مقابله با روایات گروه اول کند، و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است.

از همه اینها گذشته این مساله مسلم است کودکی را که ابراهیم او را با مادرش به فرمان خدا به مکه آورد و در آنجا رها نمود، و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت، و طواف و سعی با او بجا آورد اسماعیل بود، و این نشان می دهد که ذبیح نیز اسماعیل بوده است، زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه های فوق محسوب می شده.

البته آنچه از کتب "عهد عتیق" (تورات کنونی) بر می آید این است که ذبیح، اسحاق بوده است .

و از اینجا چنین به نظر می رسد که بعضی از روایات غیر معروف اسلامی که اسحاق را ذبیح معرفی می کند تحت تاثیر روایات اسرائیلی است و احتمالا از مجعولات یهود است، یهود چون از دودمان "اسحاق" بودند مایل بودند این افتخار را برای خود ثبت کنند و از مسلمانان که پیامبرشان زاده اسماعیل بود سلب کنند، هر چند از طریق انکار واقعیات باشد! به هر حال آنچه برای ما از همه محکمتر است ظواهر آیات قرآن است که به خوبی نشان می دهد که ذبیح اسماعیل بوده است، گر چه برای ما تفاوتی نمی کند که ذبیح اسماعیل باشد یا اسحاق هر دو فرزند ابراهیم و پیامبر بزرگ خدا بودند، هدف روشن شدن این ماجرای تاریخی است.

۱۳۳- در قیامت چه کسانی مشمول شفاعت می شوند؟ فلسفه و شرایط آن چیست؟

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (آیه ۴۸ بقره)

۴۸- و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی‌شود، و نه شفاعت پذیرفته می‌شود و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد و نه یاری می‌شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۳

... قرآن و مساله شفاعت:

بدون شک مجازات‌های الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است، بنا بر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرات و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.

از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.

" شفاعت" در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است، و وسیله‌ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است.

کسانی که جنبه‌های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آن را از هم تفکیک نکرده‌اند گاه بکلی منکر مساله شفاعت شده، آن را با توصیه و پارتی‌بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می‌دانند! و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می‌گوید: " لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ" در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی‌شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده‌اند.

به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می‌توان خلاصه کرد:

۱- اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۴

۲- اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه‌های عقب مانده و فئودالیده است.

۳- اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است.

۴- اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است!

۵- اعتقاد به شفاعت مفهومی دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است! ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده‌اند.

از آنجا که این مساله هم در جهت اثبات، و هم در جهت نفی، دارای اهمیت ویژه‌ای است باید بطور مشروح از مفهوم شفاعت- فلسفه شفاعت- شفاعت در عالم تکوین- شفاعت در قرآن و حدیث- شفاعت و مساله توحید و شرک در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد بر طرف شود.

۱- مفهوم واقعی شفاعت

کلمه " شفاعت" از ریشه " شفع" بمعنی (جفت) و " ضم الشيء الی مثله" گرفته شده، و نقطه مقابل آن " وتر" به معنی تک و تنها است، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیف‌تر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می‌شود:

الف- شفاعت در لسان عامه به این گفته می‌شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.

گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۵

و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف.

و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، در باره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها ...

بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحيات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی‌کند، تمام تاثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می‌شود (دقت کنید).

این نوع شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقاً معنی ندارد، زیرا نه خداوند اشتباهی می‌کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می‌کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می‌زند.

مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع " شفاعت شونده" دور می‌زند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می‌سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده، و بیداری و آگاهی است، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است.

و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده‌گیریها، و حمله‌ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می‌شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی و معقول و سازنده است.

این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل "تخدیری" و "سازنده".

۲- شفاعت در عالم تکوین:

آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۶

و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می‌شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می‌برند، آفتاب می‌تابد و باران می‌بارد و بذرها را در دل زمین آماده می‌سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه‌ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته‌اند پیش بروند.

این صحنه‌ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه " تشریع" قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته‌ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.

۳- مدارک شفاعت:

اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مساله شفاعت می‌پردازیم:

در قرآن در باره مساله " شفاعت " (به همین عنوان) در حدود ۳۰ مورد بحث شده است (البته بحثها و اشارات دیگری به این مساله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود).

آیاتی که در قرآن پیرامون این مساله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:

گروه اول - آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند:

" أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ " (بقره ۲۵۴) و مانند " وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ " (بقره: ۴۸).

در این آیات راههای متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی، یا پیوند و سابقه دوستی، و یا مساله شفاعت نفی شده است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۷

در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم: " فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ " (مدثر: ۴۸): " شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد ".

گروه دوم - آیاتی است که " شفیع " را منحصر خدا معرفی می کند مانند:

" مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ " (سجده: ۴): " غیر از خدا ولی و شفيعی نداریم " و " قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا " (زمر: ۴۴): " همه شفاعتها مخصوص خدا است ".

گروه سوم - آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: " مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ " (بقره: ۲۵۵) " چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ " و " وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ " (سبا: ۲۳): " شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد ".

گروه چهارم - آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند: " وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى " (انبیاء: ۲۸).

طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصر شامل حال کسانی است که به مقام " ارتضاء " یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.

و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می‌کند مانند " لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا". (مریم: ۸۷) (منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است).

و زمانی "صلاحیت شفاعت شدن" را از بعضی از مجرمان سلب می‌کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: " مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ": (غافر: ۱۸).

و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم، جزء شرائط حتمی شفاعت است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۸

۴- شرائط گوناگون شفاعت.

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می‌دهد که مساله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی، از نظر جرمی که در باره آن شفاعت می‌شود از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می‌سازد.

مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می‌گوید: ظالمان " شفیع مطاعی" ندارند! و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه- آن چنان که در بعضی از احادیث بعدا خواهد آمد- تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشیمانان خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می‌کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).

از طرف دیگر طبق آیه " ۲۸ سوره انبیاء" تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شوند که به مقام " ارتضاء" رسیده‌اند و طبق آیه ۸۷ مریم دارای " عهد الهی" هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده، استفاده می‌شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات " نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد" و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانه‌اش این است که خود را از

صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی‌شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه‌های خود وادارد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۲۹

در آیه ۶۴ سوره نساء در مورد آموزش گناهان در سایه شفاعت می‌خوانیم:

"وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا": در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمه‌ای برای شفاعت پیامبر ص شمرده شده است.

و در آیه ۹۸ و ۹۹ سوره یوسف: قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می‌شود.

در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره مؤمن آیه ۷) می‌خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است "وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ".

باز در اینجا این سؤال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق، چه نیازی به شفاعت است مطرح می‌شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت.

و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواہ بر حق باشند "إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ" (زخرف - ۸۷) و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده برقرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قوی و فعلی به آن، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است.

۵- احادیث اسلامی و شفاعت

در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می‌بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن، از جمله:

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۰

۱- در تفسیر "برهان" از امام کاظم ع از علی ع نقل شده که می‌فرماید:

از پیامبر ص شنیدم"

شفاعتی لاهل الكبائر من امتی ...

" : شفاعت من برای مرتکبین گناهان کبیره است " راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید:

از امام کاظم ع پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: " وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى " مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست.

امام ع در پاسخ فرمود: " هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی می شود طبعاً پشیمان خواهد شد و پیامبر ص فرموده پشیمانی از گناه توبه است ... و کسی که پشیمان نگردد مؤمن واقعی نیست، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او " ظلم " است، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کننده ای ندارند " .

مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.

ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).

۲- در کتاب کافی از امام صادق ع در نامه ای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده:

" من سره ان ینفعه شفاعۃ الشافعیین عند الله فلیطلب الی الله ان یرضی عنه

" لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصاً و جمعی از مسلمانان عموماً رخ داده است صادر شده، و با صراحت شفاعتهای تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید " هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند " .

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۱

۳- باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

إذا كان يوم القيامة بعث الله العالم و العابد، فإذا وقفا بين يدي الله عز و جل قيل للعابد انطلق الى الجنة، و قيل للعالم قف تشفع للناس بحسن تاديبك لهم

" :در روز رستاخیز خداوند "عالم" و "عابد" را بر می‌انگیزد به عابد می‌گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می‌گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن".

در این حدیث پیوندی در میان " تادیب عالم" و شفاعت او نسبت به شاگردانش " که مکتب او را درک کرده‌اند دیده می‌شود که می‌تواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.

بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی‌بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این جهان.

۶- تأثیر معنوی شفاعت:

آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است.

" نووی " شافعی در شرح " صحیح مسلم از " قاضی عیاض " دانشمند معروف اهل تسنن نقل می‌کند که می‌گوید شفاعت متواتر است .

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۲

حتی پیروان " ابن تیمیه " (متوفای سال ۷۲۸ هجری) و محمد بن عبد الوهاب (متوفای سال ۱۲۰۶) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده‌اند! در کتاب " فتح المجید " تالیف " شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب " وهابیه " است، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی " حجاز " به عنوان یک کتاب درسی شناخته می‌شود، از " ابن قیم " چنین نقل شده: " احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر ص متواتر است، و صحابه او و اهل سنت عموماً اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعت‌گذار می‌دانند و به او انتقاد می‌کنند و او را گمراه می‌شمرند " .

اکنون پیش از آنکه به بحث در باره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و

معتقدان به شفاعت می‌کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مساله خواهد بود.

در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است: جمعی که بنام "وعیدیه" معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است.

در حالی که "تفضیلیه" (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می‌باشد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۳

ولی محقق معروف "خواجه نصیر الدین طوسی" در کتاب "تجريد الاعتقادات" هر دو را حق می‌داند، و معتقد به هر دو اثر است.

علامه حلی در شرح عبارت او در "کشف المراد" نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است.

گمان نمی‌کنیم با توجه به آنچه سابقا در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی و هم از نظر مقایسه با "شفاعت تکوینی" گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است.

زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق ع نقل شده می‌خوانیم:

"ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعۃ محمد (ص) یوم القیامه

" (طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).

و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده‌اند و جرم آنها بخشوده شده، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.

و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می‌باشد.

از سوی دیگر گفتیم: حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف.

همانطور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است: گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است (همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۴

(همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف.

بنا بر این شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).

با توجه به آنچه گفته شده روشن می شود که چرا توبه کاران نیز به شفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهایی موجب آمرزش گناه می گردد.

دلیل این موضوع دو چیز است:

۱- توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با "توبه" بر آورده شده است.

۲- اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد.

در حالی که در جای خود گفته ایم ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است، و درست همانند دارویی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده، ولی هرگز به حال یک انسان عادی در نیامده است، بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد.

و به تعبیر دیگر توبه مرحله‌ای دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۵

مرحله نهایی آن به این حاصل می‌شود که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می‌تواند اثر بخش باشد.

شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می‌بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم، استغفار پیامبر ص شرط پذیرش توبه قرار داده شده است، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت (دقت کنید).

۷- فلسفه شفاعت

"مفهوم" شفاعت و "مدارک" آن را- که روشنگر مفهوم آن بود- دانستیم، و با توجه به آن، درک فلسفه‌های "اجتماعی و روانی" آن چندان مشکل نیست.

به طور کلی توجه به اصل شفاعت می‌تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:

"مبارزه با روح یاس"- کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می‌شوند از یک سو گرفتار ناراحتی وجدان، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می‌گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می‌یابند عملاً حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره‌گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یک نوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی مایوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی‌دلیل و فاقد تاثیر می‌داند.

گاه ناراحتی و جدان که ناشی از اینگونه جرائم است، موجب اختلالات

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۶

روانی و یا موجب تحریک حس انتقام‌جویی از جامعه‌ای که او را چنین آلوده کرده است می‌گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می‌شود.

اما ایمان به شفاعت روزه‌ای به سوی روشنایی به روی او می‌گشاید و امید به آمرزش، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می‌کند، حس انتقام‌جویی در او تحریک نمی‌گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می‌دهد.

بنا بر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می‌تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته‌ایم، لذا مشاهده می‌کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است، مبدا یاس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!

۸- شرائط "سازنده شفاعت"

- با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهای همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می‌رساند بپرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام "ارتضاء" و بر قرار ساختن "عهد الهی" (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.

خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لا اقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۷

و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان "خود" و "شفاعت کننده" از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همانطور که در "شفاعت تکوینی" آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله "شفاعت تشریعی" نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است (دقت کنید).

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۷

و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان "خود" و "شفاعت کننده" از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت، هر چند ضعیف، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همانطور که در "شفاعت

تکوینی "آمادگی و سنخیت، و تسلیم در برابر عوامل تکامل، شرط تاثیر علل تکوینی است، در مرحله "شفاعت تشریعی" نیز برای رسیدن به نتیجه، اینگونه آمادگیها لازم است (دقت کنید).

با این وضع جای تردید باقی نمی‌ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت.

۹- بررسی و پاسخ اشکالات:

همانطور که قبلاً گفته شد میان "شفاعت" در عرف عام و "شفاعت" در منطق اسلام فاصله زیادی است، یکی بر اساس تغییر دادن فکر "شفاعت کننده" و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در "شفاعت شونده" قرار دارد.

روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می‌کند، هم روح سعی و تلاش را می‌کشد، هم موجب تشویق به گناه است.

هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیت می‌باشد.

و هم متضمن یک نوع شرک یا انحراف از توحید است.

زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می‌توان تغییر داد و مجهولی را در باره "شفاعت شونده" برای او روشن ساخت، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که می‌توان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را در باره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهرآسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی، دور می‌سازد و در دره شرک

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۸

و بت پرستی، پرتاب می‌کند.

اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است.

ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهایی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد- سهل است- نقاط مثبت ضد آن را پرورش می‌دهد.

این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای برای ترک گناه است.

دعوت به سستی و تنبلی نمی‌کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می‌نماید.

هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است.

نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می‌باشد.

باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می‌کنیم:

۱۰- شفاعت و توحید:

تفسیرهای نادرست برای مسأله شفاعت، دو دسته را که در دو قطب کاملاً متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است.

دسته‌ای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می‌پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت.

دسته‌ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند "وهابیها" و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یک نوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می‌کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می‌کشاند و از طرز تفسیر خارج می‌شویم ولی روی پاره‌ای از جهات این امر را لازم می‌دانیم:

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۳۹

نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیها که در دو قرن اخیر به رهبری "محمد بن عبد الوهاب" سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده‌اند در معتقادات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیداً مخالفند.

"محمد بن عبد الوهاب" که افکار خود را از "ابن تیمیه" (احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی ۷۲۸) که تقریباً (چهار قرن قبل از او می‌زیسته) گرفته است، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایدئولوگ وهابیه) بود.

"محمد بن عبد الوهاب" در خلال سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی، و برانگیختن آتش تعصیباتی خشن در میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی، بطور مستقیم، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خونهای زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.

کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال ۱۲۱۶ (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین ع و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانیقیمت و تابلوها و هدایای نفیس و وسائل تزیینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنجهزار نفر دانسته‌اند، در این ماجرا خانه‌های فراوانی غارت شد و حتی پیر مردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض، مصون نماندند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۰

در سال ۱۳۴۴ فقهایی مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری بجز قبر پیامبر اسلام ص ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.

رویه‌مرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می‌کنند، شدت عمل و خشونت به خرج می‌دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده، و عملاً مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصاً آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته‌اند.

به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می‌برند.

در هر صورت آنها در مورد مسأله شفاعت چنین می‌گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر ص شفاعت بطلبد و مثلاً بگوید: "یا محمد اشفع لی عند الله" زیرا خداوند می‌گوید: "وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" (جن - ۱۸).

در رساله "کشف الشبهات"، نوشته "محمد بن عبد الوهاب" چنین می‌خوانیم:

"اگر کسی بگوید ما می‌دانیم خدا به پیامبر ص مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می‌تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم؟ در پاسخ می‌گوئیم درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم! و گفته است: "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا".

بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر ص نیست، فرشتگان و دوستان خدا

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۱ نیز این مقام را دارند، آیا می‌توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است!"

و نیز نامبرده در رساله "اربع قواعد" سخنی دارد که خلاصه‌اش این است: رهایی از شرک تنها به شناسایی چهار قاعده ممکن است:

۱- کفاری که پیامبر ص با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه:

خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنان که قرآن می‌گوید: "قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ ... وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ" (سوره یونس آیه ۳۱) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.

۲- آنها می‌گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می‌باشد، "وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ" (یونس - ۱۸).

۳- پیامبر ص تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می‌کردند محکوم ساخت، اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می‌کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می‌پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.

۴- مشرکان عصر ما در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند، زیرا آنها به هنگام آرامش، عبادت بتها می‌کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای "فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ" (سوره عنکبوت: ۶۵) تنها خدا را می‌خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می‌شوند!".

عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه، به اندازه‌ای جری

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۲

و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می‌شمردند، و قتل آنها را، خیلی آسان، مجاز می‌دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملاً نیز این مطلب را نشان داده‌اند.

شیخ "سلیمان ابن لیمان" در کتاب "الهدیه السنیه" چنین می‌گوید:

"کتاب و سنت گواهی بر این می‌دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلاً) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند، همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می‌کنند- چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است!! اگر چه "اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله" بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند".

خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می‌بارد بر هیچکس مخفی نیست، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی.

بررسی در زمینه منطق وهابیان در مساله شفاعت:

از آنچه از سخنان مؤسس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه‌گیری می‌توان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می‌کنند:

۱- مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت.

۲- نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم، "فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا" (سوره جن آیه ۱۸) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۳

در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:

اولاً- قرآن صریحاً مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است، همانطور که در بحثهای سابق گذشت. منتها آن را منوط به " اذن الهی " دانسته است، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است.

بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر ص را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحاً آورده است.

آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست، تقاضای شفاعت از پیامبر ص با جمله " اشفع لنا عند الله " همان است که برادران یوسف گفتند " یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا " (سوره یوسف آیه ۹۷).

چگونه چیزی را که قرآن صریحاً مجاز شمرده شرک می‌شمردند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می‌پندارند؟! اگر این کار شرک بود چرا یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!.

ثانیاً- هیچگونه شباهتی میان " بت پرستان " و " خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن الله " نیست، زیرا بت پرستان، عبادت بتها می‌کردند و آنها را شفیع می‌دانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت، مساله عبادت شفعاء به هیچوجه مطرح نیست، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می‌کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساله عبادت ندارد.

بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می‌گفتند:

" أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ " (سوره ص آیه ۵).

بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می‌دانستند و می‌گفتند:

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۴

" تَاللَّهِ إِنَّ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ " (شعراء آیه ۹۸).

بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می‌دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت، تمام تاثیر را از خدا می‌دانند، و برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.

مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است.

اما در مورد دوم باید ببینیم "عبادت" چیست؟ تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومی این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی‌پذیرد.

همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا معنیش این است که تقاضا و درخواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است.

"عبادت" را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی‌توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می‌شود.

بنا بر این "عبادت" مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط "عابد" در برابر "معبود" انجام می‌گیرد.

این کلمه که با واژه (عبد) ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبد (بنده) روشن می‌سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می‌دهد که در برابر معبود تسلیم محض است، و سرنوشت خود را در دست او می‌داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می‌شود.

آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۵

مفهوم دیده می‌شود؟.

و اما در مورد "خواندن غیر خدا" که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومی این نیست که مثلاً صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک.

در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانایی او است نیز نه گناه است و نه شرک، زیرا تعاون یکی از پایه‌های زندگی و حیات اجتماعی است، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته‌اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته‌اند).

آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود "ابن تیمیه" در رساله "زيارة القبور" متعرض آن شده است:

"حاجتی را که بنده از خدا می‌خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی‌شود هر گاه آن را از مخلوق بخواهد مشرک است، همانند عبادت کنندگان ملائکه و پتهای سنگ و چوبی و کسانی که مسیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگویند گناه مرا ببخش، یا مرا بر دشمنم پیروز کن، یا بیماریم را شفا ده! ...

و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آن را از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گناه جائر است و گناه حرام ... پیامبر ص به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می‌خواهی از خدا بخواه، و هنگامی که یاری می‌طلبی از خدا یاری بطلب، تا آنجا که پیامبر ص به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می‌افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی‌گفت این تازیانه را به من بده، این همان تقاضای مکروه است، و اما تقاضای جائز آن

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۴۶

است که انسان از برادر مؤمنش طلب دعا کند!".

بنا بر این ما هم می‌گوئیم اگر براستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده، نه تنها شرک نیست، بلکه عین ایمان و توحید است، کلمه "مع" در آیه فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبدء تأثیر مستقل دانست (دقت کنید).

غرض از اصرار و تاکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه‌ای به دست خرده‌گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه‌گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف گردیده است.

در حالی که تفسیر صحیح شفاعت، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است، سبب قطع زبان بدخواهان، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.

ما امیدواریم همه علما و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی روی این مساله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند.

۱۳۴- از دیدگاه قرآن عالم بی عمل به چه ماند؟

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آیه ۵ جمعه)

۵- کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نمودند مانند درازگوشی هستند که کتابهایی را حمل می‌کند، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مثال بدی دارند، و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۱۹

... بدون شک تحصیل علم، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عائد او نشود، درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می‌کند. بی‌آنکه از محتوای آن بهره گیرد.

در بعضی از تعبیرات عالم بی‌عمل به "شجر بلا ثمر" (درخت بی‌میوه) یا "سحاب بلا مطر" (ابر بی‌باران) یا شمعی که می‌سوزد و اطراف خود را روشن می‌کند ولی خودش از بین می‌رود، یا چهارپایی که به "طاحونه" (آسیاب) می‌بندند و دائماً زحمت می‌کشد و طی طریق می‌کند، اما چون به دور خود می‌گردد، هرگز راهی را طی نمی‌کند و به جایی نمی‌رسد و مانند این

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۲۰

تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه‌ای از سرنوشت شوم عالم بی‌عمل است.

در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان، تعبیرات تکان دهنده‌ای آمده است:

از جمله: از رسول خدا ص نقل شده که فرمود: "هر کس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم، جز دوری از خدا، برای او، حاصلی ندارد"

من ازداد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من الله الا بعدا

"در جای دیگر از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم: "علم با عمل توأم است، هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند!"

"العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل، و العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل عنه".

اصولا از بعضی از روایات استفاده می شود که عالم بی عمل، شایسته نام "عالم" نیست، رسول خدا ص می فرماید:

لا يكون المرء عالما حتى يكون بعلمه عاملا".

و از این بالاتر آنکه: او تمام مسئولیت عالم را بر دوش می کشد، بی آنکه از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که ضمن خطبه ای بر فراز منبر فرمود:

ایها الناس! اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون، ان العالم العامل بغيره كالجاهل الحائر الذی لا يستفیک عن جهله بل قد رأیت ان الحجّة علیه اعظم و الحسرة اذوم:

"ای مردم! هنگامی که چیزی را دانستید عمل کنید تا هدایت یابید،

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۲۱

زیرا عالمی که بر خلاف علمش عمل می کند، مانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش هشیار نمی شود، بلکه من حجت را بر چنین عالمی بزرگتر، و حسرت را پایدارتر می بینم."

و بدون شک وجود چنین علما و دانشمندانی، بزرگترین بلا برای یک جامعه، محسوب می شود، و سرنوشت مردمی که عالیشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است که به گفته شاعر:

و راعی الشاء یحمی الذئب عنها فکیف اذا الرعاة لها ذئاب!

: شبان، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می‌دهد اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند. ...

۱۳۵- چرا خداوند همه انسانها را یکنواخت و اهل دین قرار نداده است؟ آیا انسان مختار است یا مجبور؟

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (آیه ۱۱۸ هود)

۱۱۸- و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحده (بدون هیچگونه اختلاف) قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (آیه ۱۱۹ هود)

۱۱۹- مگر آنچه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و در سایه آن تکامل) آنها را آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۷۹

...آری هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام، همه انسانها را یک نواخت و مؤمن به حق و مجبور بر قبول ایمان بیافریند.

ولی نه چنین ایمانی فایده ای داشت، و نه چنان اتحاد و هماهنگی، ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل، و نه موجب پاداش و ثواب، درست به این میماند که خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گلها می رود، و پشه مالاریا را آن چنان قرار داده که تنها در مردابها لانه می کند و هیچکدام در این راه از خود اختیاری ندارند.

اصولا ارزش و امتیاز انسان و مهمترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است، همچنین داشتن ذوقها و سلیقه ها و اندیشه های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد، و بعدی از ابعاد آن را تامین می کند.

از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب، طبیعی است، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را، مگر اینکه انسانها تربیت شوند و

در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند، در این هنگام با تمام تفاوت‌هایی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوت‌هایی خواهند داشت.

به همین جهت در آیه بعد می‌فرماید: "مردم در پذیرش حق با هم اختلاف دارند مگر آنها که مشمول رحمت پروردگارند" (إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ).

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۸۰

ولی این رحمت الهی مخصوص گروه معینی نیست، همه می‌توانند (بشرط اینکه بخواهند) از آن استفاده کنند، اصلاً "خداوند مردم را برای پذیرش این رحمت و موهبت آفریده" (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ).

آنها که بخواهند در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرند راه برای آنها باز است رحمتی که از طریق تشخیص عقل و هدایت انبیاء و کتب آسمانی به همه مردم افاضه شده است.

و هر گاه از این رحمت و موهبت استفاده کنند درهای بهشت و سعادت جاویدان به روی آنها گشوده خواهد شد.

در غیر این صورت "فرمان خدا صادر شده است که جهنم را از سرکشان و طاغیان جن و انس پر می‌کنم" (و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

[آزادی اراده]

۱- آزادی اراده اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است، و اصولاً بدون آن انسان حتی یک گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت، به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن تأکید شده است که اگر خداوند می‌خواست همه را به اجبار هدایت می‌کرد، اما چنین نخواست.

کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه، و علامتگذاری، و هشدار دادن در برابر بیراهه، و تعیین کردن راهبر، و برنامه طی طریق است.

قرآن می گوید: **إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ** "بر ما نشان دادن راه است" (سوره لیل آیه ۱۲).

و نیز می گوید **إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيِّرٍ** "تو فقط یادآوری

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۸۱

کننده‌ای نه اجبار کننده" (سوره غاشیه آیه ۲۱).

و در سوره (شمس آیه ۸) می فرماید: **فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا:**

"خداوند انسان را آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد."

و نیز در سوره انسان آیه ۴ می خوانیم: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا:** "ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکر گذاری می کند و یا کفران؟"

بنا بر این آیات مورد بحث از روشنترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تاکید می کند و دلیل بر آن است که تصمیم نهایی با خود انسان است.

[هدف آفرینش]

۲- در باره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در حقیقت هر کدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کند، از جمله و ما **خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ:** "من جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه مرا پرستش کنند" (ذاریات- ۵۶) یعنی در مکتب بندگی و عبادت "تکامل" یا بند، و به عالیت‌ترین مقام انسانیت در این مکتب برسند.

در جای دیگر می خوانیم **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا:** "آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید" (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) - سوره ملک آیه ۲.

و در آیه مورد بحث می فرماید **وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ:** "برای پذیرش رحمت، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری، مردم را آفرید."

همانگونه که ملاحظه می‌کنید، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می‌شود و آن پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسانها است که هدف نهایی آفرینش محسوب می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۲۸۲

هدفی که بازگشتش به خود انسان است، نه به خدا، زیرا او وجودی است بی‌نهایت از تمام جهات، و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق، کمبود و نیازی را برطرف سازد.

[پر شدن جهنم از جن و انس]

۳- در ذیل آیه اخیر، فرمان مؤکد خداوند دائر به پر کردن جهنم از جن و انس می‌خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمایی فرستادگان او است، و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر مکتب بر جبر نخواهد بود، بلکه تاکید مجددی است بر اختیار.

۱۳۶- چرا قرآن بر عجم نازل نشد؟

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (آیه ۱۹۸ شعرا)

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (آیه ۱۹۹ شعرا)

۱۹۸- هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می کردیم.

۱۹۹- و او آن را برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۵۰

... در این آیات نخست به یکی دیگر از بهانه های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته درباره نزول قرآن به زبان عربی مبین

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۵۱

آمده است تکمیل می کند.

می فرماید: "اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می کردیم" ... (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ).

"و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند" (فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ).

قبلا گفتیم واژه "عربی" گاه به معنی کسی می آید که از نژاد عرب باشد، و گاه به معنی "کلام فصیح" است، و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد: نژاد غیر عرب، و کلام غیر فصیح، و در آیه فوق هر دو معنی محتمل است، ولی بیشتر به نظر می رسد که اشاره به "نژاد غیر عرب" بوده باشد.

یعنی نژادپرستی و تعصبات قومی آنها بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می شد، امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده، و علمای بنی

اسرائیل نیز به آن گواهی داده‌اند، بسیاری از آنها ایمان نمی‌آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرائطی را نداشت...

۱۳۷- نعمتهای بهشتی چیست؟ انسان تا چه زمانی می تواند از این نعمت ها استفاده کند؟ در بهشت کدام خواسته های بهشتیان اجابت می شود؟ آیا خواسته رسیدن به مقام انبیاء و اولیاء هم اجابت می شود؟ آیا انسان اگر چیزهایی که در دنیا حرام است در بهشت بخواهد به او داده می شود؟ نعمتهای بهشتی را به چه چیز می دهند؟

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا (آیه ۱۶ فرقان)

۱۶- هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است، جاودانه در آن خواهند ماند، این وعدهای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۳۴ زمر)

۳۴- آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است، و این است جزای نیکوکاران.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۴۱

... با توجه به جمله لهم ما يشاءون (هر چه بخواهند در آنجا هست) این سؤال برای بعضی پیدا شده که اگر مفهوم گسترده این جمله را در نظر بگیریم، نتیجه اش این می شود که بهشتیان مثلا اگر مقام انبیاء و اولیاء را بخواهند به آنها داده می شود، و یا اگر نجات دوستان و بستگان گنهکارشان را که مستحق دوزخند طلب کنند به آن می رسند، و مانند این خواسته ها.

اما با توجه به یک نکته جواب این سؤال روشن می شود و آن اینکه: پرده ها از برابر چشمان بهشتیان کنار می رود، حقایق را بخوبی درک می کنند و تناسبها در نظر آنان کاملا واضح می شود، آنها هرگز به فکرشان نمی گذرد که چنین تقاضاهایی از خدا کنند و این درست به این می ماند که ما در دنیا تقاضا کنیم که یک کودک دبستانی استاد دانشگاه شود، و یا یک دزد جنایتکار قاضی دادگاه، آیا این گونه امور به فکر هیچ عاقلی در دنیا می رسد؟ در آنجا نیز چنین است، از این گذشته آنها تمام خواسته هایشان تحت الشعاع خواست خدا است و همان می خواهند که خدا می خواهد....

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (آیه ۷۱ زخرف)

۷۱- ظرفها (ی غذا) و جامها (ی شراب طهور) از طلا گرداگرد آنها می گردانند، و در آن (بهشت) آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد وجود دارد، و شما در آن همیشه خواهید ماند.

وَلِلَّهِ الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْفِئْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (آیه ۷۲ زخرف)

۷۲- این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۱۶

... پاسخ: طرح این سؤال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن اینکه محرمات و زشتیها در حقیقت همچون غذایی است نامناسب برای روح انسان، و مسلماً روح سالم اشتیهای چنین غذایی نمی کند، و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب متمایل می شود.

بیمارانی را می بینیم که در هنگام مرض حتی تمایل به خوردن خاک و یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می کنند، اما به مجرد اینکه بیماری بر طرف شود آن اشتیهای کاذب ساقط می گردد، آری بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد، چرا که تمایل و کشش روح نسبت به آنها از ویژگیهای ارواح بیمار دوزخی است.

این سؤال شبیه چیزی است که در حدیث وارد شده است که یک اعرابی نزد

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۱۷

پیامبر ص آمد و عرض کرد آیا در بهشت شتر هم پیدا می شود؟ زیرا من بسیار به شتر علاقمندم!

پیامبر ص که می داند در آنجا نعمتهایی است که با وجود آن، مرد اعرابی شتر خود را فراموش خواهد کرد، در پاسخ با عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرماید:

یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة اصبت فیها ما اشتتهت نفسک و لذت عینک!

" ای اعرابی اگر خدا ترا وارد بهشت کند آنچه دلت بخواهد و چشمت از دیدنش لذت برد در آنجا خواهی یافت!" .

و به تعبیر دیگر آنجا عالمی است که انسان کاملاً با واقعیتها هماهنگ می‌شود و به گفته شاعر:

آنچه بینی دلت همان خواهد! و آنچه خواهد دلت همان بینی!

به هر حال از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته، می‌فرماید: " شما جاودانه در آن خواهید ماند " (وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

مبادا فکر زوال نعمت خاطر آنها را مکدر سازد و از آینده نگران کند.

در اینجا برای اینکه روشن شود اینهمه نعمتهای بهشتی را به " بها " می‌دهند و به " بهانه " نمی‌دهند می‌افزاید " این بهشتی است که شما وارث آن می‌شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید " (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

جالب اینکه از یک سو مقابله با اعمال را مطرح می‌کند، و از سوی دیگر " ارث " را که معمولاً در جایی به کار می‌رود که نعمتی بی‌خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد، اشاره به اینکه اعمال شما پایه اصلی نجات شماست، ولی آنچه دریافت می‌دارید در مقایسه با اعمالتان آن قدر برتری دارد که گویی همه را رایگان از فضل الهی به دست آورده‌اید!

۱۳۸- اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (آیه ۴۶ اعراف)

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (آیه ۴۷ اعراف)

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (آیه ۴۸ اعراف)

أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ (آیه ۴۹ اعراف)

۴۶- و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد و بر "اعراف" مردانی هستند که هر یک از آن دو را از سیمایشان می‌شناسند و به بهشتیان صدا می‌زنند که درود بر شما باد، اما داخل بهشت نمی‌شوند در حالی که امید آن را دارند.

۴۷- و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می‌افتد می‌گویند: پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده!

۴۸- و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می‌شناسند صدا می‌زنند و می‌گویند دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان سودی نداد؟!

۴۹- آیا اینها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همانها نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد (ولی به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می‌شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می‌شوید.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۸۷

... "اعراف" در اصل به معنی زمینهای برجسته است و با قرائنی که در آیات فوق و احادیث پیشوایان اسلام آمده، روشن می‌شود که مکان خاصی است میان دو قطب سعادت و شقاوت یعنی بهشت و دوزخ که همچون حجابی میان این دو کشیده شده و یا همچون زمین مرتفعی در میان این دو فاصله

گردیده است به طوری که آنها روی آن قرار دارند، مشرف بر بهشت و دوزخند و هر دو گروه را مشاهده می کنند، و از چهره های تاریک و روشن آنها می توانند آنها را بشناسند.

اکنون ببینیم چه کسانی بر اعراف قرار دارند و اصحاب اعراف کیانند؟

بررسی آیات چهارگانه فوق نشان می دهد که دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشخاص ذکر شده است:

در آیه اول و دوم، افرادی که بر اعراف قرار دارند چنین معرفی شده اند که

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۸۸

آرزو دارند وارد بهشت شوند ولی موانعی آنها را جلوگیری کرده است، به هنگامی که نگاه به بهشتیان می کنند بر آنها درود می فرستند، و می خواهند با آنها باشند، اما هنوز نمی توانند، و به هنگامی که نظر به دوزخیان می افکنند، از سرنوشت آنها وحشت نموده و به خدا پناه می برند.

ولی از آیه سوم و چهارم استفاده می شود که آنها افرادی با نفوذ و صاحب قدرتند، دوزخیان را مؤاخذه و سرزنش می کنند و به واماندگان در اعراف کمک می نمایند که از آن بگذرند و به سر منزل سعادت برسند.

روایاتی که در زمینه اعراف و اصحاب اعراف نقل شده نیز ترسیمی از دو گروه متضاد می کند، در بسیاری از روایات که از ائمه اهل بیت ع نقل شده می خوانیم:

نحن الاعراف

": ما ئیم اعراف " یا "

آل محمد هم الاعراف

": خاندان پیامبر ص اعرافند " و مانند این تعبیرات.

و در بعضی دیگر از روایات می خوانیم:

هم اکرم الخلق علی الله تبارک و تعالی

: " آنها گرامی ترین مردم در پیشگاه خدایند " و یا

هم الشهداء علی الناس و النبیون شهدائهم

: " آنها گواهان بر مردمند و پیامبران گواهان آنها هستند " و روایات دیگر که حکایت دارد آنها پیامبران و امامان و صلحاء و بزرگانند.

ولی دسته دیگری از روایات می گوید: آنها واماندگانی هستند که بدیها و نیکیهایشان مساوی بوده است یا گنهکارانی هستند که اعمال نیکی نیز داشته اند، مانند حدیثی که از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

هم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم فان ادخلهم النار فبذنوبهم و ان ادخلهم الجنة فبرحمته

: " آنها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی است، اگر خداوند آنها را

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۸۹

به دوزخ بفرستد بخاطر گناهانشان است و اگر به بهشت بفرستد به برکت رحمت او است " .

روایات متعدد دیگری در تفاسیر اهل تسنن از " حذیفه " و " عبد الله بن عباس " و " سعید بن جبیر " و امثال آنها به همین مضمون نقل شده است .

در همین تفاسیر نیز مدارکی بر اینکه اهل اعراف، صلحاء و فقها و علما و یا فرشتگان هستند دیده می شود.

گرچه ظاهر آیات و ظاهر این روایات در ابتدا متضاد به نظر می رسد، و شاید همین امر سبب شده است که مفسران در این باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند، اما با دقت روشن می شود که نه در میان آیات و نه در میان روایات تضادی وجود ندارد، بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می کنند.

توضیح اینکه: همانطور که گفتیم از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که اعراف گذرگاه سخت و صعب العبوری بر سر راه بهشت سعادت جاویدان است، طبیعی است که افراد نیرومند و قوی یعنی صالحان و پاکان با سرعت از این گذرگاه عبور می‌کنند اما افرادی که خوبی و بدی را به هم آمیختند در این مسیر وامی‌مانند.

همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاههای سخت همانند فرماندهانی که در اینگونه موارد در آخر لشکر راه می‌روند تا همه سپاهیان بگذرند، در آنجا توقف می‌کنند تا به کمک ضعفای مومنان بشتابند و آنها که شایستگی نجات را دارند در پرتو امدادشان رهایی یابند.

بنا بر این در اعراف، دو گروه وجود دارند، ضعیفان و آلودگانی که در رحمتند و پیشوایان بزرگی که در همه حال یار و یاور ضعیفانند، بنا بر این قسمت

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۹۰

اول آیات و روایات اشاره به گروه نخستین یعنی ضعفا است و قسمت دوم اشاره به گروه دوم یعنی بزرگان و انبیاء و امامان و صلحا.

در بعضی از روایات نیز شاهد این جمع به خوبی دیده می‌شود مانند روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع نقل شده که فرمود: "

الاعراف کثبان بین الجنة و النار و الرجال الأئمة یقفون علی الاعراف مع شیعتهم و قد سبق المؤمنون الی الجنة بلا حساب.

..": "اعراف، تپه‌ای است میان بهشت و دوزخ، و امامان آن مردانی هستند که بر اعراف در کنار شیعیان (گنجهکارشان) قرار می‌گیرند، در حالی که مؤمنان (خالص) بدون نیاز به حساب در بهشت جای گرفته‌اند ..."

بعد اضافه می‌کند: "امامان و پیشوایان در این موقع به پیروان گناهکار خود می‌گویند خوب نگاه کنید، برادران با ایمان خود را چگونه بدون حساب به بهشت شتافته‌اند، و این همان است که خداوند

می‌گوید: سَلَامٌ عَلَیْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (یعنی آنها به بهشتیان درود می‌فرستند در حالی که خودشان هنوز وارد بهشت نشده‌اند و آرزو دارند).

سپس به آنها گفته می‌شود، دشمنان حق را بنگرید که چگونه در آتشند و این همان است که خداوند می‌فرماید: وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ... بعد به دوزخیان می‌گویند اینها (پیروان و شیعیانی که آلوده گناهای بوده‌اند) همانها هستند که شما می‌گفتید هرگز مشمول رحمت الهی نخواهند شد، (سپس رحمت الهی شامل حال آنها شده) و به این دسته از گنهکاران (که بر اثر ایمان و اعمال صالحی شایستگی عفو و آمرزش دارند) از طرف امامان و پیشوایان دستور داده می‌شود که به سوی بهشت بروید نه ترسی دارید و نه غمی."

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۱۹۱

شبیه همین مضمون در تفاسیر اهل تسنن از حذیفه از پیامبر ص نقل شده است.

بار دیگر تکرار می‌کنیم که سخن درباره جزئیات رستاخیز و خصوصیات زندگی در جهان دیگر درست به این می‌ماند که ما از دور شبحی ببینیم و آن را توصیف کنیم در حالی که آن شبح با زندگی ما تفاوت بسیاری دارد و ما تنها با الفاظ محدود و نارسای خود می‌توانیم اشاره کوتاهی به آن کنیم.

نکته قابل توجه اینکه زندگی در جهان دیگر بر اساس الگوهایی است که از این جهان گرفته می‌شود در مورد اعراف نیز همین گونه است زیرا در این دنیا مردم سه گروهند، مومنان راستین که در پرتو ایمان به آرامش کامل رسیده‌اند و از هیچگونه مجاهدتی دریغ ندارند، و معاندان و دشمنان لجوج حق که به هیچ وسیله به راه نمی‌آیند، و گروه سومی که در گذرگاه صعب العبوری میان این دو گروه قرار گرفته‌اند و بیشتر توجه رهبران راستین و پیشوایان حق نیز به آنها است که در کنارشان بمانند و دستشان را بگیرند و از مرحله اعراف مانند نجاتشان دهند تا در صف مومنان حقیقی قرار گیرند.

و از اینجا نیز روشن می‌شود که دخالت انبیاء و امامان در وضع این گروه در قیامت همانند دخالتشان در زمینه رهبری در این دنیا هیچگونه منافاتی با قدرت مطلقه پروردگار و حاکمیت او بر همه چیز ندارد، بلکه هر چه آنها می‌کنند به اذن و فرمان او است.

۱۳۹- چرا باطل جولان دارد و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده؟

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (آیه ۸۱ اسراء)

۸۱- و بگو حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولا) باطل نابود شدنی است!

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُنْدِي الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ (آیه ۴۹ سبا)

۴۹- بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۴۸

... در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولاً با ظهور حق و آشکار شدن آن، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می‌گیرد، بی‌رنگ می‌گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گر نه نقاب از صورتش برداشته شده، و چهره کربه آن بر جویندگان حق آشکار گشته، و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل همین است.

ثانیاً: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده، وجود

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۱۴۹

شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است.

و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه‌های مکتبی و منطقی و هدفی، بلکه در جنبه‌های اجرایی بر دو اساس قرار دارد "فاعلیت فاعل" و "قابلیت قابل" و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیت‌ها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست.

چنان که قرآن فی المثل می‌گوید: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ: "مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم" (مؤمن- ۶۰) اما می‌دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست چنانچه شرائطش حاصل شود اجابتش

قطعی است، و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت، شرح این معنی در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره (جلد اول صفحه ۶۳۹) آمده است.

این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم، می گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه، بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طبیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید)...

۱۴۰- به چه دلیل باید از پیامبران اطاعت کرد و آیا توسل به پیامبران و امامان و طلب شفاعت کردن از آنها شرک نیست؟

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (آیه ۶۴ نساء)

۶۴- ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به این منظور که به فرمان خدا از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذاشتند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۵۰

...از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که هدف از فرستادن پیامبران، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوء استفاده کردند و اطاعت ننمودند، تقصیر متوجه خود آنها است، بنا بر این آیه فوق عقیده جبر یون را که می‌گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند نفی می‌کند.

ضمناً از تعبیر باذن الله استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنها بالذات نیست، بلکه آن هم به فرمان

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۵۱

پروردگار و از ناحیه اوست.

سپس در دنباله آیه راه بازگشت را به روی گناهکاران و آنها که به طاعت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می‌فرماید:

"اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش مینمود، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند (و لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا).

قابل توجه اینکه قرآن به جای اینکه بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می‌گوید إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ: "هنگامی که به خویش ستم کردند"! اشاره به اینکه فایده اطاعت فرمان

خدا و پیامبر ص متوجه خود شما می‌شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویشتن است، زیرا زندگی مادی شما را به هم می‌ریزد و از نظر معنوی مایه عقب‌گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می‌پندارند روشن می‌شود، زیرا این آیه صریحاً می‌گوید که آمدن به سراغ پیامبر ص و او را بر در درگاه خدا شفیع قرار دادن، و وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤثر است، و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر ص شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر ص نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر ص آمرزنده گناه نیست، او تنها می‌تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که این گونه وساطت را انکار می‌کنند (دقت کنید) جالب توجه اینکه قرآن نمی‌گوید: تو برای آنها استغفار کن بلکه می‌گوید

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۵۲

" رسول " برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر ص از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.

این معنی (تاثیر استغفار پیامبر ص برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه ۱۹ سوره محمد و آیه ۵ سوره منافقون و آیه ۱۱۴ سوره توبه که در باره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می‌کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می‌کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی‌مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می‌شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار در پیشگاه خداوند استغفار می‌کنند (سوره غافر آیه ۷ و سوره شوری آیه ۵).

خلاصه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می‌کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می‌توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همانطور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت‌انگیز اینکه از پاره‌ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می‌شود که خواسته‌اند استغفار پیامبر ص را در آیه فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر ص بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر ص ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را بدست آورند تا خداوند از خطای آنها بگذرد! ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر ص ستمی به شخص پیغمبر نیست بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خدا است و بفرض که ستمی بر شخص پیامبر ص باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آنها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند.

به علاوه اگر ما به کسی ستم کنیم رضایت او کافی است چه نیازی به استغفار

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۵۳

او در پیشگاه خدا است؟ و از همه گذشته بفرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران و فرشتگان و مؤمنان را در حق خطاکاران مؤثر می‌داند چه خواهیم گفت؟ آیا در مورد آنها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است؟!...

۱۴۱- آیا یهودیان برترین قوم می باشند؟

وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (آیه ۳۲ دخان)

۳۲- ما آنها را با علم خویش بر جهانیان برگزیدیم و برتری دادیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۸۴

... آنها " امت برگزیده عصر خویش " بودند، زیرا منظور از " عالمین " مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چرا که قرآن صریحا در سوره آل عمران آیه ۱۱۰ خطاب به امت اسلامی می فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ... " شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید "

همان گونه که در مورد سرزمینهایی که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه ۱۳۷ سوره اعراف می فرماید: وَ أَوْثَرْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا: " ما این قوم مستضعف را وارث مشرقها و مغربهای پربرکت زمین کردیم "

روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است.

البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چرا که از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است.

ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آنها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی ع نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!.

به هر حال آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم چیزی است که از سوی بسیاری از مفسران در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است.

ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۱۸۵

خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از نیل رهایی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند! ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است، و معنی آیه چنین است: "با وجود اینکه ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند برتری به آنها دادیم تا آنان را بیازمائیم" چنان که از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چرا که حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند. ...

۱۴۲- علت ترس از مرگ چیست؟

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (آیه ۶ جمعه)
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (آیه ۷ جمعه)

۶- بگو ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید! (تا به لقای محبوبتان برسید).

۷- ولی آنها هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند، و خداوند ظالمان را بخوبی می‌شناسد.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۲۱

... معمولاً غالب مردم از مرگ می‌ترسند، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ لبخند می‌زنند، و آن را تنگ‌تنگ در آغوش می‌فشارند، دلقی رنگ‌رنگ را می‌دهند و جانی جاودان می‌گیرند.

اما ببینیم چرا مرگ و مظاهر آن، و حتی نام آن، برای گروهی، دردآور است؟ دلیل عمده‌اش، این است که به زندگی بعد از مرگ، ایمان ندارند، و یا اگر ایمان دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق در نیامده و بر افکار و عواطف آنها حاکم نشده است.

وحشت انسان از فناء و نیستی، طبیعی است، انسان حتی از تاریکی شب می‌ترسد، چرا که ظلمت نیستی نور است، و گاه از مرده نیز می‌ترسد، چرا

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۲۲

که آن هم در مسیر فنا قرار گرفته.

اما اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است "

الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر".

اگر باور کند که این جسم خاکی، قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست آزاد می‌شود، و به هوای کوی دوست پر و بال می‌زند.

اگر باور کند "حجاب چهره جان می‌شود غبار تنش" مسلماً در آرزوی آن دم است که از این چهره، پرده برفکند.

اگر باور کند مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست، و تنها "دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنش"؟

آری اگر دیدگاه انسان در باره مرگ چنین باشد هرگز از مرگ وحشت نمی‌کند، در عین اینکه زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است.

لذا در حدیث عاشورا می‌خوانیم: هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگ‌تر و فشار دشمن بر حسین ع و یارانش بیشتر می‌شد چهره‌های آنها برافروخته‌تر و شکوفاتر می‌گشت، و حتی پیر مردان اصحاب صبح عاشورا خندان بودند وقتی از آنها سؤال می‌شد چرا؟ می‌گفتند: برای اینکه ساعاتی دیگر شربت شهادت می‌نوشیم و حور العین را در آغوش می‌گیریم!.

علت دیگر برای ترس از مرگ دلبستگی بیش از حد به دنیا است، چرا که مرگ میان او و محبوبش جدایی می‌افکند، و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پر عیش و نوش فراهم ساخته برای او طاقت‌فرسا است.

عامل سوم خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه عمل است.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۲۳

در حدیثی می‌خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد یا رسول الله ص من چرا مرگ را دوست نمی‌دارم؟

فرمود: آیا ثروتی داری؟

عرض کرد: آری.

فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده‌ای؟

عرض کرد: نه.

فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمال از حسنات خالی است).

دیگری نزد ابو ذر آمد و همین سؤال را کرد که ما چرا از مرگ متنفریم؟! فرمود: لانکم عمرتم الدنيا، و خربتم الآخرة فتکړهون ان تنتقلوا من عمران الی خراب!:

" برای اینکه شما دنیا را آباد کرده‌اید، و آخرتتان را ویران، طبیعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید".

۱۴۳- نشانه های منافق چیست و چرا پیامبر دستور قتل منافقین را صادر نکرد؟

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (آیه ۸ منافقون)

۸- آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۶۴

... ده نشانه منافق!

از مجموع آیات فوق، نشانه های متعددی برای منافقان، استفاده می شود که در یک جمع بندی می توان، آن را در ده نشانه، خلاصه کرد:

۱- دروغگویی صریح و آشکار (وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَاذِبُونَ).

۲- استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً).

۳- عدم درک واقعیات، بر اثر رها کردن آئین حق، بعد از شناخت آن (لَا يَفْقَهُونَ).

۴- داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن (وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ).

۵- بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، همچون یک قطعه چوب خشک (كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَنَّدَةٌ).

۶- بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ).

۷- حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لَوْوَا رَسُولَهُمْ).

۸- فسق و گناه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ).

۹- خود را مالک همه چیز دانستن، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا).

۱۰- خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصور کردن (لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ).

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۶۵

بدون شک نشانه‌های منافق منحصر به اینها نیست، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه‌های متعدد دیگری برای آنها استفاده می‌شود، حتی در معاشرتهای روزمره می‌توان به اوصاف و ویژگیهای دیگری از آنها پی‌برد، ولی آنچه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

در نهج البلاغه خطبه‌ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

"ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می‌کنم و از منافقان بر حذر می‌دارم، چرا که آنها گمراه و گمراه کننده‌اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه‌ای درمی‌آیند، و به قیافه‌ها و زبانهای مختلف خودنمایی می‌کنند.

از هر وسیله‌ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می‌گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته‌اند.

بد باطن و خوش‌ظاهرند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی‌دارند، و از بیراهه‌ها حرکت می‌کنند.

گفتارشان به ظاهر شفاف‌بخش، اما کردارشان، دردی است درمان‌ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم، حسد می‌ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مایوس می‌کنند و همه جا آیه یاس می‌خوانند.

آنها در هر راهی کشته‌ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می‌ریزند!

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۱۶۶

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می‌دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می‌ورزند، و در ملامت پرده‌داری می‌کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می‌نمایند.

در برابر هر حقی باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی شبهه‌ای، برای هر زنده‌ای عامل مرگی، برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه دیده‌اند! برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاس در دلها می‌پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می‌دهند، و در توصیفها راه فریب پیش می‌گیرند.

طریق وصول به خواسته‌ی خود را آسان، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می‌دهند، آنها دار و دسته شیطان و شراره‌های آتش دوزخند! همانگونه که خداوند فرموده: **أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ** "آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند" در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحثهای گذشته را تکمیل می‌کند.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذِّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (آیه ۸۹ نساء)

۸۹- آنان دوست دارند که شما هم مانند آنها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنا بر این از آنها دوستانی انتخاب نکنید مگر اینکه (توبه کنند و) مهاجرت در راه خدا نمایند، اما آنها که از کار سرباز زنند (و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند) آنها را هر کجا ببایید اسیر کنید و (یا در صورت لزوم) به قتل برسانید و از میان آنها دوست و یار و یابوری اختیار نکنید.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۵۳

ممکن است گفته شود سیره پیامبر ص درباره منافقان این بوده که هیچگاه دستور قتل آنها را صادر نمی کرد مبادا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسئله سوء استفاده کرده، با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن درآویزند و آنها را به قتل برسانند.

باید توجه داشت که سیره پیامبر ص تنها در مورد منافقان مدینه و مانند آنها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند اما کسانی که مانند منافقان مکه همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند مشمول این حکم نبودند...

۱۴۴- به چه دلیل خداوند شریک ندارد؟

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ (آیه ۹۱ مومنون)

۹۱- خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می‌شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می‌جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می‌شد) منزّه است خدا از توصیفی که آنها می‌کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۰۱

... سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می‌گوید: "اگر خداوند شریکی می‌داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می‌کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می‌داد" (و طبعاً هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می‌شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می‌بینیم سازگار نیست) (إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ).

"بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند" و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می‌شد (و لَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ).

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی می‌فرماید: "منزه است خدا از توصیفی که آنها می‌کنند" (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ).

عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می‌کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می‌کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه‌های عظیم دیگر نیز حاکم است، و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می‌گیرد، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می‌آید.

مطالعاتی که صاحب‌نظران در علوم مختلف با وسائل جدید درباره جهانهای دور دست کرده‌اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است، این از یک سو.

از سوی دیگر لازمه "تعدد" همیشه نوعی "تباين" است، چرا که اگر دو

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۳۰۲

چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می‌شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنا بر این اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم، این چندگانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می‌گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است، و می‌خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی‌رسد که ما برای این دلائل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی ...

۱۴۵- اگر پیامبر(ص) از گناه معصوم است چرا در قرآن(آیه ۲فتح، آیه ۷ضحی)درمورد بخشش و هدایت او سخن گفته شده است ؟

يَغْفِرُ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُمِ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (آیه ۲ فتح)

۲- غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد و نعمش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایت فرماید.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹

...بدقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می‌رسیم: هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می‌شود و قد بر می‌افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می‌بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می‌بندند، شایعه‌ها می‌سازند، و دروغها می‌پردازند، گناهان مختلف برای او می‌شمرند

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۰

و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می‌رسد؟.

اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می‌افتد، و فریاد می‌کشند نگفتیم چنین است، نگفتیم چنان است؟

اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه‌های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می‌شود، و تمام " نگفتیم‌ها" به افسوس و ندامت مبدل می‌گردد و جای خود را به " ندانستیم‌ها" می‌دهد!.

مخصوصاً در مورد پیامبر اسلام ص این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب، آتش افروز، بی اعتنا به سنتهای راستین، غیر قابل تفاهم، و مانند آن می‌شمردند.

صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان می‌پندارند یک آئین پیشرو و الهی است، و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است.

او به خانه خدا احترام می‌گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی‌کند، او اهل منطق و حساب است، پیروانش به او عشق می‌ورزند، او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان الله دعوت می‌کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است.

به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهای که قبل از هجرت، و بعد از هجرت، یا تمام گناهایی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر ص نمود می‌توان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.

نتیجه اینکه این گناهان، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهایی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنان که در آیه ۱۴ سوره شعراء داستان موسی ع

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۱

می‌خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت: وَ لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ: "فرعونیان بر من گناهی دارند که می‌ترسم به جرم آن گناه مرا بکشند" در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.

بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می‌شد.

به تعبیر دیگر "ذنب" در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت، ولی پیروزیهای بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.

هر گاه خانه کهنه و فرسوده‌ای را که سر پناه فعلی ما است، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت، قضاوت ما به کلی دگرگون می‌شود.

مشرکان مکه، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن، ذهنیات نادرستی در باره اسلام و شخص پیامبر ص داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.

آری اگر رابطه آموزش این گناهان را با مساله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملا روشن است، رابطه‌ای که از "لام" "لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ" استفاده می‌شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است.

اما آنها که به این نکته توجه نکرده‌اند در اینجا مقام عصمت پیامبر ص را زیر سؤال برده‌اند و برای او (نعوذ بالله) گناهی قائل شده‌اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده‌اند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۲

از جمله گفته‌اند: مراد گناهان است! و بعضی گفته‌اند: منظور گناهی است که مردم در باره پیامبر ص مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل)!

و یا آن را به معنی "ترک اولی" گرفته‌اند.

و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده‌اند که اگر فرضا گناهی در آینده یا گذشته مرتکب می‌شدی ما آنها را می‌بخشیدیم.

اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می‌رود، زیرا پیامبر ص باید در همه چیز سرمشق باشد، چگونه یک فرد گنهکار می‌تواند این نقش را ایفا کند.

به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.

تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آموزش گناه را از مساله صلح حدیبیه قطع می‌کند.

بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤال را یک جا پاسخ می‌گویند، و ارتباط جمله‌های آیه را مشخص می‌سازد.

اینها همه در باره نخستین موهبت از مواهب چهارگانه‌ای است که خداوند در پرتو صلح "صلح حدیبیه" به پیامبرش داد.

اما "اتمام نعمت پروردگار" و "هدایت به جاده صاف و مستقیم" و "نصرت شکست ناپذیر الهی" بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به سرعت گسترش یافت، قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمپاشیها را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و برای مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۳

فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.

۲- منظور از "ما تَقَدَّمَ" و "ما تَأَخَّرَ" چیست؟

در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می‌فرماید: در سایه این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده، در اینکه منظور از "متقدم" و "متاخر" چیست؟ بین مفسران گفتگو است.

بعضی "ما تقدم" را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته‌اند و "ما تاخر" را اشاره به گناهان امت.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و "ما تاخر" را مربوط به بعد از نبوت می‌دانند.

بعضی دیگر "ما تقدم" را به آنچه قبل از "صلح حدیبیه" بوده، و "ما تاخر" را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته‌اند.

اما با توجه به تفسیری که در باره اصل معنی آیه، و مخصوصا رابطه این آموزش، با مساله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می‌شود که مراد تمام نسبتهای ناروا و گناهای است که به زعم خود در "گذشته" و "آینده" به پیغمبر اکرم نسبت می‌دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می‌پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.

شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا ع آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤال کرد امام در پاسخ فرمود:

"هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهش سنگینتر از رسول الله ص نبود، زیرا آنها ۳۳۰ بت می‌پرستیدند، هنگامی که پیامبر ص آنها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۲۴

خدا کرده؟ چیز عجیبی است ... ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده‌ایم این فقط یک دروغ بزرگ است.

اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود ای محمد ص ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آینده‌ای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آن روز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد. هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارک الله ای ابو الحسن (نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۵۶).

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (آیه ۷ ضحی)

۷- و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۰۳

...آری تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی، و ما این نور را در قلب تو افکندیم که به وسیله آن انسانها را هدایت کنی چنان که در جای دیگر می‌فرماید:

مَا كُنْتُ تَذَرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا: "تو نه کتاب را می‌دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می‌کنیم" (شوری - ۵۲).

روشن است که پیامبر ص قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت فاقد این فیض الهی بود، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود، و به این مقام نشاند، چنان که در آیه ۳ سوره یوسف می‌خوانیم:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْخَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ:

"ما بهترین داستانها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو کردیم، هر چند پیش از آن از غافلان بودی".

مسلمانا اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر ص را نمی‌گرفت، او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی‌یافت.

بنا بر این منظور از "ضالت" در اینجا نفی ایمان و توحید و پاکی و تقوی نیست، بلکه به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد نفی آگاهی از اسرار نبوت، و قوانین اسلام، و عدم آشنایی با این حقایق بود، همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند، ولی بعد از بعثت به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد و هدایت یافت (دقت کنید).

در آیه ۲۸۲ سوره بقره به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مساله نوشتن سند وامها، می‌فرماید: اُنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرْ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى:

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۰۴

"این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یاد آوری نماید".

در این آیه " ضاللت " فقط به معنی فراموشی آمده است به قرینه جمله " فتذکر ".

در اینجا تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده، از جمله اینکه:

منظور آن است که تو بی نام و نشان بودی و خداوند آن قدر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد که همه جا شناخته شدی.

یا اینکه: تو چند بار در دوران طفولیت گم شدی (یک بار در دره‌های مکه، آن گاه که در حمایت عبد المطلب بودی، بار دیگر زمانی که مادر رضاعیت " حلیمه سعدیه " بعد از پایان دوران شیر خواری تو را به سوی مکه می‌آورد تا به عبد المطلب دهد، در راه گم شدی، و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمویت " ابو طالب " در قافله‌ای که به سوی شام می‌رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی) و خداوند در تمام این موارد تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جد یا عمویت رسانید.

قابل توجه اینکه " ضال " از نظر لغت به دو معنی آمده: " گمشده " و " گمراه " مثلاً گفته می‌شود: الحکمة ضالّة المؤمن: " دانش گمشده انسان با ایمان است ".

و به همین مناسبت به معنی مخفی و غائب نیز آمده، و لذا در آیه ۱۰ سجده می‌خوانیم: منکران معاد می‌گفتند: إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ:

" هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت "؟.

اگر " ضال " در آیه مورد بحث به معنی " گمشده " باشد مشکلی پیش نمی‌آید، و اگر به معنی " گمراه " باشد منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۰۵

و رسالت قبل از بعثت است، و یا به تعبیر دیگر پیامبر در ذات خود چیزی نداشت، هر چه داشت از سوی خدا بود، بنا بر این در هر دو صورت مشکلی پیش نمی‌آید.

بعد به بیان سومین نعمت پرداخته، می‌فرماید: " خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد " (وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى).

توجه " خدیجه " آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام غنائم فراوانی در جنگها نصیب تو کرد آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که در تفسیر این آیات چنین فرمود:

ا لم يجدک یتیمًا فاوی قال: فردا لا مثل لک فی المخلوقین، فاوی الناس الیک، و وجدک ضالا ای ضالة فی قوم لا يعرفون فضلک فهداهم الیک، و وجدک عائلا تعول اقواما بالعلم فاغناهم بک:

" آیا تو را یتیم یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و خدا آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت " .

۱۴۶- فلسفه انتظار چیست؟

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (آیه ۳۲ توبه)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (آیه ۳۳ توبه)

۳۲- آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند.

۳۳- او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئین‌ها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۷۹

برویم و ببینیم آیا ایمان به چنین ظهوری (ظهور مهدی (ع)) انسان را چنان در افکار رؤیایی فرو می‌برد که از وضع موجود خود غافل می‌گردد و تسلیم هر گونه شرائطی می‌کند؟

و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است؟

آیا ایجاد تحرک می‌کند یا رکود؟

آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیتها؟! و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کننده؟

ولی قبل از توضیح و بررسی این سؤالات توجه به یک نکته کاملاً ضروری است و آن این که سازنده‌ترین دستورات و عالیت‌ترین مفاهیم هر گاه بدست افراد ناوارد یا نالایق یا سوءاستفاده‌چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه‌ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر ضد آن حرکت کند و این نمونه‌های بسیار دارد و مسئله "انتظار" بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است.

بهر حال برای رهایی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگیهای احتمالی نهرها و کانالهای میان راه در آن اثر نگذارد.

یعنی ما در بحث "انتظار" مستقیماً به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله "انتظار" تأکید می‌کند مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم.

اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:

۱- کسی از امام صادق ع پرسید چه می‌گوئید در باره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می‌کشد و در این حال از دنیا می‌رود؟

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۰

امام ع در پاسخ فرمود:

هو بمنزلة من كان مع القائم في فسطاطه - ثم سكت هنيئاً - ثم قال هو كمن كان مع رسول الله!

"او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام ص در "مبارزاتش" همراه بوده است".

عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است.

۲- در بعضی "بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله": "همانند شمشیر زنی در راه خدا"،

۳- و در بعضی دیگر "كمن قارع مع رسول الله بسيفه": "همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد"!

۴- در بعضی دیگر "

بمنزلة من كان قاعداً تحت لواء القائم"" همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد".

۵- و در بعضی دیگر "بمنزلة المجاهد بين يدي رسول الله (ص)": "همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند"

۶- و بعضی دیگر "بمنزلۀ من استشهد مع رسول اللّٰه": همانند کسی است که با پیامبر شهید شود".

این تشبیهات هفتگانه که در مورد انتظار ظهور مهدی ع در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله "انتظار" از یک سو، و "جهاد" و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید).

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۱

۷- در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است.

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر ص و در بعضی از امیر مومنان علی ع نقل شده است، در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر ص فرمود:

"افضل اعمال امتی انتظار الفرج من اللّٰه عز و جل": "بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است"

و در حدیث دیگری از پیامبر ص می‌خوانیم "افضل العبادۀ انتظار الفرج" این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می‌سازد.

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه توأم با یک جهاد وسیع و دامنه‌دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم.

مفهوم انتظار

"انتظار" معمولاً به حالت کسی گفته می‌شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می‌کند.

فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می‌کوشند.

همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۲

بحران اقتصادی می‌باشد این دو حالت را دارد "بیگانگی با وضع موجود" و "تلاش برای وضع بهتر".

بنا بر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت "مهدی" و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است، عنصر "نفی" و عنصر "اثبات" عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است.

و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه‌دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه‌دار خواهد شد.

این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و درگیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگیهای جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.

و خوب که دقت کنیم می‌بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است.

با توجه به مفهوم اصلی "انتظار" معنی روایات متعددی که در بالا در باره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می‌شود. اکنون می‌فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده‌اند که در خیمه حضرت مهدی ع یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می‌زند، یا به خون خود آغشته شده، یا شهید گشته است.

آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است؟

یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است انتظار و خود سازی و آمادگی نیز درجات کاملاً متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر "مقدمات" و "نتیجه" شباهت دارد، هر دو جهادند

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۳

و هر دو آمادگی می‌خواهند و خود سازی، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است، نمی‌تواند یک فرد غافل و بیخبر و بی تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند.

همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می‌جنگد آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:

انتظار یعنی آماده باش کامل

من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است؟.

من اگر آلوده و ناپاکم چگونه میتوانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامن آلودگان را میگیرد؟

ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می‌برد و روح انقلابی در آنها می‌دمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می‌کند.

زیرا چگونگی "انتظار" همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم.

انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر.

انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.

انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول.

هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است، در یکی باید خانه را آماده کرد و وسائل پذیرایی فراهم ساخت، در دیگری ابزار لازم، و داس و

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۴

کمباین و ...

اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می‌کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگرگونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی‌ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است.

انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه‌ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شئون و جوانب زندگی انسانها را شامل می‌شود، انقلابی است سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی.

نخستین فلسفه – خودسازی فردی

چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است. تنگ نظریها، کوتاه‌بینیها، کج‌فکریها، حسادت‌ها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت "منتظران واقعی" سازگار نیست.

نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی‌تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.

ایمان به نتایج و عاقبت این تحول هرگز به او اجازه نمی‌دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن "اعمالی پاک" و روحی پاکتر و برخورداری از "شهامت" و "آگاهی" کافی است.

من اگر فاسد و نادرستم چگونه می‌توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم.

آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان من از لوث

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۵

آلودگیها کافی نیست؟

ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می‌برد حتما به حالت آماده باش کامل در می‌آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می‌آورد، سنگرهای لازم را می‌سازد. آمادگی رزمی افراد خود را بالا می‌برد.

روحیه افراد خود را تقویت می‌کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه‌ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می‌دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی‌برد و اگر بگوید دروغ می‌گوید.

انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی، مادی و معنوی، برای اصلاح همه جهان است. فکر کنید چنین آماده باشی چقدر سازنده است.

اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانیها شوخی نیست کار ساده‌ای نمی‌تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!

برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست‌ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملا آماده و دارای بینش عمیق لازم است.

و خود سازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق‌ترین برنامه‌های اخلاقی و فکری و اجتماعی است، این است معنای انتظار واقعی آیا هیچکس می‌تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست؟

فلسفه دوم – خودیاریهای اجتماعی

منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می‌کشند یک برنامه فردی نیست،

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۶

برنامه‌ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی‌تواند از حال دگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب‌پذیری را ترمیم نماید، و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین، پیاده کردن چنان برنامه‌ای امکان‌پذیر نیست.

بنا بر این منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می‌کوشند وظیفه خود می‌دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.

این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی و این است فلسفه آن همه فضیلتها که برای منتظران راستین شمرده شده است.

فلسفه سوم – منتظران راستین در فساد محیط حل نمی‌شوند

اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگیها است.

توضیح این که هنگامی که فساد فراگیر می‌شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می‌کشاند گاهی افراد پاک در یک بن‌بست سخت روانی قرار می‌گیرند، بن‌بستی که از یاس اصلاحات سرچشمه می‌گیرد.

گاهی آنها فکر می‌کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست، و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است، این نومیدی و یاس ممکن است آنها را تدریجا به سوی فساد و همرنگی با محیط بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و همرنگ

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۷

جماعت نشدن را موجب رسوایی بدانند! تنها چیزی که می‌تواند در آنها "امید" بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهایی است، تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت.

و اگر می‌بینیم در دستورات اسلامی یاس از آمرزش یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یاس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده، حتی مهمتر از بسیاری از گناهان، فلسفه‌اش در حقیقت همین است که گناهکار مایوس از رحمت، هیچ دلیلی نمی‌بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لا اقل دست از ادامه گناه بر دارد، و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت؟ من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است!، بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است، من که هم اکنون آن را برای خود خریده‌ام دیگر از چه می‌ترسم؟! و مانند این منطقه‌ها ...

اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می‌کند.

به همین دلیل امید را می‌توان همواره به عنوان یک عامل مؤثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیط‌های فاسد گرفتارند، بدون امید نمی‌توانند خویشتن را حفظ کنند.

نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می‌شود امید ظهورش بیشتر می‌گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می‌کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط مایوس

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۸

نمی‌شوند بلکه به مقتضای " وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد " وصول به هدف را در برابر خویشتن می‌بینند و کوشششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می‌گردد.

از مجموع بحث‌های گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود- همانگونه که جمعی از مخالفان، تحریفش کرده‌اند و جمعی از موافقان مسخش- اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تایید می‌کند این است که در ذیل آیه (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ...)

" خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد " از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه "هو القائم و اصحابه": " مهدی و یاران او هستند " .

و در حدیث دیگری می‌خوانیم: (نزلت فی المهدی): " این آیه در باره مهدی ع نازل شده است " .

در این آیه مهدی و یارانش به عنوان (الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) " آنها که ایمان و عمل صالحی دارند " معرفی می‌شده‌اند، بنا بر این تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان

بگشاید امکان‌پذیر نیست. و آنها که در انتظار چنین برنامه‌ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۸۹

بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند.

تنها چنین کسانی هستند که می‌توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه‌اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می‌ترسند.

و نه افراد سست و بیحال و بیکاره‌ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفسد محیط و جامعه‌شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند....

۱۴۷- آیا پدر حضرت ابراهیم بت پرست بود؟

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آیه ۷۴ انعام)

۷۴- (به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به مریش (عمویش) آزر گفت آیا بتها را خدایان خود انتخاب می‌کنی، من تو و جمعیت را در گمراهی آشکار می‌بینم!

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۰۳

آیا آزر پدر ابراهیم بود؟

کلمه "اب" در لغت عرب غالباً بر پدر اطلاق می‌شود و چنان که خواهیم دید گاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده‌اند نیز گفته شده است، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه‌ای در کار نباشد قبل از هر چیز "پدر" بنظر می‌آید.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا براستی آیه بالا می‌گوید: آن مرد بت‌پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است؟ و آیا یک فرد بت‌پرست و بت‌ساز می‌تواند پدر یک پیامبر اولوالعزم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روایات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟

جمعی از مفسران سنی به سؤال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می‌دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آذر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته‌اند.

قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تایید می‌کند چند چیز است:

۱- در هیچیک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم، "آزر" شمرده نشده است، بلکه همه "تارخ" نوشته‌اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده‌اند که به هیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تارخ، و لقبش آزر بوده! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است.

و یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم او را پرستش می کرده است در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید پدرش آزر بود به هیچ وجه سازگار نیست، مگر اینکه جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۰۴

۲- قرآن مجید می گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را در باره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ (سوره توبه آیه ۱۱۴): "استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي - مریم آیه ۴۷ یعنی: "بزودی برای تو استغفار خواهم کرد" به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم بعد از مایوس شدن از آزر دیگر هیچگاه برای او طلب آموزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند، و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم و زمانی بود که در شهر بابل می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت.

ولی آیات دیگر قرآن نشان می دهد که ابراهیم در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه برای پدرش از خداوند طلب آموزش کرد (البته در این آیات چنان که خواهد آمد از پدر تعبیر به "اب" نشده بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می رساند، شده است).

آنجا که می فرماید: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ... رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ " حمد و سپاس برای خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده پروردگار من دعا را اجابت می کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤمنین را در روز رستاخیز ببامرز " «سوره ابراهیم آیه ۳۹ و ۴۱».

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۰۵

از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس، برکنار می شمرد، به خوبی استفاده می شود که منظور از "اب" در آیه مورد بحث، پدر نیست، بلکه عمو یا پدر مادر و یا

مانند آن است و به تعبیر دیگر "والد" در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که "اب" صراحت ندارد.

در آیات قرآن کلمه "اب" نیز در مورد عمو به کار رفته است مانند آیه ۱۳۳ سوره بقره قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا:

"فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یگانه را می پرستیم" و این را می دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.

۳- از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ص نقل شده است:

لَمْ يَزَلْ يَنْقُلْنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يَدْنَسْنِي بَدَنُ الْجَاهِلِيَّةِ

: "همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت، و هرگز مرا به آلودگیهای دوران جاهلیت آلوده نساخت".

شک نیست که روشنترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می گوید اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ: "مشرکان آلوده

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۳۰۶

و ناپاکند" «سوره توبه آیه ۲۸».

طبری که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود "جامع البیان" از مفسر معروف "مجاهد" نقل می کند که او صریحاً می گوید: آزر پدر ابراهیم نبود.

آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می گوید: آنها که می گویند: اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم نبود مخصوص شیعه هست از کم اطلاعی آنها است زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عموی ابراهیم بود.

"سیوطی" دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفاء از فخر رازی در کتاب "اسرار التنزیل" نقل می‌کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر اسلام ص هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر ص نقل کردیم استدلال نموده است، سپس خود سیوطی اضافه می‌کند که ما می‌توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم نخست روایاتی که می‌گوید:

پدران و اجداد پیامبر تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده‌اند (این احادیث را از "صحیح بخاری" و "دلائل النبوه" بیهقی و مانند آن نقل نموده است).

و روایاتی که می‌گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت می‌شود اجداد پیامبر ص از جمله (پدر ابراهیم) حتما موحد بوده‌اند.

۱۴۸- چه رابطه ای بین دین و دنیا وجود دارد؟

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (آیه ۹۶ اعراف)

۹۶- و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشایم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (آیه ۲ هود)

وَأَن اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَنِّعْكُمْ مِّنَ عَذَابٍ حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (آیه ۳ هود)

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آیه ۴ هود)

۲- (دعوت من این است) که جز الله را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام.

۳- و اینکه از پروردگار خویش آموزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید تا بطرز نیکویی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی بمقدار فضیلتش ببخشد، و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم.

۴- (بدانید) بازگشت شما به سوی "الله" است و او بر هر چیز قادر است.

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۱

...پیوند دین و دنیا

هنوز کم نیستند کسانی که گمان می‌کنند دین داری فقط برای آباد ساختن سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه‌ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان بکلی بی‌اعتنا هستند، و یا اهمیت کمی برای آن قائلند.

در حالی که مذهب پیش از آنکه سرای آخرت را آباد کند، آباد کننده سرای دنیا است، و اصولاً تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تأثیری برای آن

تفسیر نمونه، ج ۹، ص: ۱۲

زندگی نخواهد داشت! قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزئیات مسائل گذاشته چنان که در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می‌خوانیم: "فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً". من به آنها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آنها را بشوئید که خدا آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و با اموال و فرزندان شما را یاری بخشد و باغهای سرسبز و نه‌رهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد" (نوح - ۹- ۱۱).

بعضی پیوند این مواهب مادی دنیا را با استغفار و شستشوی از گناه منحصر به یک پیوند معنوی و ناشناخته می‌دانند، در حالی که دلیل ندارد برای همه اینها تفسیر ناشناخته کنیم.

چه کسی نمی‌داند که دروغ و تقلب و دزدی و فساد شیرازه زندگی اجتماعی را به هم می‌ریزد؟

چه کسی نمی‌داند که ظلم و ستم و تبعیض و اجحاف آسمان زندگی انسانها را تیره و تار می‌کند؟

و چه کسی در این حقیقت شک دارد که با قبول اصل توحید و ساختن یک جامعه توحیدی بر اساس قبول رهبری پیامبران، و پاکسازی محیط از گناه و آراستگی به ارزشهای انسانی - یعنی همان چهار اصلی که در آیات فوق به آن اشاره شده - جامعه به سوی یک هدف تکاملی پیش می‌رود و محیطی امن و امان، آکنده از صلح و صفا آباد و آزاد به وجود می‌آید.

به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می‌خوانیم:

يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعاً حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى: "اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکویی بهره‌مند خواهید شد."

۱۴۹- آیا گناهان بدون توبه هم بخشیده می شوند؟ اسباب بخشودگی گناهان چیست؟

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (آیه ۴۸ نساء)

۴۸- خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پائین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می‌بخشد، و آن کس که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۰۹

...آیه فوق صریحا اعلام می‌کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی "شرک" به هیچ وجه بخشوده نمی‌شود، مگر اینکه از آن دست بردارند و توبه کنند و موحد شوند، و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی‌برد همانطور که هیچ عمل صالحی با شرک، انسان را نجات نمی‌بخشد (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ).

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۱۰

این آیه از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می‌سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان را غیر از شرک بیان کرده است،

و طبق روایتی که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امیر مؤمنان علی ع نقل کرده، این آیه امیدبخش‌ترین آیات قرآن است (ما فی القرآن آیه ارجی عندی من هذه الایة). و به گفته ابن عباس "این آیه از جمله آیاتی است که خداوند در سوره نساء بیان کرده و برای افراد با ایمان بهتر است از آنچه خورشید بر آن می‌تابد".

زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می‌شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مایوس می‌گردند، و همان سبب می‌شود که در باقیمانده عمر، راه گناه و خطا را با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر باز دارنده‌ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می‌گردد، بنا بر این آیه در واقع یک مسئله تربیتی را تعقیب می‌کند.

هنگامی که می‌بینیم (طبق گفته بعضی مفسران و پاره‌ای از روایات که در ذیل آیه نقل شده) افراد جنایتکاری همچون "وحشی" قاتل افسر رشید اسلام حمزه بن عبد المطلب عموی پیامبر ص با نزول

این آیه ایمان می‌آورد و دست از جنایات خود می‌کشد، این امیدواری برای دیگر گناهکاران پیدا می‌شود، که از رحمت پروردگار مایوس نشوند و بیش از آنچه گناه کرده‌اند خود را آلوده ن سازند.

ممکن است گفته شود که این آیه در عین حال مردم را به گناه تشویق می‌کند، زیرا وعده آمرزش " همه گناهان غیر از شرک " در آن داده شده است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۱۱

ولی شک نیست که منظور از این وعده آمرزش، وعده بدون قید و شرط نیست بلکه افرادی را شامل می‌شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند، و همانطور که سابقا هم اشاره کرده‌ایم، " مشیت " و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن، ذکر شده به معنی " حکمت " الهی است، زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست، و مسلما حکمت او اقتضا نمی‌کند که بدون شایستگی، کسی را مورد عفو قرار دهد، بنا بر این جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش از سوء استفاده‌هایی است که ممکن است از آن بشود.

اسباب بخشودگی گناهان

نکته قابل توجه اینکه آیه فوق، ارتباطی با مسئله توبه ندارد، زیرا توبه و بازگشت از گناه، همه گناهان حتی شرک را می‌شود، بلکه منظور از آن امکان شمول عفو الهی نسبت به کسانی است که توفیق توبه نیافته‌اند، یعنی قبل از آنکه از کرده‌های خود پشیمان شوند و یا بعد از پشیمانی و قبل از جبران اعمال بد خویش از دنیا بروند.

توضیح اینکه: از آیات متعدد قرآن مجید استفاده می‌شود که وسائل آمرزش و بخشودگی گناه متعدد است که آنها را می‌توان در پنج موضوع خلاصه کرد:

۱- توبه و بازگشت بسوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد بوسیله اعمال نیک بوده باشد (آیاتی که بر این معنی دلالت دارد فراوان است) از جمله آیه:

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ:

" او است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و گناهان را می‌بخشد " «سوره شوری آیه ۲۵».

۲- کارهای نیک فوق العاده‌ای که سبب آمرزش اعمال زشت می‌گردد،

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۱۲

چنان که می‌فرماید:

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ:

"کارهای نیک آثار پاره‌ای از گناهان را از بین می‌برد" (هود- ۱۱۴).

۳- شفاعت که شرح آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۱۶۰ گذشت.

۴- پرهیز از گناهان "کبیره" که موجب بخشش گناهان "صغیره" می‌گردد همانطور که شرح آن در ذیل آیات ۳۱ و ۳۲ از همین سوره گذشت.

۵- عفو الهی که شامل افرادی می‌شود که شایستگی آن را دارند، همانطور که در آیه مورد بحث بیان گردید.

مجددا یادآوری می‌کنیم که عفو الهی مشروط به مشیت او است و به این ترتیب یک مسئله عمومی و بدون قید و شرط نیست، و مشیت و اراده او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را عملاً به نوعی اثبات کرده‌اند، و از اینجا روشن می‌شود که چرا شرک قابل عفو نیست، زیرا مشرک ارتباط خود را از خداوند بکلی بریده است و مرتکب کاری شده که بر خلاف تمام اساس ادیان و نوامیس آفرینش است....

۱۵۰- راه اصلاح شدن اعمال انسان چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (آیه ۷۰ احزاب)

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا (آیه ۷۱ احزاب)

۷۰- ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید.

۷۱- تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را ببامرزد، و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نائل شده است.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۴۷

...: "خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق اعمال شما را اصلاح می‌کند و گناهان شما را می‌بخشد" (يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ).

در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است، و گفتار حق یکی از عوامل مؤثر اصلاح اعمال، و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است، چرا که إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ "اعمال نیک گناهان را از بین می‌برند" (سوره هود آیه ۱۱۴).

علمای اخلاق گفته‌اند: زبان پربرکت‌ترین عضو بدن، و مؤثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است، و در عین حال خطرناکترین و پر گناهترین عضو

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۴۸

بدن محسوب می‌شود،

تا آنجا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می‌گردد «۱».

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه:

"ایمان هیچ بنده‌ای از بندگان خدا به راستی نمی‌گراید مگر اینکه قلبش مستقیم گردد، و قلبش مستقیم نمی‌شود مگر اینکه زبانش درست شود" ..

جالب اینکه در حدیث دیگری از امام سجاد ع آمده است که "زبان هر انسانی همه روز صبح از اعضای دیگر احوالپرسی می‌کند و می‌گوید:

کیف اصبحتم؟

! چگونه صبح کردید؟

همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان می‌گویند:

بخیر ان ترکتنا:

"حال ما خوب است اگر تو بگذاری" سپس اضافه می‌کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن،

انما نثاب

(۱) "غزالی" در "احیاء العلوم" بیست گناه کبیره یا انحراف را که از زبان سر می‌زند بر شمرده است که عبارتند از: ۱- دروغ ۲- غیبت ۳- سخن‌چینی ۴- نفاق در سخن (ذو اللسانین بودن) ۵- مدح بیجا ۶- بدزبانی و دشنام ۷- غنا و اشعار نادرست ۸- افراط در مزاح ۹- سخریه و استهزاء ۱۰- افشاء اسرار دیگران ۱۱- وعده خلاف ۱۲- لعن نابجا ۱۳- خصومت و نزاع ۱۴- جدال و مراء ۱۵- گفتگو در امور باطل ۱۶- پر حرفی ۱۷- گفتگو در اموری که به انسان مربوط نیست ۱۸- وصف مجالس شراب و قمار و گناه ۱۹- سؤال و جستجو از مسائلی که از عهده درک انسان بیرون است ۲۰- تصنع و تکلف در سخن، - و ماده موضوع مهم دیگر نیز بر آن افزوده‌ایم:

۱- تهمت زدن ۲- شهادت باطل ۳- اشاعه فحشاء و نشر شایعات بی اساس ۴- خودستایی ۵- اصرار بیجا ۶- خشونت در سخن ۷- ایذاء با زبان ۸- مذمت از کسی که مستحق ذم نیست ۹- کفران نعمت به وسیله زبان ۱۰- تبلیغ باطل.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۴۴۹

بک و نعاقب بک:

" ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم " .

در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است، و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم:

ما جلس رسول الله (ص) على هذا المنبر قط الا تلا هذه الآية: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا:

" هرگز پیامبر بر منبرش ننشست مگر اینکه این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید " .

در پایان آیه می افزاید: " هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نائل شده است " (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا).

چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟!

۱۵۱- آیا تنبیه بدنی زنان از نظر اسلام پذیرفته شده است؟

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالْمَالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (آیه ۳۴ نساء)

۳۴- مردان سرپرست و خدمتگزار زنانند بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر اتفاقی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمایید و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظائفشان جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید، و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۱

... زنان در برابر وظائفی که در خانواده به عهده دارند دو دسته‌اند:

دسته اول: "صالحان و درستکاران، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، "حفظ الغیب" می‌کنند، یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قائل شده و با جمله "بِمَا حَفِظَ اللَّهُ" به آن اشاره گردیده وظائف و مسئولیتهای خود را بخوبی انجام می‌دهند.

بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق - شناسی را انجام دهند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۲

دسته دوم، زنانی هستند که از وظائف خود سربچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر این گونه زنان وظائف و مسئولیتهایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد، و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت تجاوز نکنند، این وظائف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است:

متوسل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قائل می‌شوند که تا سرحد اعدام پیش می‌رود.

ثانیا "تنبيه بدنی" در اینجا- همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است- باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن.

ثالثا روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۷۴

"مازوشیسم" (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنا بر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است.

مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه‌گیری کرده، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید:

فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا:

"اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید" و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟

در پاسخ می‌گوئیم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظائف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظائف خود آشنا سازد.

داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی ع او را با شدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به- تسلیم کرد معروف است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا و در پایان مجدداً به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتها است بیندیشند " زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است".

۱۵۲- فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن چیست و چرا همه آیات قرآن به گونه ای نیست که برای همه قابل فهم باشد و مورد سوء استفاده فتنه انگیزها نشود؟

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آیه ۷ آل عمران)

۷- او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات "محکم" [صریح و روشن] است، که اساس این کتاب می‌باشد، (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می‌گردد.) و قسمتی از آن، "متشابه" است [آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود، ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد.] اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهات اند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند، در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: "ما به همه آن ایمان آوردیم، همه از طرف پروردگار ماست." و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند).

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۴۳۵

... بطور کلی ممکن است جهات ذیل، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:

الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می‌رود تنها برای نیازمندیهای روزمره به وجود آمده، و به همین دلیل، به محض اینکه از دایره زندگی

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۴۳۶

محدود مادی بشر خارج می‌شویم و مثلا سخن در باره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می‌آید، به روشنی می‌بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار ببریم که از جهات مختلفی نارسایی دارد، همین نارساییهای کلمات، سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است، آیات "يَذَّكَّرُ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ" «سوره فتح، آیه ۱۰» یا "الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى" «سوره طه، آیه ۵» یا "إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ" «سوره قیامه، آیه ۲۳» که تفسیر هر کدام در جای خود

خواهد آمد از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون "سمیع" و "بصیر" همه از قبیل می‌باشد که با مراجعه به آیات محکم، تفسیر آنها به خوبی روشن می‌شود.

ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ما و رای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان، قادر به درک عمق آنها نیستیم، این نارسایی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن.

و این درست به آن می‌ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می‌کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط، توانایی و استعداد بیشتر از این را ندارد.

ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن، به کار انداختن افکار و اندیشه‌ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است، و این درست به مسائل فکری پیچیده‌ای می‌ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان، طرح می‌شود

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۴۳۷

تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل بپردازند.

د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت ع آن را تایید می‌کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر ص و اوصیای او روشن می‌سازد و سبب می‌شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملاً به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی‌های مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می‌ماند که در پاره‌ای از کتب درسی، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می‌شود، تا شاگردان، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن، مصداق وصیت معروف پیامبر ص است که فرمود:

انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّٰه و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض

" دو چیز گرانبایه را در میان شما به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند "»

ه) مساله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است. ...

۱۵۳- اگر از دیدگاه قرآن (آیه مباهله) جان پیامبر (انفسنا) تنها علی (ع) است چرا بلا صیغه جمع آمده است؟

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنَفْسَنَا وَنَفْسَكُمْ ثُمَّ نَنْتَهِلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آیه ۶۱ آل عمران)

۶۱- هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: "بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آن گاه مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم."

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۷۸

... شان نزول:

گفته‌اند که این آیه و آیات قبل از آن در باره هیات نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند نازل شده است، آنها خدمت پیامبر ص رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده‌ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه "إِنْ مَثَلٌ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ..." نازل شد و هنگامی که پیامبر ص آنها را به مباهله دعوت کرد. آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه،

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۷۹

به شخصیت‌های نجران، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت: "شما فردا به محمد ص نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید، زیرا چیزی در بساط ندارد، فردا که شد پیامبر ص آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب ع را گرفته بود و حسن و حسین ع در پیش روی او راه می‌رفتند و فاطمه ع پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر ص با آن چند نفر آمدند، در باره آنها سؤال کرد به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوب‌ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی ع هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه ع است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک‌ترین افراد به قلب او است ...

سید به اسقف گفت: "برای مباهله قدم پیش گذار."

گفت: نه، من مردی را می بینم که نسبت به مباحله با کمال جرأت اقدام می کند و من می ترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمی گذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد.

اسقف به پیامبر اسلام ص عرض کرد: "ای ابو القاسم! ما با تو مباحله نمی کنیم بلکه مصالحه می کنیم، با ما مصالحه کن، پیامبر ص با آنها مصالحه کرد که دو هزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حد اقل قیمت هر حله ای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره، و سی شاخه نیزه، و سی رأس اسب، در صورتی که در سرزمین یمن، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر ص ضامن این عاریتها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامه ای در این زمینه نوشته شد...

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۸۶

در اینجا سؤال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر در باره نزول آیه در حق اهل بیت ع ذکر کرده اند که چگونه ممکن است منظور از "ابناءنا" (فرزندان ما) حسن و حسین ع باشد، در حالی که "ابناء" جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی شود، و چگونه ممکن است "نسائنا" که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه ع اطلاق گردد؟ و اگر منظور از "انفسنا" تنها علی ع است چرا به صیغه جمع آمده است؟! پاسخ:

اولا- ... اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت ع به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر ص غیر از علی ع و فاطمه ع و حسن و حسین ع کسی را به مباحله نیاورد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود، زیرا می دانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می کند سنت و شان نزول قطعی است.

بنا بر این، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی شود. بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.

ثانیا- اطلاق "صیغه جمع" بر "مفرد" یا بر "تثنيه" تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است.

توضیح اینکه: بسیار می شود که به هنگام بیان یک قانون، یا تنظیم یک عهدنامه، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می شود، و مثلا در عهدنامه چنین می نویسند که: مسئول اجرای آن امضاء

کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، این موضوع هیچگونه منافاتی با تنظیم قانون یا عهدنامه به صورت "جمع" ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۵۸۷

خلاصه اینکه: ما دو مرحله داریم "مرحله قرارداد" و "مرحله اجرا" در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق، منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسئله ندارد.

به عبارت دیگر پیغمبر اکرم ص موظف بود طبق قراردادی که با نصاری نجران بست همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباحله ببرد، ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت (دقت کنید).

اضافه بر این در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است: مثلاً در همین سوره آیه ۱۷۳ می خوانیم: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ**: "کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده اند از آنها بترسید".

در این آیه منظور از "الناس" (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران نعیم بن مسعود است که از "ابو سفیان" اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند! و همچنین در آیه ۱۸۱ می خوانیم: **لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ**: "خداوند گفتار کسانی را که می گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است!) شنید".

منظور از "الذین" در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران "حی بن اخطب" یا "فنحاص" است.

گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود، همان طور که در باره ابراهیم می خوانیم: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ**: "ابراهیم امتی بود خاضع در پیشگاه خدا" در اینجا کلمه "امت" که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است.

۱۵۴- اوصاف همسر شایسته از دیدگاه قرآن چیست؟

عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّكَ أَنَّ يَبْدُلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيَّابٍ وَأَبْكَارًا (آیه ۵ تحریم)

۵- امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مؤمن، متواضع، توبه‌کار، عابد، هجرت کننده زنانی ثیه و باکره.

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۷۹

... در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می‌تواند الگویی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.

نخست "اسلام" و سپس "ایمان" یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند، و سپس حالت "قنوت" یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن "توبه" یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نورزد، و از در عذرخواهی درآید. و بعد از آن "عبادت" خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس "اطاعت فرمان خدا" و پرهیز از هر گونه گناه.

قابل توجه این که "سائحات" جمع (سائح) را بسیاری از مفسران به معنی "صائم" و روزه‌دار تفسیر کرده‌اند، ولی به طوری که "راغب" در "مفردات" می‌گوید روزه بر دو گونه است "روزه حقیقی" که به معنی ترک غذا و آمیزش است، و "روزه حکمی" که به معنی نگهداری اعضای بدن از گناهان است، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می‌رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در

تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص: ۲۸۰

طریق اطاعت خدا سیر می‌کند نیز تفسیر کرده‌اند).

این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده، و برای آن اهمیتی قائل نشده، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مساله اهمیت چندانی ندارد. ...

۱۵۵- چرا تقاضای مهلت بدکاران و ستمگران در جهان آخرت برای جبران اعمال آنها پذیرفته نمی شود و آیا کفار لجوجی که وارد جهنم می شوند و صحنه های جهنم را می بینند اگر دوباره به دنیا باز گردند اعمال زشت خود را تکرار می کنند یا راه صحیح را انتخاب می نمایند؟

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُم مِّنْ زَوَالٍ (آیه ۴۴ ابراهیم)

۴۴- و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید بترسان، آن روز که ظالمان می گویند پروردگارا مدت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم، و از پیامبران پیروی کنیم (اما به زودی این پاسخ را می شنوند که) مگر قبلا شما سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فناهی برای شما نیست؟!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۸۰

... در آیات مختلفی از قرآن مجید می خوانیم که بدکاران و ستمگران در مواقع گوناگون تقاضای باز گشت به زندگی برای جبران گذشته خویش می کنند.

بعضی از این آیات مربوط به روز قیامت و رستاخیز است، مانند آیه ۲۸ سوره انعام که در بالا اشاره کردیم.

بعضی دیگر مربوط به فرا رسیدن زمان مرگ است مانند آیه ۹۹ سوره مؤمنون که می گوید حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ: " این وضع هم چنان ادامه دارد تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد در این هنگام عرض می کند: خداوندا مرا باز گردان، شاید آنچه را که کوتاهی کرده ام جبران کنم و عمل صالح انجام دهم."

و گاهی در مورد نزول عذابهای نابود کننده وارد شده است همانند آیات مورد بحث که می گوید به هنگام نزول عذاب، ظالمان تقاضای تمديد مدت و ادامه مهلت می کنند.

ولی جالب اینکه در تمام این موارد پاسخ منفی به آنها داده می شود.

دلیل آنهم معلوم است زیرا هیچ یک از این تقاضاها جنبه واقعی و جدی ندارد، اینها عکس العمل آن حالت اضطرار و پریشانی فوق العاده است که در بدترین اشخاص نیز پیدا می‌شود و هرگز دلیل بر دگرگونی و انقلاب درونی و تصمیم واقعی بر تغییر مسیر زندگی نیست.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۸۱

این درست به حالت مشرکانی میماند که به هنگام گرفتاری در گردابهای هولناک دریاها مخلصانه خدا را می‌خواندند، ولی به مجرد اینکه طوفان فرو می‌نشست و به ساحل نجات می‌رسیدند همه چیز را فراموش می‌کردند! لذا قرآن در بعضی از آیات که در بالا به آن اشاره شد صریحا می‌گوید "وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ" اگر اینها بار دیگر به زندگی عادی برگردند باز همان برنامه را ادامه می‌دهند و به اصطلاح همان آش و همان کاسه است، هیچگونه تغییری در روش آنان پدیدار نخواهد گشت.

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (آیه ۲۸ انعام)

۲۸- (آنها در واقع پشیمان نیستند) بلکه اعمال و نیانی را که قبلا پنهان می‌کردند، در برابر آنها آشکار شده (و به وحشت فرو رفته‌اند) و اگر باز گردند به همان اعمالی که نهی شده‌اند، باز می‌گردند و آنها دروغ گویند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۲۰۲

... بسیاری از مردم هنگامی که با چشم خود نتایج اعمال خویش را ببینند، یعنی به مرحله شهود برسند، موقتا ناراحت و پشیمان شده و آرزو می‌کنند که بتوانند اعمال خویش را به نوعی جبران نمایند، اما این ندامتها که مربوط به همان حال شهود و مشاهده نتیجه عمل است ندامتهای ناپایداری می‌باشد که برای همه کس به هنگام روبرو شدن با مجازاتهای عینی پیدا می‌شود اما هنگامی که مشاهدات عینی کنار رفت این خاصیت نیز زائل می‌شود، و وضع سابق تکرار می‌گردد...

۱۵۶- چه کسانی در قیامت همنشین پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان می باشند؟

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا (آیه ۶۹ نساء)

۶۹- و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان، و آنها رفیقهای خوبی هستند.

۱۵۷- خداوند چگونه فرعون را عبرتی برای آیندگان قرار داد؟

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ (آیه ۹۲ یونس)

۹۲- ولی امروز بدنت را (از آب) نجات می‌دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی، و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۷۷

... در اینکه منظور از بدن در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، اکثر آنها معتقدند منظور همان جسم بی جان فرعون است، چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی‌افتاد بسیاری باور نمی‌کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد، و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه‌های دروغین در باره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند.

جالب اینکه بدن در لغت - آن چنان که راغب در مفردات گفته - به معنی جسد عظیم است و این می‌رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پر زرق و برق افسانه‌ای هستند، اندامی درشت و چاق و چله داشت!

ولی بعضی دیگر گفته‌اند که یکی از معانی "بدن" زره است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۷۸

فرستاد تا بوسیله آن شناخته شود و هیچگونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله "ننجیک" چنین استفاده نموده‌اند که خداوند دستور داد امواج، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند، زیرا ماده "نحوه" به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است.

نکته دیگری که در آیه به چشم می‌خورد این است که جمله **فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ** با فاء تفریع، آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در جنگال مرگ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تاثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان! هم اکنون در موزه‌های "مصر" و "بریتانیا" یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیایی باقی مانده است، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آنها است که بعداً آن را به صورت مومیایی حفظ کرده‌اند یا نه؟ دلیلی در دست نداریم، ولی تعبیر **"لِمَنْ خُلِّفَكَ"** ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان اینها است، تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می‌شود (دقت کنید).

و در پایان آیه می‌فرماید: اما با اینهمه آیات و نشانه‌های قدرت خدا و با اینهمه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است، "بسیاری از مردم از آیات و نشانه‌های ما غافلند" (**وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ**)...

۱۵۸- فلسفه توکل چیست؟ آیا توکل به خدا باعث رکود و عدم تلاش و کوشش انسان نمی شود؟

وَمَا لَنَا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (آیه ۱۲ ابراهیم)

۱۲- چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه ما را به راههای (سعادت) مان رهبری کرده، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از انجام رسالت خویش برنمی داریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۹۵

... حقیقت توکل و فلسفه آن

"توکل" در اصل از ماده "وکالت" به معنی انتخاب وکیل کردن است، و این را می دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حد اقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی، امانت، قدرت، و دلسوزی.

این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب یک وکیل مدافع در کارها در جایی است که انسان شخصا قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می کند و با کمک او به حل مشکل خویش می پردازد.

بنا بر این توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنیها و سرسختیهای مخالفان و پیچیدگیها و احیاناً بن بستهایی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جایی که توانایی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانایی بر انجام کاری دارد باز مؤثر اصلی را خدا

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۹۶

بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرتها و نیروها او است.

نقطه مقابل "توکل بر خدا" تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت اتکایی زیستن، و وابسته به دیگری بودن، و از خود استقلال نداشتن است، دانشمندان اخلاق می گویند: توکل ثمره مستقیم

توحید افعالی خدا است، زیرا همانطور که گفتیم از نظر یک موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش، و هر پدیده‌ای که در جهان صورت می‌گیرد بالآخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط می‌یابد، بنا بر این یک موحد همه قدرتها و پیروزیها را از او می‌داند.

فلسفه توکل

با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می‌شود که:

اولاً: توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانایی، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان " احد " ضربه سختی خوردند، و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه نهایی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤمنان رسید، قرآن می‌گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند بلکه با تکیه بر " توکل " و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آنها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد (آل عمران آیه ۱۷۳).

نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم می‌خورد، از جمله در آیه ۱۲۲ آل عمران قرآن می‌گوید: " توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت ".

و در آیه ۱۲ سوره ابراهیم " توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر جملات

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۹۷

و صدمات دشمن ذکر شده است ".

و در آیه ۱۵۹ آل عمران " برای انجام کارهای مهم، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ، و بعد توکل بر خدا داده شده است ".

حتی قرآن می‌گوید: در برابر وسوسه‌های شیطانی " تنها کسانی می‌توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند " إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (نحل ۹۹).

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بی‌پایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است.

اگر مفهوم توکل به گوشه‌ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که درباره مجاهدان و مانند آنها پیاده شود.

و اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است، سخت در اشتباهند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یک نوع شرک محسوب می‌شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود. (دقت کنید).

چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با اینکه شخص پیامبر اسلام ص که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچگونه فرصت، نقشه صحیح، تاکتیک مثبت، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمی‌نمود اینها همه ثابت می‌کند که توکل، آن مفهوم منفی را ندارد.

" ثانیاً: توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۹۸

است نجات می‌دهد و باو آزادی و اعتماد به نفس می‌بخشد.

" توکل " با " قناعت " ریشه‌های مشترکی دارد، و طبعاً فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در اینجا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می‌آوریم:

امام صادق ع می‌گوید "

ان الغناء و العز يجولان فاذا ظفرا بموضع التوكل اوطنا " بی‌نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن می‌گزینند."

در این حدیث وطن اصلی بی‌نیازی و عزت "توکل" معرفی شده است.

از پیامبر اسلام ص نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل، پرسیدم توکل چیست؟ گفت "

العلم بان المخلوق لا يضر و لا ينفع، و لا يعطى و لا يمنع، و استعمال الياس من الخلق فاذا كان العبد كذلك لم يعمل لاحد سوى الله و لم يطمع فى احد سوى الله فهذا هو التوكل " آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می‌رساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن، هنگامی که بنده‌ای چنین شد جز برای خدا کار نمی‌کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است."

کسی از امام علی بن موسی الرضا ع پرسید: "ما حد التوكل؟ فقال ان لا تخاف مع الله احدا " حد توکل چیست؟ فرمود اینکه با اتکای به خدا از هیچکس نترسی!".

۱۵۹- سرای آخرت و پاداش های آن برای چه کسانی است؟

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (آیه ۸۳ قصص)

۸۳- (آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

۱۶۰- ستمکارترین مردم چه کسی است؟

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ (آیه ۲۲ سجده)

۲۲- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن اعراض کرده، مسلماً ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (آیه ۲۱ انعام)

۲۱- چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته (و شریک برای او قائل شده است) یا آیات او را تکذیب نموده، مسلماً ظالمان روی رستگاری نخواهند دید.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۸۴

...در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است، و جمله دوم اشاره به انکار نبوت، و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی‌شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می‌کند، این کار از سه جهت ظلم محسوب می‌شود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است.

مسلماً هیچ ستمگری- مخصوصاً چنین ستمگرانی که ستم آنها همه جانبه است- روی سعادت و رستگاری نخواهند دید (إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ).

البته در آیه فوق صریحاً کلمه "شرک" ذکر نشده ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسئله شرک صحبت می‌کند روشن می‌شود که منظور از کلمه "افتراء" در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است.

قابل توجه اینکه: در ۱۵ مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستمکارترین مردم معرفی شده‌اند که همه با جمله استفهامیه "و من اظلم" یا "فمن اظلم" (چه کسی ستمکارتر است) شروع شده است، گرچه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می‌گویند، یعنی ناظر به اصل توحید است، ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر می‌باشد مانند "وَمَنْ أَظْلَمُ

مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ"" چه کسی ستمکارتر است از آنهایی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند؟" (بقره- ۱۱۴).

و در مورد دیگر می‌خوانیم: "وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ!":

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۸۵

"چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت می‌کنند؟" (بقره- ۱۴۰) در اینجا این سؤال پیش می‌آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟ در صورتی که "ظالم‌ترین" تنها بر یک طائفه از آنها صدق می‌کند.

در پاسخ می‌توان گفت: همه این امور در حقیقت از یک جا ریشه می‌گیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است، و همچنین کتمان شهادت که ظاهراً منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر می‌شود از چهره‌های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است.

...

۱۶۱- شرط رسیدن به سعادت جاوید چیست؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (آیه ۱۸ اسراء)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (آیه ۱۹ اسراء)

۱۸- آن کس که (تنها) زندگی زودگذر (دنیای مادی) را می‌طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم می‌دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که مذموم و رانده (درگاه خدا) است.

۱۹- و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۵

بنا بر این برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است:

۱- اراده انسان آن هم اراده‌ای که تعلق به حیات ابدی گیرد، و به لذات زودگذر و نعمتهای ناپایدار و هدفهای صرفاً مادی تعلق نگیرد، همتی والا و روحیه‌ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هر گونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد.

۲- این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وادارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این به کار بندد (توجه داشته باشید که کلمه "سعیها" که به عنوان تاکید ذکر شده نشان می‌دهد او آخرین، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می‌دهد و چیزی فروگذار نمی‌کند).

۳- همه اینها توأم با "ایمان" باشد، ایمانی ثابت و استوار، چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می‌رسد که از انگیزه صحیحی، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی‌تواند باشد.

درست است که سعی و تلاش برای آخرت بدون ایمان نخواهد بود و بنا بر این مفهوم ایمان در آن نهفته شده است، ولی از آنجا که ایمان یک اصل اساسی و پایه اصلی در این راه است به آن مقدار از دلالت التزامی قناعت نکرده و با صراحت ایمان را به عنوان یک شرط بازگو می‌کند.

قابل توجه اینکه در مورد دنیا پرستان می‌گوید: "جهنم را برای آنها قرار می‌دهیم"، ولی در مورد عاشقان آخرت می‌گوید: "سعی و تلاش آنها مشکور خواهد بود" یعنی مورد تشکر و قدردانی پروردگار.

این تعبیر از این که بگوید پاداششان بهشت است بسیار جامعتر و والاتر است، چرا که تشکر و قدردانی هر کس به اندازه شخصیت و سعه وجودی او است، نه به اندازه عملی که انجام گرفته است، و روی این حساب تشکر و قدردانی خدا

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۶۶

متناسب با ذات بی پایان او است انواع نعمتهای مادی و معنوی و هر آنچه در تصور ما بگنجد و نگنجد در آن جمع است.

گر چه بعضی از مفسران، "مشکور" را به معنی "اجر مضاعف" و یا به معنی "قبولی عمل" گرفته‌اند، ولی روشن است که "مشکور" معنی وسیعتری از همه اینها دارد. ...

۱۶۲- فلسفه قصاص چیست و آیا این حکم در اسلام حکمی ظالمانه و خشن نیست؟

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (آیه ۱۷۹ بقره)

۱۷۹- و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۰۷

... قصاص و عفو یک مجموعه عادلانه

اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مساله خون بی گناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است، نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می نماید، چرا که دومی مایه جرئت است و اولی عامل خشونت و انتقام جویی.

فرض کنید قاتل و مقتول با هم برادر و یا سابقه دوستی و پیوند اجتماعی داشته باشند، در اینصورت اجبار کردن به قصاص داغ تازه ای بر اولیای مقتول می گذارد، و مخصوصا در مورد افرادی که سرشار از عواطف انسانی باشند اجبار کردن بر قصاص خود زجر و شکنجه دیگری برای آنها محسوب می شود، در حالی که محدود ساختن حکم به روش عفو و دیه نیز افراد جنایتکار را جری تر می کند.

لذا حکم اصلی را قصاص قرار داده، و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است.

به عبارت روشنتر اولیاء مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجراء کنند:

۱- قصاص کردن.

۲- عفو کردن بدون گرفتن خونبها.

۳- عفو کردن با گرفتن خونبها (البته در اینصورت موافقت قاتل نیز شرط است).

آیا قصاص بر خلاف عقل و عواطف انسانی است؟

گروهی که بدون تأمل، بعضی از مسائل جزائی اسلام را مورد انتقاد قرار

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۰۸

داده‌اند به خصوص در باره مساله قصاص سر و صدا راه انداخته می‌گویند:

۱- جنایتی که قاتل مرتکب شده بیش از این نیست که انسانی را از بین برده است، ولی شما به هنگام قصاص همین عمل را تکرار می‌کنید!

۲- قصاص جز انتقام‌جویی و قساوت نیست، این صفت ناپسند را باید با تربیت صحیح از میان مردم برداشت، در حالی که طرفداران قصاص هر روز به این صفت ناپسند انتقام‌جویی روح تازه‌ای می‌دمند!

۳- آدمکشی گناهی نیست که از اشخاص عادی یا سالم سرزند، حتما قاتل از نظر روانی مبتلا به بیماری است، و باید معالجه شود، و قصاص دواي چنین بیمارانی نمی‌تواند باشد.

۴- مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند، بنا بر این قانونی که در هزار و چهارصد سال پیش از این پیاده می‌شده نباید در اجتماع امروز عملی شود!

۵- آیا بهتر نیست به جای قصاص، قاتلان را زندانی کنیم و با کار اجباری از وجود آنها به نفع اجتماع استفاده نمائیم با این عمل هم اجتماع از شر آنان محفوظ می‌ماند، و هم از وجود آنها حتی المقدور استفاده می‌شود.

اینها خلاصه اعتراضاتی است که پیرامون مساله قصاص مطرح می‌شود.

پاسخ

دقت در آیات قصاص در قرآن مجید جواب این اشکالات را روشن می‌سازد (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ).

زیرا از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است، و چون در اینگونه موارد مساله قصاص ضامن حیات و ادامه

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۰۹

بقا می‌باشد شاید از این رو قصاص به عنوان غریزه در نهاد انسان گذارده شده است.

نظام طب، کشاورزی، دامداری همه و همه روی این اصل عقلی (حذف موجود خطرناک و مزاحم) بنا شده زیرا می‌بینیم به خاطر حفظ بدن، عضو فاسد را قطع می‌کنند، و یا به خاطر نمو گیاه شاخه‌های مضر و مزاحم را می‌برند، کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگری می‌دانند تنها دید انفرادی

دارند، اگر صلاح اجتماع را در نظر بگیرند و بدانند اجرای قصاص چه نقشی در حفاظت و تربیت سایر افراد دارد در گفتار خود تجدید نظر می‌کنند، از بین بردن این افراد خونریز در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو و شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد، و ناگفته پیدا است که تا کنون هیچکس به قطع شاخه‌ها و عضوهای فاسد و مضر اعتراض نکرده است، این در مورد ایراد اول.

در مورد ایراد دوم باید توجه داشت که اصولاً تشریع قصاص هیچگونه ارتباطی با مساله انتقام‌جویی ندارد، زیرا انتقام به معنی فرونشاندن آتش غضب به خاطر یک مساله شخصی است، در حالی که قصاص به منظور پیشگیری از تکرار ظلم و ستم بر اجتماع است و هدف آن عدالتخواهی و حمایت از سایر افراد بی‌گناه می‌باشد.

در مورد ایراد سوم که قاتل حتماً مبتلا به مرض روانی است و از اشخاص عادی ممکن نیست چنین جنایتی سر بزند، باید گفت: در بعضی موارد این سخن صحیح است و اسلام هم در چنین صورتهایی برای قاتل دیوانه یا مثل آن حکم قصاص نیاورده است، اما نمی‌توان مریض بودن قاتل را به عنوان یک قانون و راه عذر عرضه داشت، زیرا فساد که این طرح به بار می‌آورد و جراتی که به جنایتکاران اجتماع می‌دهد برای هیچکس قابل تردید نیست، و اگر استدلال در مورد قاتل صحیح باشد در مورد تمام متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی می‌کنند نیز باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز بدیگران

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۱۰

تجاوز نمی‌کند،

و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت، و همه متعديان و متجاوزان را به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه کرد.

اما اینکه: رشد اجتماع قانون قصاص را نمی‌پذیرد و قصاص تنها در اجتماعات قدیم نقشی داشته اما الان قصاص را حکمی خلاف و جدان می‌دانند که باید حذف شود پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه:

ادعای مزبور در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بی‌ارزشی است، و به خیالبافی شبیه‌تر است، و به فرض که چنین دنیایی به وجود آمد،

اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است، مسلما در چنان محیطی خود مردم ترجیح خواهند داد که قاتل را عفو کنند، اما در دنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه‌های گوناگون قطعا از گذشته بیشتر و وحشیانه‌تر است حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد.

و در مورد ایراد پنجم باید توجه داشت که هدف از قصاص همانطور که قرآن تصریح می‌کند حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است، مسلما زندان نمی‌تواند اثر قابل توجهی داشته باشد (آنهم زندانهای کنونی که وضع آن از بسیاری از منازل جنایتکاران بهتر است) و به همین دلیل در کشورهای که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته، به خصوص اگر حکم زندانی افراد- طبق معمول- در معرض بخشودگی باشد که در اینصورت جنایتکاران با فکری آسوده‌تر و خیالی راحت‌تر دست به جنایت می‌زنند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۱۱

آیا خون مرد رنگین‌تر است؟

ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید "مرد" بخاطر قتل "زن" مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگین‌تر است؟ چرا مرد جنایتکار بخاطر کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسانهایی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می‌دهند قصاص نشود؟! در پاسخ باید گفت: مفهوم آیه این نیست که مردم نباید در برابر زن قصاص شود بلکه همانطور که در فقه اسلام مشروحا بیان شده اولیای زن مقتولی می‌توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.

به عبارت دیگر: منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه، کشتن او جایز است.

و لازم به توضیح نیست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص نه بخاطر این است که زن از مرتبه انسانیت دورتر است و یا خون او کمرنگ‌تر از خون مرد است، این توهمی است کاملا بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر "خونبها" ریشه این توهم شده است، پرداخت نصف دیه تنها بخاطر جبران خسارتی است که از قصاص گرفتن از مرد متوجه خانواده او می‌شود (دقت کنید).

توضیح اینکه: مردان غالباً در خانواده عضو مؤثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و با فعالیتهای اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند، بنا بر این تفاوت میان از بین رفتن "مرد" و "زن" از نظر اقتصادی و جنبه‌های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بی‌دلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی‌گناه او وارد می‌شود، لذا اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد رعایت حقوق همه افراد را کرده و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی، که به یک خانواده می‌خورد جلوگیری نموده است اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که به بهانه

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۱۲

لفظ "تساوی" حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال گردد.

البته ممکن است زنانی برای خانواده خود، نان‌آورتر از مردان باشند، ولی می‌دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی‌زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید (دقت کنید).

۴- نکته دیگری که در آیه جلب توجه می‌کند و از لفظ "من اخیه" استفاده می‌شود این است که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می‌داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق باز برقرار است، لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می‌کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می‌کند، و این عجیب و جالب است.

البته این در مورد کسانی است که بر اثر هیجان احساسات و خشم و مانند آن دست به چنین گناه عظیمی زده‌اند و از کار خود نیز پشیمانند، اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می‌کنند و از آن ندامت و پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت!

۱۶۳- شرط قبولی توبه چیست؟ آیا توبه مرتد پذیرفته می شود؟

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۱۱۹ نحل)

۱۱۹- اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده‌اند سپس توبه کردند و در مقام جبران بر آمدند، پروردگار تو بعد از آن آمرزنده و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۴۵

... قابل توجه اینکه اولاً علت ارتکاب گناه را "جهالت" می‌شمرد، چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و اینگونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می‌گردند، نه آنها که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجابت و مانند آن راه غلط را می‌پیمایند.

ثانیاً: مساله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه روی اثر عملی آن تاکید کرده، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله "استغفر الله" می‌توان جبران کرد. نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمتهایی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمت شود.

توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان.

تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۴۴۶

ثالثاً: به قدری روی این مساله تاکید دارد که مجدداً با جمله "إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ" تاکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است.

به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه "ثم" سپس "مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ" و سرانجام با کلمه "مِنْ بَعْدِهَا" تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می‌کنند و می‌گویند ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم این فکر نادرست را از سر به در کنند.

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن نَّابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى (آیه ۸۲ طه)

۸۲- من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می‌آمزم.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۲۶۳

با توجه به اینکه "غفار" صیغه مبالغه است نشان می‌دهد که خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می‌دهد.

قابل توجه اینکه نخستین شرط توبه بازگشت از گناه است، و بعد از آنکه صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آنست که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

و در مرحله سوم باید شکوفه‌های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می‌گوید، شرط چهارمی تحت عنوان "ثُمَّ اهْتَدَى" اضافه شده است.

در معنی این جمله، مفسران بحثهای فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر، جالبتر به نظر می‌رسد.

نخست اینکه اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است، یعنی توبه گذشته را می‌شوید و باعث نجات می‌شود، مشروط بر اینکه بار دیگر شخص توبه‌کار در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه‌های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند.

دیگر اینکه: این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آن گاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی ع، و در زمان دیگر پیامبر اسلام ص و در یک روز امیر مؤمنان علی ع و امروز حضرت مهدی (س) می‌باشد.

چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می‌باشد.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر ع چنین نقل می‌کند که فرمود:

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۲۶۴

" منظور از جمله " ثُمَّ اهْتَدَى " هدایت به ولایت ما اهل بیت است " سپس اضافه کرد:

فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ عَمَرَهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِءْ بِوَلَايَتِنَا لَأَكْبَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ:

" به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند."

این روایت را محدث معروف اهل تسنن " حاکم ابو القاسم حسکانی " نیز نقل کرده است.

روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین ع و امام صادق ع و از شخص پیامبر ص نقل شده است.

برای اینکه بدانیم ترک این اصل تا چه حد مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم، که چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی و جانشینش هارون گرفتار گوساله‌پرستی و شرک و کفر شدند.

و از اینجا روشن می‌شود اینکه آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره‌ای از این روایات گفته است: وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی‌اساسی است.

چرا که اولاً بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است و ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت ع نیست، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام ص ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت ولایت آنها.

این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آیه ۸۹ آل عمران)

۸۹- مگر کسانی که پس از آن، توبه کنند و اصلاح نمایند، (و در مقام جبران گناهان گذشته بر آیند، که توبه آنها پذیرفته خواهد شد)، زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۶۵۰

... این آیه مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن پس از طرح مساله توبه با جمله " و اصلحوا" این حقیقت را می فهماند که توبه تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده نیست. بلکه شرط قبولی توبه آن است که با اعمال نیک خود در آینده اعمال زشت پیشین را جبران کند و لذا در بعضی از آیات قرآن بعد از ذکر توبه اشاره به ایمان و عمل صالح شده است مانند آیه فوق و آیه ۶۰ سوره مریم می فرماید: إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا: " مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد" در غیر این صورت توبه یک توبه کامل نیست.

بلکه از این تعبیر استفاده می شود که گناه نقصی در ایمان انسان ایجاد می کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص بر طرف گردد.

نکته: آیا توبه " مرتد " پذیرفته می شود.

" مرتد " یعنی کسی که اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته، بر دو قسم است " مرتد فطری " و " مرتد ملی " مرتد فطری به کسی گفته می شود که از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعداً از آن برگشته است ولی مرتد ملی به کسی گفته می شود که از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۶۵۱

توبه مرتد ملی پذیرفته می‌شود و در حقیقت مجازات او خفیف است زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد "مرتد فطری" حکم از این شدیدتر و سخت‌تر است گرچه توبه او در واقع و در پیشگاه خداوند پذیرفته می‌شود ولی اگر وضع او در دادگاه اسلام ثابت شود محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می‌رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی‌تواند جلو این احکام شدید را بگیرد! ولی همانطور که گفتیم این سختگیری تنها در مورد مرتد فطری آن هم در صورتی است که مرد باشد.

ممکن است کسانی از این سختگیری تعجب کنند و آن را یک نوع خشونت شدید غیر قابل انعطاف بدانند که با روح اسلام سازگار نیست.

ولی در حقیقت این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند استعفا دهند به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آنها باز خواهد شد و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد، بنا بر این حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است.

از این گذشته کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیینهای دیگری برود معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، و بنا بر این درخور مجازاتهای سنگین است و اگر می‌بینیم این حکم در باره زنان خفیف‌تر است به خاطر این است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می‌یابد.

۱۶۴- فلسفه تحریم زنا چیست و برای اینکه انسان از این گناه مصون باشد چه باید کرد؟

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا (آیه ۳۲ اسراء)

۳۲- و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بدراهی است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۰۲

... در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده.

الف- نمی‌گویید زنا نکنید، بلکه می‌گویید به این عمل شرم‌آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تاکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می‌کند، چشم‌چرانی یکی از مقدمات آن است، برهنگی و بی حجابی مقدمه دیگر، کتابهای بدآموز و "فیلمهای آلوده" و "نشریات فاسد" و "کانونهای فساد" هر یک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود.

همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه‌انگیز دیگری است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۰۳

بالآخره ترک ازدواج برای جوانان، و سختگیریهایی بی دلیل طرفین در این زمینه، همه از عوامل "قرب به زنا" است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آنها را نهی می‌کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است.

ب- جمله "إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً" که مشتمل بر سه تاکید است (ان و استفاده از فعل ماضی و تعبیر به فاحشه) عظمت این گناه آشکار را آشکارتر می‌کند.

ج- جمله "سَاءَ سَبِيلًا" (راه زنا بد راهی است) بیانگر این واقعیت است که این عمل راهی به مفاسد دیگر در جامعه می‌گشاید.

فلسفه تحریم زنا

۱- پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده، و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌گردد، و پایه‌های محبتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است می‌گذارد.

خلاصه، در جامعه‌ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می‌گردد.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که چنانچه زنا در کل جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن.

از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین کننده‌ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می‌شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملا حیوانی توأم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می‌گردد.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۰۴

۲- این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشهای فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است، داستانهایی را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله‌های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته‌اند به خوبی بیانگر این واقعیت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می‌دهد.

۳- تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماریها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده‌اند باز آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می‌دهند.

۴- این عمل غالبا سبب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌گردد، چرا که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری اینگونه فرزندان نیستند، و اصولا وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می‌باشد، لذا همیشه سعی می‌کنند آنها را از میان ببرند.

و این فرضیه کاملاً موهوم که می‌توان اینگونه فرزندان را در مؤسساتی زیر نظر دولتها جمع‌آوری کرد شکستش در عمل روشن شده، و ثابت گردیده که پرورش فرزندان بی پدر و مادر به این صورت چقدر مشکلات دارد، و تازه محصول بسیار نامرغوبی است، فرزندان سنگدل: جنایتکار بی شخصیت و فاقد همه چیز!

۵- نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مساله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری، و تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنان هیچیک از اینها امکان پذیر نیست.

امام علی بن ابی طالب ع در حدیثی می‌گوید: از پیامبر شنیدم چنین می‌فرمود:

فی الزنا ست خصال: ثلث فی الدنيا و ثلث فی الآخرة: فاما اللواتی فی الدنيا فیذهب بنور الوجه، و یقطع الرزق، و یسرع

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۰۵

الفناء. و اما اللواتی فی الآخرة فغضب الرب و سوء الحساب و الدخول فی النار - او الخلود فی النار:-

"در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا و سه قسمت آن در آخرت است.

اما آنها که در دنیا است یکی این است که صفا و نورانیت را از انسان می‌گیرد روزی را قطع می‌کند، و تسریع در نابودی انسانها می‌کند.

و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار، سختی حساب و دخول - یا خلود- در آتش دوزخ است..."

۱۶۵- آیا برای تقرب به خداوند نیاز به وسیله است و اگر نیاز هست آن وسیله چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آیه ۳۵ مائده)

۳۵- ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۶۴

... موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که در باره انتخاب "وسیله" در این آیه به افراد با ایمان داده شده است.

"وسیله" در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود می‌باشد.

بنا بر این وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود شامل می‌گردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم ص و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاقهای پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر می‌باشد. همانطور که علی ع در "نهج البلاغه" فرموده است:

"ان افضل ما توسل به المتوسلون الى الله سبحانه و تعالى الايمان به و برسوله و الجهاد في سبيله فانه ذروة الاسلام، و كلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلاة فانها الملة، و ايتاء الزكاة فانها فريضة واجبة و صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب و حج البيت و اعتماؤه فانها ينفيان الفقر و يرحضان الذنب، و صلة الرحم فانها مثرة في المال و منساة في الاجل، و صدقة السر فانها تكفر الخطيئة و صدقة العلانية فانها تدفع ميتة السوء و صنائع المعروف فانها تقى مصارع الهوان.

". یعنی: "بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قله کوهسار اسلام است، و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است، و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است، و زکاء که فريضة واجبه است، و روزه ماه

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۶۵

رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و گناهان را می‌شوید، و صلّه رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند، انفاقهای پنهانی که جبران گناهان می‌نماید و انفاق آشکار که مرگهای ناگوار و بد را دور می‌سازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد.

و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد جزء این مفهوم وسیع است.

و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده‌اند در حقیقت هیچگونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همانطور که گفتیم "وسیله" در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب می‌گردد.

لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلاً تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب آنها (که خود یک نوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند این معنی نه بوی شرک می‌دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می‌باشد. (دقت کنید)

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۶۶

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده میشود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیه ۶۴ سوره نساء می‌خوانیم:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا:

" اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می‌آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش می‌کردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می‌کردی، خدا را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتند."

و نیز در آیه ۹۷ سوره یوسف می‌خوانیم که: برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت.

در آیه ۱۱۴ سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را در باره دیگران تایید می‌کند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است.

روایات اسلامی و توسل

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم، نیز به خوبی استفاده می‌شود که توسل به آن معنی که در بالا گفتیم هیچگونه اشکالی ندارد، بلکه کار خوبی محسوب می‌شود، این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه به چند قسمت از آنها که در کتب

معروف اهل تسنن می‌باشد اشاره می‌کنیم:

۱- در کتاب "وفاء الوفاء" تالیف دانشمند معروف سنی "سمهودی" چنین می‌خوانیم که: مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر ص و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش، هم در عالم برزخ، و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام ص از عمر بن خطاب نقل کرده که: آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

" یا رب اسئلك بحق محمد لما غفرت لی " .

" خداوندا به حق محمد ص از تو تقاضا می‌کنم که مرا ببخشی " .

سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله "نسائی" و "ترمذی" دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است: "مرد نابینایی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد، پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند:

" اللهم انی اسئلك و اتوجه اليك بنبيك محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بك الی ربی فی حاجتی لتقضى لی اللهم شفعه فی " .

" خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت پیامبر رحمت تقاضا می‌کنم و به تو روی می‌آورم ای محمد! بوسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می‌شوم خداوندا او را شفیع من ساز " .

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۶۸

سپس در مورد جواز توسل به پیامبر ص بعد از وفات چنین نقل می‌کند که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر ص آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد.

اللهم انی اسئلك و اتوجه اليك بنبينا محمد ص نبی الرحمة، یا محمد انی توجهت بك الی ربك ان تقضى حاجتی " .

" خداوندا من از تو تقاضا می‌کنم و بوسیله پیامبر ما محمد ص پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می‌شوم، ای محمد من بوسیله تو متوجه پروردگار تو می‌شوم تا مشکلم حل شود " .

بعدا اضافه می‌کند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد.

۲- نویسنده کتاب " التوصل الی حقیقة التوسل " که در موضوع توسل بسیار سختگیر است ۲۶ حدیث از کتب و منابع مختلف نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است، اگر چه نامبرده سعی دارد که در اسناد این احادیث خدشه وارد کند، ولی واضح است که روایات هنگامی که فراوان باشند و به حد تواتر برسند جایی برای خدشه در سند حدیث باقی نمی‌ماند و روایاتی که در زمینه توسل در منابع اسلامی وارد شده است ما فوق حد تواتر است و از جمله روایاتی که نقل می‌کند این است که:

" ابن حجر مکی " در کتاب " صواعق " از " امام شافعی " پیشوای معروف اهل تسنن نقل می‌کند که به اهل بیت پیامبر توسل می‌جست و چنین می‌گفت:

آل النبی ذریعتی و هم الیه و سیلتی

ارجو بهم اعطی غذا بید الیمین صحیفتی

" خاندان پیامبر وسیله مانند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می‌باشند "" امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت نامه عمل من به دست راست

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۶۹

من سپرده شود."

و نیز از "بیهقی" نقل می‌کند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد بلال به همراهی عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت:

" یا رسول الله استسق لامتك ... فانهم قد هلكوا .."

" ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه ... که ممکن است هلاک شوند."

حتی از ابن حجر در کتاب "الخیرات الحسان" نقل می‌کند که "امام شافعی" در ایامی که در بغداد بود به زیارت ابو حنیفه می‌رفت و در حاجاتش به او متوسل می‌شد! و نیز در صحیح "دارمی" از "ابی الجوزاء" نقل می‌کند که سالی در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی شکایت به "عایشه" بردند، او سفارش کرد که بر فراز قبر پیامبر روزه‌ای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد!

در تفسیر "آلوسی" قسمتهای زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری در باره احادیث فوق در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می‌گوید:

" بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر ص نمی‌بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او، و بعد از بحث نسبتاً مشروحی در این زمینه، اضافه می‌کند "توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط اینکه او حقیقتاً در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد."

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۰

و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.

چند یادآوری لازم

در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

۱- همانطور که گفتیم منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود، و این در حقیقت توجه به خدا است، زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که فرستاده او بوده و در راه او گام بر داشته و ما تعجب می‌کنیم از کسانی که این گونه توسل را یک نوع شرک می‌پندارند در حالی که شرک این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل به هیچوجه شباهتی با شرک ندارد.

۲- بعضی اصرار دارند که میان حیات و وفات پیامبر و امامان فرق بگذارند، در حالی که گذشته از روایات فوق که بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است، از نظر یک مسلمان، پیامبران و صلحاء بعد از مرگ "حیات برزخی" دارند، حیاتی وسیعتر از عالم دنیا همانطور که قرآن در باره شهداء به آن تصریح کرده است و می‌گوید آنها را مردگان فرض نکنید زندگانشانند «سوره آل عمران- آیه ۱۶۹»

۳- بعضی نیز اصرار دارند که میان تقاضای دعاء از پیامبر، و بیان سوگند دادن خدا به مقام او، فرق بگذارند، تقاضای دعا را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند در حالی که هیچگونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی‌شود.

۴- بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن مخصوصاً "وهاپها"

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۳۷۱

با لجاجت خاصی کوشش دارند تمام احادیثی که در زمینه توسل وارد شده است تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی اساس آنها را به دست فراموشی بسپارند، آنها در این زمینه چنان بحث می‌کنند که هر ناظر بی‌طرفی احساس می‌کند که قبلاً عقیده‌ای برای خود انتخاب کرده، سپس می‌خواهند عقیده خود را به روایات اسلامی "تحمیل" کنند، و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند، در حالی که یک محقق هرگز نمی‌تواند چنین بحثهای غیر منطقی و تعصب آمیزی را بپذیرد.

۵- همانطور که گفتیم روایات توسل به حد تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی‌نیاز می‌سازد، علاوه بر این در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال جایی برای خرده‌گیری در پاره‌ای از اسناد آنها باقی نمی‌ماند.

۶- از آنچه گفتیم روشن می‌شود که روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و می‌گوید: پیغمبر به مردم می‌فرمود: از خداوند برای من "وسیله" بخواهید و یا آنچه در کافی از علی ع نقل شده که وسیله بالاترین مقامی است که در بهشت قرار دارد، با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچگونه منافاتی ندارد

زیرا همانطور که مکرر اشاره کردیم " وسیله " هر گونه تقرب به پروردگار را شامل می‌شود و تقرب پیامبر به خدا و بالاترین درجه‌ای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداقهای آن است.

۱۶۶- فلسفه حجاب چیست و حجاب زنان باید چگونه باشد؟

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِلزَّوْجِكِ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (آیه ۵۹ احزاب)

۵۹- ای پیامبر! به همسران و دختران و زنان مؤمنان بگو جلبابها (روسی‌های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تا کنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده) خداوند همواره غفور و رحیم است.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آیه ۳۱ نور)

۳۱- و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس‌آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسی‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم گیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پای‌های خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان تا رستگار شوید.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۳

... مساله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره‌کشی از طریق سمع و بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟! اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می‌شود، در حالی که غربیها و غرب‌زده‌های هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می‌گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذت‌گیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می‌باشد که جمله "ذَلِكْ اُزْكِ لَهِمْ" در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱- برهنگی زنان که طبعا پیامدهایی همچون آرایش و عشوهرگری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصا جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می‌دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی می‌گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می‌تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی‌گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۴

مخصوصا توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه‌دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده، تا آنجا که گفته‌اند "هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی‌کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است"! آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله‌ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه‌ای است؟

اسلام می‌خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوش پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه‌های حجاب است.

۲- آمارهای قطعی و مستند نشان می‌دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که "هر چه دیده بیند دل کند یاد" و هر

چه "دل" در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می‌رود، و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می‌بندد و با دیگری وداع می‌گوید.

در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می‌شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در "بازار آزاد برهنگی" که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی (لا اقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده‌اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی‌تواند داشته باشد و خانواده‌ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می‌شوند و کودکان بی‌سرپرست می‌مانند.

۳- گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع، از دردناکترین پیامدهای بی‌حجابی است که فکر می‌کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن مخصوصاً در جوامع غربی کاملاً نمایان است، آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۵

نمی‌گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرأ بی‌حجابی است، نمی‌گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست، بلکه می‌گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مساله برهنگی و بی‌حجابی محسوب می‌شود.

و با توجه به اینکه "فحشاء" و از آن بدتر "فرزندان نامشروع" سرچشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مساله روشن‌تر می‌شود.

هنگامی که می‌شنویم در انگلستان، در هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می‌آید، و هنگامی که می‌شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده‌اند - نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی - بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده‌اند، به گونه‌ای که در بسیاری از پرونده‌های جنایی پای آنها در میان است، به اهمیت این مساله کاملاً پی می‌بریم، و می‌دانیم که مساله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه‌های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است، بنا بر این هر چیز که

دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده‌تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه‌ها محسوب می‌شود، و پی‌آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده، مدرسی که در آن دختر و پسر با هم درس می‌خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می‌کنند و بی‌بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است، کم‌کاری، عقب افتادگی، و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.

۴- مساله "ابتذال زن" و "سقوط شخصیت او" در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون‌تر

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۶

از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیت و وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه‌ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک، یا یک کالای بی ارزش سقوط می‌کند، و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می‌شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمایش می‌شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله‌ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان‌نماهای دیو صفت! در چنین جامعه‌ای چگونه یک زن می‌تواند با ویژگیهای اخلاقی، علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والایی گردد؟! براستی درد آور است که در کشورهای غربی، و غرب زده، و در کشور ما قبل از انقلاب اسلامی، بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی‌بند و باری بود که به نام "هنرمند و هنر پیشه"، معروف شده بودند، و هر جا قدم می‌نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می‌شکستند و قدمشان را خیر مقدم می‌دانستند! شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتذال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت، حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه‌های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامی ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه‌های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

خرده‌گیریهای مخالفان حجاب

در اینجا می‌رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می‌کنند که باید

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۷

به طور فشرده بررسی شود:

۱- مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مساله حجاب ذکر می‌کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می‌گردد، و طبعاً آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می‌راند، مخصوصاً در دوران شکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره‌گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است!، به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می‌آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می‌شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده‌اند.

زیرا:

اولاً: چه کسی گفته است که حجاب اسلامی زن را منزوی می‌کند، و از صحنه اجتماع دور می‌سازد؟ اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست، زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می‌بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره‌ها، در کارگاهها، در راهپیماییها و تظاهرات سیاسی، در رادیو و تلویزیون، در بیمارستانها و مراکز بهداشتی، مخصوصاً و در مراقبت‌های پزشکی برای مجروحین جنگی، در فرهنگ و دانشگاه، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از "امکان" چنین وضعی می‌گفتیم امروز در برابر "وقوع" آن قرار گرفته‌ایم، و فلاسفه گفته‌اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۸

ثانیا: از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست؟

آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی‌کنند از نقش خانواده و تربیت، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی‌خبرند، آنها گمان می‌کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه‌ها و مانند آن ترک کنند، و بچه‌های خود را به شیر- خوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته‌ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می‌کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می‌آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

۲- ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه‌اش را؟! ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست، بلکه به معنی پوشش زن است، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می‌شود.

زنان کشاورز و روستایی ما، مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته‌اند، و نشان داده‌اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می‌کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

۳- ایراد دیگر اینکه آنها می‌گویند حجاب از این نظر که میان زنان

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۴۹

و مردان فاصله می‌افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می‌کند، و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله‌ورتر می‌سازد که "الانسان حریص علی ما منع"! پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریباً در همه مراکز بدون استثناء حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می‌کردند می‌دهد.

آن روز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده‌ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی‌گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده‌ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از مچ به پائین را نیز شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حد اقل احتیاط می‌کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند نیز آن را مقید به صورتی می‌کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گر نه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تایید قول اول وجود دارد از جمله:

الف: استثناء "زینت ظاهر" در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۵۰

یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب- دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومی پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

توضیح اینکه: همانگونه که در شان نزول نیز گفته‌ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه‌ای می‌پوشیدند که دنباله آن را روی شانه‌ها و پشت سر می‌انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می‌گرفت و تنها سر و پشت گردن را می‌پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می‌ماند و بقیه پوشانده می‌شد.

ج- روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده‌ای بر مدعا است «۱» هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مساله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تاکید و تکرار می‌کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومی این نیست که جائز است دیگران عمداً نگاه کنند، بلکه در واقع این نوع تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۴۵۴

... هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد! این امر نشان می‌دهد که اسلام به

اندازه‌ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی‌دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می‌زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلمهای اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می‌دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می‌کشاند پاک و مبرا باشد.

۱۶۷- چرا شراب و قمار با توجه به اینکه در بعضی موارد برای انسان سودمند است حرام می باشد؟

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (آیه ۲۱۹ بقره)

۲۱۹- درباره شراب و قمار از تو سؤال می کنند، بگو: " در آنها گناه و زیان بزرگی است، و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد، (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است. و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از ما زاد نیازمندی خود. " این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آیه ۹۰ مائده)

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ (آیه ۹۱ مائده)

۹۰- ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و از لام (که یک نوع بخت آزمایی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

۹۱- شیطان می خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟!

۱۶۸- آیا قتل نفس عمدی موجب مجازات جاودانی است و قابل توبه بهی باشد ؟

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (آیه ۹۳ نساء)

۹۳- و هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۶۸

... در اینجا سؤالی پیش می آید که "خلود" یعنی مجازات جاودانی مخصوص کسانی است که بی ایمان از دنیا بروند در حالی که قاتل عمدی ممکن است ایمان داشته باشد و حتی پشیمان گردد و از گناه بزرگی که انجام داده جدا توبه کند و گذشته را تا آنجا که قدرت دارد جبران نماید.

در پاسخ این سؤال می توان گفت:

منظور از قتل مؤمن در آیه این است که انسانی را به خاطر ایمان داشتن بقتل برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد، روشن است که چنین قتل نشانه کفر قاتل است و لازمه آن خلود در عذاب می باشد.

حدیثی از امام صادق ع نیز به این مضمون نقل شده است .

این احتمال نیز هست که قتل افراد با ایمان و بی گناه سبب شود که انسان بی ایمان از دنیا برود و توفیق توبه نصیب او نگردد و به خاطر همین موضوع گرفتار عذاب جاویدان شود.

این هم ممکن است که منظور از خلود، در این آیه عذاب بسیار طولانی باشد، نه عذاب جاویدان.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۶۹

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود که اصولاً قتل عمد آیا قابل توبه می باشد؟! جمعی از مفسران، صریحاً پاسخ منفی به این سؤال می دهند و می گویند:

قتل نفس طبق آیه فوق اصلاً قابل توبه نیست، و در پاره ای از روایات که در ذیل آیه وارد شده است نیز اشاره به این معنی گردیده که لا توبه له.

ولی آنچه از روح تعلیمات اسلام و روایات پیشوایان بزرگ دینی و فلسفه توبه که پایه تربیت و حفظ از گناه در آینده زندگی است استفاده می‌شود این است که هیچ گناهی نیست که قابل توبه نباشد، اگر چه توبه پاره‌ای از گناهان، بسیار سخت و شرائط سنگین دارد، قرآن مجید می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (نساء - ۴۸):

" خداوند تنها گناه شرک را نمی‌بخشد اما غیر آن را برای هر کس بخواهد و صلاح ببیند خواهد بخشید" حتی سابقا ذیل همین آیه اشاره کردیم که این آیه درباره آموزش گناهان از طریق شفاعت و مانند آن سخن می‌گوید و الا گناه شرک نیز با توبه کردن و بازگشت به سوی توحید و اسلام قابل بخشش است، همانطور که بیشتر مسلمانان صدر اسلام، در آغاز مشرک بودند و سپس توبه کردند، و خداوند گناه آنها را بخشید، بنا بر این شرک تنها گناهی است که بدون توبه بخشیده نمی‌شود و اما با توبه کردن همه گناهان حتی شرک قابل بخشش است چنان که در سوره زمر آیه ۵۳ و ۵۴ می‌خوانیم:

...

إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ:

" ... خداوند همه گناهان را می‌بخشد، زیرا او بخشنده مهربان است و بازگشت به سوی خدا کنید و توبه نمائید و تسلیم فرمان او باشید".

و اینکه بعضی از مفسران گفته‌اند: آیات مربوط آموزش همه گناهان در پرتو توبه به اصطلاح از قبیل "عام" است و قابل "تخصیص" می‌باشد،

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۷۰

صحیح نیست زیرا لسان این آیات که در مقام امتنان بر گنهکاران می‌باشد و با تاکیدات مختلف همراه است قابل تخصیص نیست (به اصطلاح ابا از تخصیص دارد).

از این گذشته اگر برآستی کسی که قتل عمدی از او سرزده به کلی از آموزش خداوند مایوس گردد و برای همیشه (حتی پس از توبه موکد و جبران عمل زشت خود با اعمال نیک فراوان) در لعن و عذاب جاویدان بماند هیچگونه دلیلی ندارد که در باقیمانده عمر اطاعت فراوان خدا کند و دست از اعمال خلاف و حتی قتل نفسهای مکرر بردارد و این با روح تعلیمات انبیاء که برای تربیت بشر در هر مرحله آمده‌اند چگونه سازگار است؟! در تواریخ اسلام نیز می‌بینیم که پیغمبر اکرم ص از گنهکاران خطرناکی همچون "وحشی" قاتل حمزه بن عبد المطلب گذشت نمود و توبه او را پذیرفت و نمی‌توان

گفت که قتل نفس در حال شرک و ایمان آن قدر تفاوت دارد که در یک حال بخشوده شود و در حال دیگر به هیچوجه قابل بخشش نباشد.

اصولا همانطور که گفتیم ما هیچ گناهی بالاتر از شرک نداریم و می دانیم که این گناه نیز با توبه و پذیرش اسلام بخشوده می شود چگونه می توان باور کرد گناه قتل حتی با توبه واقعی قابل بخشش نباشد....

۱۶۹- بهترین منادیان و گویندگان چه کسانی هستند؟

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (آیه ۳۳ فصلت)

۳۳- گفتار چه کسی بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمین هستم.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۷۸

...این آیه با صراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصفند: دعوت به الله، عمل صالح، و تسلیم در برابر حق.

در حقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان، اقرار به لسان، عمل به ارکان، و ایمان به جنان (قلب) بر رکن چهارمی نیز چنگ زده‌اند و آن تبلیغ و نشر آئین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خدا است. این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهانند.

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر ص و یا

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۷۹

پیامبر، و امامانی که دعوت به سوی حق می‌کردند، و یا خصوص مؤذنها کرده‌اند، ولی پیدا است آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند فرا می‌گیرد، هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر ص است (مخصوصاً با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین و بعد از آنها تمام علماء و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه هستند، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی‌نظیر برای همه آنها که می‌توانند به آن دلگرم باشند.

و اگر گفته‌اند در این آیه مدح "بلال حبشی" مؤذن مخصوص پیامبر ص است نیز به خاطر همین است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد، و جان خود را در برابر آن سپر

ساخت، و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را
تکمیل نمود!...

۱۷۰- دلایل معاد چیست و اعتقاد به معاد چه بازتابی در زندگی انسان دارد؟ نظر قرآن درباره معاد جسمانی چیست؟

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِنْهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ (آیه ۸۱ یس)

۸۱- آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاک شده) را بیافریند؟ آری (می‌تواند) و او آفریدگار دانا است!

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (آیه ۸۲ یس)

۸۲- فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند به او می‌گوید: "موجود باش" آن نیز بلافاصله موجود می‌شود!

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (آیه ۸۳ یس)

۸۳- پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است، و (همگی) به سوی او باز می‌گردید

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۶۹

... این جمله که با "استفهام انکاری" شروع شده در حقیقت سؤالی را در برابر وجدانهای بیدار و عقلهای هشیار مطرح می‌کند که آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیب و با آن همه منظومه‌ها و کهکشانهایش نگاه نمی‌کنید که هر گوشه‌ای از آن دنیایی است وسیع؟! کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟! و از آنجا که پاسخ این سؤال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است، در انتظار پاسخ نمی‌ماند، بلافاصله می‌گوید: "آری او چنین قدرتی را دارد" و به دنبال آن روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مساله باید مورد توجه قرار گیرد- یعنی صفت خلاقیت و علم بی‌پایان او- تکیه می‌کند که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است (توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).

و اگر جمع و جور کردن این ذرات نیاز به علم و دانش داد او از هر نظر عالم و آگاه است.

در اینکه مرجع ضمیر " مثلهم " چیست؟ مفسران احتمالات متعددی داده‌اند، ولی از همه مشهورتر این است که به " انسانها " باز می‌گردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین قادر بر آفرینش مثل انسانها می‌باشد.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا نفرموده: " قادر است خود آنها را از نو بیافریند " بلکه گفته است: " مثل آنها را "؟

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۰

در برابر این سؤال پاسخ‌های متعددی مطرح کرده‌اند آنچه نزدیکتر به نظر می‌رسد این است که هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست می‌دهد، و در قیامت که باز می‌گردد همان مواد پیشین، صورتی مانند صورت اول را به خود می‌گیرد، یعنی ماده همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته، چرا که عین آن صورت مخصوصا با توجه به قید زمان امکان بازگشت ندارد، بخصوص اینکه می‌دانیم در رستاخیز انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی‌شوند، مثلا پیران به صورت جوان، و معلولان به صورت سالم خواهند بود.

و به تعبیر دیگر: بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی می‌شود و خاک آن را جمع می‌کنند و بار دیگر به صورت گل در آورده و در قالب می‌ریزند و خشت تازه از آن می‌زنند.

این خشت نوین از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده‌اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید) .

آیه بعد تأکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت، تأکیدی است بر این حقیقت که هر گونه ایجاد در برابر اراده و قدرت او سهل و آسان است، ایجاد

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۱

آسمانهای عظیم، و کره خاکی، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می‌فرماید: "فرمان او این است که هر گاه چیزی را اراده کند به آن می‌گوید" موجود باش " آنهم موجود می‌شود، همانگونه که خدا خواسته " (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟

بدیهی است امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست، همچنین جمله " کن " (بوده باش) جمله‌ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند، چرا که نه او لفظی دارد و نه نیازمند به الفاظ است، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است، و تعبیر به کلمه " کن " به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاه‌تر و کوچک‌تر و سریع‌تر تصور نمی‌شود...

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۴

... اعتقاد به معاد یک امر فطری است.

اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید عاشق " فنا " باشد، و از مرگ - هر چند مرگ به موقع - و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می‌بینیم قیافه مرگ به معنی نیستی برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده، سهل است، با تمام وجودش از آن می‌گریزد! کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیایی کردن و ساختن مقابر جاویدانی همچون اهرام مصر، و دویدن دنبال آب حیات، و اکسیر جوانی، و آنچه مایه طول عمر است، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مساله بقا است.

اگر ما برای فنا آفریده شدیم این علاقه به بقا چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حد اقل بیهوده و بی مصرف! فراموش نکنید ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال می‌کنیم، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده روی حساب است، بنا بر این عشق به بقا نیز باید حسابی داشته باشد، و آن هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است.

به تعبیر دیگر اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۵

جنس مخالف در انسان وجود دارد نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست، و گرنه جاذبه و کشش بدون چیزی که به آن مجذوب گردد با حکمت آفرینش سازگار نیست.

از سوی دیگر هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می‌کنیم نشانه‌های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ می‌یابیم.

آثاری که از انسانهای پیشین - حتی انسانهای قبل از تاریخ - امروز در دست ما است، مخصوصاً طرز دفن مردگان، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیایی همراه مردگان، گواه بر این است که در درون و جدان ناآگاه آنها اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است.

یکی از روانشناسان معروف می‌گوید: "تحقیقات دقیق نشان می‌دهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده‌اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می‌سپردند و ابزار کارشان را در کنارشان می‌نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می‌رساندند".

اینها نشان می‌دهد که این اقوام زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می‌پیمودند، و چنین می‌پنداشتند که آن زندگی درست شبیه همین زندگی است.

به هر حال این اعتقاد قدیمی ریشه‌دار را نمی‌توان ساده پنداشت و یا صرفاً نتیجه یک تلقین و عادت دانست.

از سوی سوم وجود محکمه درونی به نام " و جدان " گواه دیگری بر فطری بودن معاد است.

هر انسانی در برابر انجام کار نیک در درون وجدانش احساس آرامش می‌کند،

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۶

آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس، در برابر گناهان، مخصوصا جنایات بزرگ، احساس ناراحتی می‌کند، تا آنجا که بسیار دیده شده دست به خودکشی می‌زند و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می‌کند، و دلیل آن را رهایی شکنجه و جدان می‌داند.

با اینحال انسان از خود می‌پرسد چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین دادگاه و محکمه‌ای باشد، اما عالم بزرگ از چنین و جدان و دادگاهی تهی باشد؟

و به این ترتیب فطری بودن مساله معاد و زندگی پس از مرگ از طرق مختلف بر ما روشن می‌شود.

از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.

از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.

و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان.

باز تاب معاد در زندگی انسانها

اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی، و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها می‌گذارد و به عنوان یک عامل مؤثری در تشویق به نیکی‌ها و مبارزه با زشتی‌ها می‌تواند مؤثر شود.

اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ می‌تواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد، و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر می‌گذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده‌ای دارد،

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۷

و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است.

قرآن مجید می گوید: وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

" از روزی بپرهیزید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمی شود و نه شفاعتی از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل، و نه کسی به یاری او می آید " (بقره - ۴۸).

و نیز می گوید: " وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ":

" هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت " (یونس - ۵۴).

و نیز می خوانیم: وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ:

" هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است " (ابراهیم - ۵۱).

به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (ان الله تعالى يحاسب الخلائق كلها في مقدار لمح البصر!) " خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را می رسد! " «۱».

به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده، در آیه " ۱۴ سوره الم سجده " می فرماید: فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا: " بچشید آتش دوزخ را به خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید ".

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۸

حتی از پاره‌ای از تعبیرات استفاده می‌شود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری می‌کند، چنان که در باره کم‌فروشان می‌فرماید: أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ:

"آیا آنها گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی مبعوث می‌شوند" (سوره مطففین آیه ۴).

حماسه‌های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می‌آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان می‌دهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که اینگونه پدیده‌ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده‌ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه‌ای دارد امکان پذیر نیست.

سربازی که منطقی این است قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ:

"بگو شما دشمنان در باره ما چه می‌اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار" (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (توبه - ۵۲) قطعاً سربازی است شکست ناپذیر.

چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشت‌انگیز است، و حتی از نام آن و هر چیز که آن را تداعی کند می‌گریزند، برای عقیده‌مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نازیبا نیست، بلکه دریچه‌ای است به جهانی بزرگ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان، گشوده شدن درهای زندان تن، و رسیدن به آزادی مطلق است.

اصولاً مسأله معاد بعد از مبدء، خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است، چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد:

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۷۹

دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق می‌بیند، و با تمام وجودش از آن می‌گریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می‌گیرد.

و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهن‌آور و روشن، و پر گشودن در آسمان بیکران می‌شمرد.

طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی‌دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤمنان علی ع که می‌فرماید:

و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل یثدی امه:

"به خدا سوگند فرزند ابی طالب علاقه‌اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر" »
نهج البلاغه خطبه ۵» از مرگ در راه هدف استقبال می‌کنند.

و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار "عبد الرحمن ابن ملجم" بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود:

فزت و رب الكعبه:

"به خدای کعبه، پیروز و رستگار و راحت شدم".

کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بیهدف، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می‌آفریند که زندگیش مملو از حماسه‌ها و ایثارها و پاکی و تقوا است.

دلایل عقلی معاد

گذشته از دلایل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می‌شود دلایل عقلی روشنی نیز بر این امر وجود دارد که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می‌شود:

الف- برهان حکمت-

اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی‌معنی خواهد بود، درست به این می‌ماند که زندگی دوران

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۰

جنین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم.

اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت.

زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم؟ مدتی خام و بی تجربه باشیم" و تا پخته شود خامی، عمر تمام است!" مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم هنگامی که از نظر معلومات به جایی رسیدیم برف پیری بر سر ما نشست! تازه برای چه زندگی می کنیم؟ خوردن مقداری غذا و پوشیدن چند دست لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای مکرر و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال؟! آیا به راستی این آسمان گسترده، این زمین پهناور و این همه مقدمات و مؤخرات و اینهمه استادان و مربیان و اینهمه کتابخانه های بزرگ و این ریزه- کاریهایی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است؟

اینجا است که آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی می کنند، و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بی معنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمردند! چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد و زندگی این جهان را بی آنکه مقدمه ای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد قابل توجه بشمرد؟.

قرآن مجید می گوید: اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۱

" آیا گمان کردید بیهوده آفریده شده اید و به سوی ما باز نمی گردید؟" (مؤمنون- ۱۱۵) یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.

آری در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا می‌کند و با حکمت خداوندی سازگار می‌شود که این جهان را مزرعه‌ای برای جهان دیگر

(الدنيا مزرعة الآخرة)

و گذرگاهی برای آن عالم وسیع

(الدنيا قنطرة)

و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانه‌ای برای آن سرا بدانیم، همانگونه که امیر مؤمنان علی ع در کلمات پرمحتوایش فرمود:

ان الدنيا دار صدق لمن صدقها، و دار عافية لمن فهم عنها، و دار غنى لمن تزود منها، و دار موعظة لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله، و مصلی ملائكة الله، و مهبط وحی الله، و متجر اولياء الله:

" این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کس که با آن به راستی رفتار کند و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است، برای آنکه از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خدا است، نماز گاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است " « نهج البلاغه کلمات قصار کلمه ۱۳۱ ».

کوتاه سخن اینکه مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی می‌دهد بر اینکه عالم دیگری پشت سر آن است وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَى فَلَوْ لَا تَذَكَّرُونَ:

" شما نشاء اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید چرا متذکر نمی‌شوید که از پی آن جهان دیگری است "؟ (واقعه - ۶۲).

ب- برهان عدالت-

دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان می‌دهد که همه چیز آن حساب شده است.

در سازمان تن ما آن چنان نظام عادلانه‌ای حکمفرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ می‌دهد سبب بیماری یا مرگ می‌شود، حرکات قلب ما، گردش

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۲

خون ما پرده‌های چشم ما و جزء جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت می‌کند و بالعدل قامت السماوات و الارض: آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است آیا انسان می‌تواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟! درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه می‌شود؟ اگر ظالمان و ستمگران، گمراهان و گمراه‌کنندگان با سوء استفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می‌کند.

درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات می‌شوند و به کیفر اعمال خود- یا لا اقل قسمتی از آن- می‌رسند، اما مسلماً چنان نیست که همه مجرمان، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند، آیا ممکن است این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید أَفَنَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟ آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم؟ (قلم- ۳۵ و ۳۶).

و در جای دیگر می‌فرماید: أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ؟ آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم؟ (ص- ۲۸).

به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست همانگونه که عدم کفایت دادگاه" مکافات این جهان" و "محکمه و جدان" و "عکس العملهای گناهان" برای برقراری عدالت نیز به تنهایی کافی به نظر نمی‌رسد، بنا بر این باید قبول کرد که برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود و گر نه اصل عدالت تامین

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۳

نخواهد شد.

بنا بر این باید پذیرفت که قبول عدل خدا مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می‌گوید وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ: "ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا می‌کنیم" (انبیاء - ۴۷).

و نیز می‌فرماید: وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ: "در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم می‌شود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد" (یونس - ۵۴).

ج - برهان هدف

بر خلاف پندار مادیین، در جهان بینی الهی، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به "تکامل" و در لسان قرآن و حدیث گاهی از آن به "قرب به خدا" و "یا" عبادت و بندگی" تعبیر شده است وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ: "من جن و انس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند" (و در سایه عبادت و بندگی کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند).

(ذاریات - ۵۶).

آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تامین می‌گردد؟

بدون شک پاسخ این سؤال منفی است.

باید جهانی بعد از این جهان باشد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی چنان که در جای دیگر گفته‌ایم در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد تا هدف نهایی تامین شده باشد.

خلاصه اینکه تامین هدف آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست، و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود می‌گیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت.

د- برهان نفی اختلاف-

بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۴

و مذهبها در این جهان وجود دارد رنج می‌بریم، و همه آرزو می‌کنیم روزی این اختلافات بر چیده شود در حالی که همه قرائن نشان می‌دهد که این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده، و حتی از دلائلی استفاده می‌شود که بعد از قیام حضرت مهدی ع آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد شد ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمی‌شود، و به گفته قرآن مجید یهود و نصارا تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (مائده- ۱۴).

ولی خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت می‌برد سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده‌های ضخیم عالم ماده این امر بطور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست، می‌دانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است سرانجام این مساله عملی خواهد شد، و حقائق آن چنان آفتابی می‌گردد که اختلاف مکتب و عقیده به کلی بر چیده می‌شود.

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید روی این مساله تکیه شده است، در یک جا می‌فرماید: قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ:

" خداوند در روز قیامت در میان آنها داوری می‌کند در آنچه با هم اختلاف داشتند" (بقره- ۱۱۳).

و در جای دیگر می‌فرماید: " وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لَيَبْيِّنَنَّ لَهُمْ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ:" آنها سوگند مؤکد یاد کردند که خداوند کسانی را که می‌میرند هرگز زنده نمی‌کند، ولی چنین نیست این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند) ولی اکثر مردم نمی‌دانند هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می‌گفتند" (نحل- ۳۸ و ۳۹).

معاد جسمانی

منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۸

می‌کند، بلکه هدف این است که روح و جسم تواما مبعوث می‌شود، و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است، گفتگو از بازگشت جسم است.

جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند، و جسم را مرکبی می‌دانستند که تنها در این جهان با انسان است، و بعد از مرگ از آن بی‌نیاز می‌شود، آن را رها می‌سازد و به عالم ارواح می‌شتابد.

ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت می‌گیرد، در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می‌گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح می‌گذارد، و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم جسم او محسوب می‌شود! در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته، به فرمان خدا جمع آوری می‌شود، و لباس حیات نوینی بر آن می‌پوشاند، و این عقیده‌ای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است.

شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین می‌توان گفت: آنها که معاد را منحصر در روحانی می‌دانند کمترین مطالعه‌ای در آیات فراوان معاد نکرده‌اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچگونه تردید نیست.

همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد چه کسی می‌تواند زنده کند؟

و قرآن با صراحت در پاسخ او می‌گوید: "قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ" بگو همین استخوان پوسیده را خدایی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می‌کند."

تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مساله معاد بر سر همین مطلب بود که

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۸۹

چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن می‌کنیم؟ وَ قَالُوا
أِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (الم سجده آیه ۱۰).

آنها می‌گفتند: " چگونه این مرد به شما وعده می‌دهد وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به
زندگی باز می‌گردید: أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَاباً وَ عِظَاماً أَنْكُمْ مَخْرُجُونَ (مؤمنون آیه ۳۵).

آنها به قدری از این مساله تعجب می‌کردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا
می‌پنداشتند: " قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِقْتُمْ كُلٌّ مَزَقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ
جَدِيدٍ " کافران گفتند مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر می‌دهد هنگامی که کاملاً خاک و
پراکنده شدید دیگر بار آفرینش جدیدی می‌یابید " (سوره سبا آیه ۷ و ۸).

به همین دلیل عموماً " استدلالات قرآن در باره امکان معاد " بر محور همین معاد جسمانی دور
می‌زند، ...

بعلاوه قرآن کراراً خاطر نشان می‌کند که شما در قیامت از قبرها خارج می‌شوید (یس ۵۱ - قمر ۷)
قبرها مربوط به معاد جسمانی است.

داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم، و همچنین داستان عزیر و زنده شدن او بعد از مرگ، و ماجرای
مقتول بنی اسرائیل که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم همه با صراحت از معاد جسمانی سخن
می‌گویند.

توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است همه نشان می‌دهد که
معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق می‌پذیرد، و گر نه حور و قصور و انواع غذاهای
بهشتی و لذائذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد.

تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۴۹۰

به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد! علاوه بر این دلائل نقلی، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن به درازا می‌کشد...

۱۷۱- خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ فلسفه قربانی کردن چیست؟

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتَكْبِرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۳۷ حج)

۳۷- هرگز نه گوشتها و نه خونهای آنها (قربانی) به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد تقوا و پرهیزکاری شماست!، اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۰۹

... خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولاً فلسفه قربانی کردن چیست؟ مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می‌فرماید: "گوشتها و خونهای این قربانیان هرگز به خدا نمی‌رسد" (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا).

اصولاً خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت.

"بلکه آنچه به خدا می‌رسد تقوا و پرهیزگای و پاکی اعمال شما بندگان است" (وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ).

به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاسهای تربیت است برای شما انسانها، قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می‌آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که خون آنها نیز به خدا نمی‌رسد با اینکه خون قابل استفاده نیست ظاهراً اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هر گاه حیوانی را قربانی می‌کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و

دیوار کعبه می‌پاشیدند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی‌میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد .

متأسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۱۰

قربانی به خاطر ساختن خانه‌ای می‌کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می‌پاشند، و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می‌دهند که باید مسلمانان بیدار شدیداً با آن مبارزه کنند...

۱۷۲- مهمترین منابع شر و فساد چیست؟

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (آیه ۳ فلق)

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (آیه ۴ فلق)

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (آیه ۵ فلق)

۳- و از شر هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.

۴- و از شر آنها که در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند).

۵- و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۴۶۲

...در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم ص دستور می دهد که از شر تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد، سپس در توضیح آن اشاره به سه گونه شر می کند شر مهاجمین تاریک دل که از تاریکیها استفاده می کنند و حمله ور می شوند.

شر وسوسه گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود اراده ها، ایمانها، عقیده ها محبتها و پیوندها را سست می کنند. و شر حسودان.

از این اجمال و تفصیل چنین استفاده می شود که عمده شرور و آفات از همین جا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شر و فساد این سه منبع است و این بسیار پر معنی و قابل تأمل می باشد.

۱۷۳- خداوند در قیامت چه کسانی را فراموش می کند و چرا؟

الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ (آیه ۵۱ اعراف)

۵۱- همانها که دین و آئین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخت امروز ما آنها را فراموش می کنیم چون لقای چنین روزی را فراموش کردند، و آیات ما را انکار نمودند.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَاؤَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (آیه ۳۴ جاثیه)

۳۴- و به آنها گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را فراموش کردید، و جایگاه شما دوزخ است، و هیچ یابوری ندارید.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ غَرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵)

۳۵- این به خاطر آن است که شما آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد، امروز آنها از دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۸۸

. این تعبیری است که به صورتهای مختلف در قرآن مجید کرارا آمده است:

در آیه ۵۱ اعراف می خوانیم: فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا:

"امروز آنها را به فراموشی می سپریم آن گونه که آنها لقای امروز را فراموش کردند".

و در آیه ۱۴ الم سجده نیز همین معنی به شکل دیگری آمده است.

بدون شک فراموشی برای ذات پاک خداوند که علمش محیط به تمام عالم هستی است مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی اعتنائی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهگار، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود، می گوئیم:

فلان دوست بی‌وفا را برای همیشه فراموش کن، یعنی همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما، مهر و محبت و دیدار و دلجویی و احوالپرسی را در باره او ترک کن و هرگز به سراغ او مرو.

این تعبیر ضمناً تأکید دیگری است بر مسأله " تجسم اعمال " و " تناسب مجازات و جرم " چرا که نسیان قیامت سبب می‌شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد، و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد و از تمام الطافش محروم کند.

مفسران در اینجا تفسیرهای مختلفی برای این نسیان ذکر کرده‌اند که تقریباً روح همه آنها همان معنی جامع فوق است لذا نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم.

ضمناً منظور از فراموش کردن لقای روز قیامت فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می‌یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن که همواره منکر آن بودند، این احتمال نیز دارد که منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است چرا که روز قیامت به عنوان " یوم لقاء الله " در قرآن

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۸۹

مجید معرفی شده که منظور از آن شهود باطنی است.

در دنباله آیه می‌افزاید: " به آنها گفته می‌شود: جایگاه شما دوزخ است " (وَمَا أَوَّاكُمُ النَّارُ).

و اگر گمان می‌کنید کسی به یاری شما می‌شتابد قاطعانه به شما می‌گوئیم " هیچ یار و یابوری برای شما نیست " (وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ).

اما چرا و به چه دلیل شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ " این به خاطر آن است که آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد " (ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ أَخَذْتُمْ آیَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ عَرَّيْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

اصولا این دو از یکدیگر جدا نیست: "غرور" و "استهزا" افراد مغرور و خود برترین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می‌کنند غالبا آنها را به باد استهزا و سخریه می‌گیرند، سرچشمه اصلی غرور نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزیهای گذرا و موقت آن است که افراد "کم‌ظرفیت" را چنان غافل می‌سازد که حتی برای دعوت فرستادگان الهی کمترین ارزشی قائل نخواهند شد، و حتی زحمت مطالعه دعوت آنها را به خود نمی‌دهند.

و در پایان آیه بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود به تعبیر دیگری تکرار و تاکید کرده، می‌گوید: "امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی‌شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست" (فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ).

در آنجا سخن از ماوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است، در آنجا می‌فرمود یاوری ندارند، و در اینجا می‌گوید عذری از آنها پذیرفته نمی‌شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست.

۱۷۴- اجل مسمی و اجل معلق چیست و چه چیزی جلوی اجل معلق را می گیرد و باعث افزایش عمر انسان می شود؟

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمُرُونَ (آیه ۲ انعام)

۲- او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد) و اجل حتمی نزد او است (و او از آن آگاه است) با اینهمه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید می کنید

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۴۸

... اجل مسمی چیست؟

شک نیست که کلمه "اجل مسمی" و "اجلا" در آیه به دو معنی است و اینکه بعضی هر دو را به یک معنی گرفته اند با تکرار کلمه "اجل" مخصوصا با ذکر قید

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۴۹

"مسمی" در دفعه دوم به هیچوجه سازگار نیست.

لذا مفسران درباره تفاوت این دو، بحثها کرده اند اما از آنچه بقرینه سایر آیات قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت ع به ما رسیده استفاده می شود تفاوت این دو در آن است که "اجل" به تنهایی به معنی عمر و وقت و مدت غیر حتمی، و "اجل مسمی" به معنی عمر و مدت حتمی است، و به عبارت دیگر "اجل مسمی" مرگ طبیعی و "اجل" مرگ زودرس است.

توضیح اینکه: بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی دارند، ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی باز دارد، مثلا یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن، ممکن است مثلا بیست ساعت استعداد روشنایی داشته باشد، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد.

در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد سپس خاموش شود به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد مدت عمر آن را "اجل غیر حتمی" می گوئیم.

در مورد یک انسان نیز چنین است اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد و موانع بر طرف شود ساختمان و استعداد او ایجاب می‌کند که مدتی طولانی - هر چند این مدت بالآخره پایان و حدی دارد - عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می‌نامند.

و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۵۰

با توجه به این دو نوع "اجل" بسیاری از مطالب روشن می‌شود، از جمله اینکه در روایات می‌خوانیم صله رحم عمر را زیاد و یا قطع رحم عمر را کم می‌کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است).

و یا اینکه در آیه‌ای می‌خوانیم فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ: "هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی به عقب می‌افتد و نه جلو" «اعراف آیه ۳» در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است.

بنا بر این آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهایی خود رسیده است، و اما مرگهای پیش‌رس را به هیچ وجه شامل نمی‌شود.

و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می‌شود یکی بطور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق، درست مثل اینکه می‌گوئیم:

این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می‌شود و نیز می‌گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت، خاموش خواهد شد، در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است می‌گوئیم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر بطور قطع از میان برود و نیز می‌گوئیم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل‌انگاری و تنبلی را پیشه کنند در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت، هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.

از امام صادق ع در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود:

هما اعلان اجل محتوم و اجل موقوف

" این اشاره به دو نوع اجل است، اجل حتمی و اجل مشروط " و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده تصریح گردیده است که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تاخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست (نور الثقلین جلد اول صفحه ۵۰۴).

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَثَبُوا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (آیه ۱۰ ابرهیم)

۱۰- رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدایى که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمی فهمیم همین اندازه می دانیم) شما انسانهایی همانند ما هستید و می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۸۹

... در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده، یکی آمرزش گناهان و به تعبیر دیگر پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر، و دیگر ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه ای می تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد.

در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده اند که بر اثر ظلم و ستم و هوسبازی و انواع گناهان به اصطلاح جوانمرگ شدند، و به تعبیر قرآن به " اجل مسمی " نرسیدند.

در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق ع می خوانیم

من یموت بالذنوب اکثر مما یموت بالاجال، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمال

آنها که با گناه می میرند بیش از آنها هستند که با اجل طبیعی از دنیا می روند و آنها که با نیکی زنده میمانند (و طول عمر می یابند) بیش از آنها هستند که به عمر معمولی باقی میمانند " .

و نیز از امام صادق ع نقل شده

ان الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاة الليل و ان العمل السيئ اسرع في صاحبه من السكين في اللحم:

"گاهی انسان گناه

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۲۹۰

می‌کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فناء انسان از کارد در گوشت سریعتر اثر می‌کند".

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه‌های آنها جلو "اجل معلق" را می‌گیرد و حیات انسان را تا "اجل مسمی" ادامه می‌دهد (چون می‌دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سر رسید نهایی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است، و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه، و این غالباً بر اثر اعمال بی‌رویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است ...

۱۷۵- چه عواملی در زمین باعث امنیت است و جلوی نزول عذاب الهی را می گیرد؟

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (آیه ۳۳ انفال)

۳۳- ولی خداوند، تا تو در میان آنها هستی آنها را مجازات نخواهد کرد، و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۵۵

... در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی ع و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی ع ابن عباس نقل شده می خوانیم

كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الآخر فتمسكوا به و قرأ هذه الاية:
" در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود یکی از آنها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد.
هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوید پس آیه فوق را تلاوت فرمود .

از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است.

اما اگر عامل دوم نیز بر چیده شود جوامع بشری هیچگونه مصونیتی در برابر مجازاتهای دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آنهاست نخواهند داشت، این مجازاتها در شکل حوادث دردناک طبیعی، و یا جنگ های خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند، همانگونه که انواع مختلف آن را را تا کنون دیده یا شنیده ایم.

در دعای کمیل که از حضرت علی ع نقل شده می خوانیم

اللهم اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء

" خداوندا گناهانی را که مایه نزول بلاها می شود بر من ببخش " این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۵۶

" خدایا مرا ببخش " یا " اللهم اغفر لی " نیست، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است...

۱۷۶- اینکه گفته می شود انسان باید متعادل باشد و در زندگی افراط و تفریط نکند و به قوی خشک مقدس نباشد و بعضی این گفته را بهانه ای برای انجام بعضی گناهان قرار داده اند ملاک و معیار میانه بودن و معتدل بودن چیست؟

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (آیه ۱۴۳ بقره)

۱۴۳- همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند مشخص شوند، اگر چه این جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان (نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۸۳

... (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).

" هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد " تعبیر به " گواه بودن " امت اسلامی بر مردم جهان، و همچنین " گواه بودن " پیامبر ص نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۸۴

یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است.

شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه ها

گواهی می‌دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است...

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۸۷

امت اسلامی یک امت میانه

کلمه "وسط" در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف، و این هر دو ظاهرا به یک حقیقت باز می‌گردد زیرا معمولا شرافت و زیبایی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.

چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن در باره امت اسلامی کرده است، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده.

معتدل از "نظر عقیده" که نه راه "غلو" را می‌پیمایند و نه راه "تقصیر و شرک"، نه طرفدار "جبرند" و نه "تفویض"، نه در باره صفات خدا معتقد به "تشبیهند" و نه "تعطیل".

معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی، نه به کلی در جهان ماده فرو می‌روند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آن چنان در عالم معنی فرو می‌روند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند، نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را شناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.

معتدل از نظر علم و دانش، نه آن چنان بر دانسته‌های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته‌اند که به دنبال هر صدایی برخیزند.

معتدل از نظر روابط اجتماعی، نه اطراف خود حصاری می‌کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می‌دهند که همچون غرب‌زدگان و شرق‌زدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند!

معتدل از نظر شیوه‌های اخلاقی، از نظر عبادت، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۸۸

یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف، متفکر، با ایمان، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع، مهربان فعال، آگاه و با گذشت.

تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یک سو مساله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می‌سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می‌توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند! و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است، و می‌گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنشان است.

اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک، طلایه‌داران حقند، و شاهدان حقیقت، چرا که برنامه‌های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل.

جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع برای ما نقل شده می‌خوانیم:

نحن الامّة الوسطی، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ... نحن الشهداء علی الناس ...
الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر:

" مائیم امت میانه، و مائیم گواهان خدا بر خلق، و حجت‌های او در زمین، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند."

(در نتیجه زمانی انسان متعادل است و افراط و تفریط نمی‌کند که از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) تبعیت کند چون آنها اعمال و رفتار آنها عین اعتدال و میانه روی است.)

۱۷۷- چرا جمعی از ستمگران و افراد گناهکار و آلوده غرق نعمتند، زندگی مرفه ای دارند و مجازات نمی شوند؟ و جمعی از اهل ایمان عقب مانده اند؟

لَا يُغْنِيكَ نَقْلُكَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (آیه ۱۹۶ آل عمران)

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (آیه ۱۹۷ آل عمران)

۱۹۶- رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها تو را نفریبد.

۱۹۷- این متاع ناچیزی است، و سپس جایگاهشان دوزخ، و چه بد جایگاهی است؟

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۲۶

...این سؤال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخهای روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه، به بعضی دیگر میتوانیم دست یابیم.

آیه میگوید: لَا يُغْنِيكَ نَقْلُكَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ: "رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد" ... گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان میباشند.

سپس میفرماید مَتَاعٌ قَلِيلٌ: "این پیروزیها و درآمدهای مادی بی قید و شرط، پیروزیهای زودگذر و اندک‌اند".

ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ: "به دنبال این پیروزیها عواقب شوم و

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۲۷

مسئولیت‌های آن، دامان آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی".

آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته میکند:

نخست، اینکه بسیاری از پیروزیهای طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیتها و ناراحتیهای بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها میتوانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوحاسته بود، و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می‌تاختند تهدید می‌شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص اینکه مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند، به کلی از هستی ساقط کرده بود، و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت.

ولی می‌دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلام ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله "متاع قليل" در آیه به آن اشاره شده است.

دیگر اینکه موفقیت‌های مادی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قائل نیستند، و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بی‌نویان برای خود ثروت‌اندوزی میکنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند، بنا بر این نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسئولیت میکنند در حالی که آنها هیچگونه مسئولیتی برای خود احساس نمی‌کنند، و از آنجا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند. و این همان

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۲۸

است که در آیه فوق به آن اشاره شده **ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ**.

نقاط ضعف و قوت

یکی دیگر از علل پیشرفت بعضی از افراد بی‌ایمان و عقب‌ماندگی جمعی از مؤمنان این است که دسته اول در عین نداشتن ایمان گاهی نقاط قوتی دارند که در پرتو آن پیروزی‌های چشمگیری بدست می‌آورند، و دسته دوم در عین داشتن ایمان نقاط ضعفی دارند که همان موجب عقب افتادگی آنان میشود.

مثلاً: افرادی را می‌شناسیم که در عین بیگانگی از خدا در کارهای زندگی جدی، مصمم و دارای پشتکار و استقامت و هماهنگی با یکدیگر و آگاهی از وضع زمان هستند.

این افراد، در زندگی مادی مسلماً پیروزی‌هایی به دست می‌آورند، و در حقیقت یک سلسله از برنامه‌های اصیل دینی را بدون استناد به دین پیاده می‌کنند.

در مقابل افرادی هستند که پای‌بند به عقائد مذهبی هستند، ولی بسیاری از دستورات عملی آن را فراموش کرده‌اند آنها افرادی بی‌حال، کم‌شهامت، فاقد استقامت و پشتکار و کاملاً پراکنده و از هم جدا می‌باشند، مسلماً آنها در زندگی مواجه با شکست‌های پی در پی میشوند. ولی این شکست‌ها نه به خاطر ایمان آنهاست، بلکه به خاطر نقاط ضعفی است که دارند، آنها گاهی چنین تصور میکنند که تنها با خواندن نماز و گرفتن روزه باید در همه کارها پیروز شوند در حالی که دین یک سلسله برنامه‌های عملی برای پیشرفت در زندگی آورده که فراموش کردن آنها با شکست و ناکامی همراه است.

خلاصه هر یک از این دو دسته دارای نقاط ضعف و نقاط قوتی هستند، که هر کدام از اینها آثاری دارد منتهی هنگام محاسبه گاهی این آثار به یکدیگر اشتباه میشوند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۲۹

مثلاً: فرد بی‌ایمانی دارای جدیت و پشتکار است، چون بی‌ایمان است آرامش دل و جان و هدف عالی انسانی و عواطف پاک مردمی ندارد، اما چون جدی و با استقامت است در زندگی مادی پیش میرود.

در اینجا بعضی سؤال میکنند که چرا این فرد بی‌ایمان در زندگی پیروز شده؟

مثل اینکه خیال میکنند عامل پیروزی چیز دیگری بوده است. این موضوع، هم در باره یک فرد صادق است، و هم میتوان آن را در سطح یک کشور نیز پیاده کرد.

ضمناً عوامل سه‌گانه‌ای که برای پیروزی افراد بی‌ایمان و شکست بعضی از افراد با ایمان گفته شد، همه در یک جا صدق نمیکند بلکه هر کدام مخصوص به - موردی است....

وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلِّي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُوَلِِّي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (آیه ۱۷۸ آل عمران)

۱۷۸- آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سود آنها است، ما به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای برای آنها می‌باشد.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۱۸۴

... قرآن می‌گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار بحال خود واگذار شده‌اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حد اکثر مجازات شوند.

بعلاوه از بعضی از آیات قرآن، استفاده می‌شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی می‌دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می‌گیرد، تا حد اکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا شدن از چنین زندگی مرفهی، بسیار ناراحت کننده است چنان که می‌خوانیم:

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۱۸۵

فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ: هنگامی که پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری بروی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند. (انعام آیه ۴۴).

در حقیقت اینگونه اشخاص، همانند کسی هستند که از درختی، ظالمانه بالا می‌روند، هر قدر بالاتر می‌رود خوشحالت‌تر می‌شود تا آن هنگام که بقله درخت می‌رسد، ناگهان طوفانی می‌وزد و از آن بالا چنان سقوط می‌کند که تمام استخوانهای او در هم می‌شکنند....

۱۷۸- چه چیزی باعث حیات واقعی انسان می شود؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ (آیه ۲۴ انفال)

۲۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و اینکه همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۲۷

... آیه فوق با صراحت می‌گوید که دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی بمعنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی، و بالآخره حیات و زندگی در تمام زمینه‌ها.

این تعبیر کوتاه‌ترین و جامع‌ترین تعبیری است که در باره اسلام و آئین حق آمده است اگر کسی پرسد اسلام هدفش چیست؟ و چه چیز می‌تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می‌گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه‌ها و این را به ما می‌بخشد.

آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن، مرده بودند! که قرآن آنها را دعوت به حیات می‌کند؟! پاسخ این سؤال این است که آری آنها فاقد حیات به معنی قرآنیش بودند، زیرا می‌دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آنها اشاره کرده است.

گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنان که می‌گوید: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا " بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می‌کند."

(حدید- آیه ۱۷) و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند إِنَّ الْأَذْيَ أَخْيَاهَا لَمُخِي الْمَوْتَى " خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می‌کند" (فصلت ۳۹) و زمانی به معنای

حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند او مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ... "آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۲۸

همانند گمراهان است؟" (انعام ۱۲۲) و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند یا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي "ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم." (سوره فجر آیه ۲۴) و زمانی به معنای علم و توانایی بی حد و انتهای می آید آن چنان که در باره خدا می گوئیم هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ" او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد".

با توجه به آنچه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصر جاهلی گر چه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد.

و از این جا به خوبی معلوم می شود آنها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند چقدر در اشتباهند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسئولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد! ضمناً این حقیقت نیز آشکار شد آنها که آیه فوق را تنها به "جهاد" یا "ایمان" یا "قرآن" یا "بهشت" تفسیر کرده اند و این امور را به عنوان تنها عامل حیات در آیه فوق معرفی کرده اند، در حقیقت مفهوم آیه را محدود ساخته اند زیرا مفهوم آیه همه اینها را در بر می گیرد و بالاتر از آنها را هر چیز، هر فکر، هر برنامه، و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند در آیه فوق مندرج است...

۱۷۹- راه بدست آوردن پاداش دنیوی چیست؟

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعاً بَصِيراً (آیه ۱۳۴ نساء)

۱۳۴- کسانی که پاداش دنیوی بخواهند (و در قید نتایج معنوی و اخروی نباشند در اشتباهند زیرا) در نزد خدا پاداش دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است.

(در نتیجه، برای بدست آوردن پاداش دنیا باید به خداوند ایمان آورد و از او اطاعت کرد.)

۱۸۰- بزرگترین پاداش بهشتیان چیست؟

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (آیه ۷۲ توبه)

۷۲- خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان) آنها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماند، و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشتهای عدن (نصیب آنها ساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه اینها) برتر است!، و پیروزی بزرگ همین است.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۳۹

...: "رضایت و خشنودی خدا که نصیب این مؤمنان راستین می‌شود از همه برتر و بزرگتر است" (و رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ).

هیچکس نمی‌تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می‌دهد، توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی از تمام بهشت، و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی‌پایانش، برتر و بالاتر است.

البته ما هیچیک از نعمتهای جهان دیگر را نمی‌توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش، در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی.

البته ترسیم ضعیفی از تفاوت‌های معنوی و مادی را در این دنیا می‌توانیم در فکر خود مجسم کنیم مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی، به ما دست می‌دهد، و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسئله پیچیده علمی که ماهها یا سالها به دنبال آن بوده‌ایم برای ما حاصل می‌شود و یا جذب روحانی نشاط‌انگیزی که در حالت یک عبادت خالص، و مناجات آمیخته با حضور قلب، به ما دست می‌دهد، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذتهای

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۴۰

مادی قابل مقایسه نیست.

در اینجا نیز روشن می‌شود که می‌گویند: قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران تنها روی نعمتهای مادی تکیه کرده، و از جذبه‌های معنوی در آن خبری نیست، در اشتباهند، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا با لفظ "نکره" بیان شده اشاره به گوشه‌ای از خشنودی خداست، از همه نعمتهای مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می‌دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پر ارزش و گرانبهاست.

البته دلیل این برتری نیز روشن است زیرا روح در واقع به مانند "گوهر" است، و جسم همچون "صدف"، "روح" فرمانده است و "جسم" فرمانبر، تکامل روح هدف نهایی است، و تکامل جسم وسیله است، بهمین دلیل تمام شعاعهای روح از جسم وسیعتر و دامنه‌دارتر می‌باشد، و لذتهای روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست، همانگونه که آلام روحی بمراتب دردناکتر از آلام جسمانی است...

۱۸۱- آیا پرونده اعمال انسان با مرگ بسته می شود؟

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (آیه ۵ انفطار)

۵- در آن زمان هر کس می داند آنچه را از قبل فرستاده، و آنچه را برای بعد گذاشته است.

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۱۳

... ممکن است آثاری از انسان باقی بماند که برکات یا عواقب سوئش تا سالهای متمادی و حتی تا دامنه قیامت به او برسد.

چنان که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال: صدقة اجراها فی حياته، فہی تجری بعد موته، و سنۃ ہدی سنہا، فہی تعمل بہا بعد موته، و ولد صالح یستغفر لہ:

" بعد از مرگ انسان پرونده اعمال او بسته می شود، و اجر و پاداشی به او نمی رسد مگر از سه طریق: بناها و اشیاء مفیدی که برای استفاده مردم از خود به یادگار

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۱۴

گذارد، و بعد از او جریان خود را طی می کند، و سنت هدایتگری که آن را به وجود آورده، و بعد از مرگ او به آن عمل می شود، و فرزند صالحی که برای او استغفار می کند "

در روایت دیگری این امور شش چیز شمرده شده که به حال مؤمنان بعد از موتشان مفید است: فرزند صالح، قرآنی که آن را تلاوت می کند، چاهی که حفر کرده، درختی که غرس نموده، تهیه آب، و سنت حسنه ای که بعد از او باقی می ماند و مورد توجه قرار می گیرد .

در بعضی از روایات روی علم و دانشی که از انسان در میان مردم نیز می ماند تکیه شده است .

مخصوصا در مورد سنت نیک و بد روایات متعددی داریم که به مردم هشدار می دهد، مراقب باشند که بر اثر اعمال آنها چگونه سنتی در میان مردم باقی می ماند.

مرحوم طبرسی در ذیل آیات مورد بحث حدیثی به این مضمون نقل می‌کند که روزی شخصی در محضر پیامبر ص برخاست و از مردم تقاضای کمک کرد، همگی خاموش شدند، در این موقع یکی از اصحاب چیزی به سائل داد، بقیه نیز از او پیروی کرده و به مرد فقیر کمک می‌کردند، پیغمبر ص فرمود:

من استن خیرا فاستن به فله اجره، و مثل اجور من اتبعه، غیر منتقص من اجورهم، و من استن شرا فاستن به فعلیه وزره، و مثل اوزار من اتبعه غیر منتقص من اوزارهم:

"کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به او اقتدا کنند پاداش خود را دارد، و همانند پاداش کسانی که از او پیروی کرده‌اند،

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۲۱۵

بی‌آنکه از اجر آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد و از آن پیروی کنند، گناه خود را دارد و همانند گناهان کسانی که از او پیروی کرده‌اند، بی‌آنکه از گناهان آنها چیزی کاسته شود، در اینجا بود که حدیثی یکی از یاران پیامبر ص آیه عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَ أُخَّرْتُ را تلاوت کرد ...

۱۸۲- عامل مغرور بودن یهودیان و جرم و جنایات آنها چیست؟

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ (آیه ۲۳ آل عمران)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّ النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (آیه ۲۴ آل عمران)

۲۳- آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی)، روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند

۲۴- این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: "آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد.

(و کيفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم، بسیار محدود است)." این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند)، آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند).

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّ النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۸۰ بقره)

۸۰- و گفتند هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید، بگو آیا پیمانی نزد خدا گرفته‌اید؟! چون خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی‌ورزد، یا اینکه چیزی به خدا نسبت می‌دهید که به آن علم ندارید؟

۱۸۳- زیانکارترین مردم چه کسانی هستند و به چه دلیل به این بلا گرفتار شده اند؟

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (آیه ۴ نمل)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخُسِرُونَ (آیه ۵ نمل)

۴- کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت می‌دهیم به طوری که آنها سرگردان می‌شوند.

۵- آنها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آنها است و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (آیه ۱۰۳ کهف)

الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (آیه ۱۰۴ کهف)

۱۰۳- بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند.

۱۰۴- آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا کم (و نابود) شده، با اینحال گمان می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند!

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۵۶۳

... در زندگی خود و دیگران بسیار دیده‌ایم که گاه انسان کار خلافی انجام می‌دهد در حالی که فکر می‌کند که کار خوب و مهمی انجام داده است، این گونه چهل مرکب ممکن است یک لحظه و یا یک سال، و یا حتی یک عمر، ادامه یابد، و راستی بدبختی از این بزرگتر تصور نمی‌شود.

و اگر می‌بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش روشن است برای اینکه کسانی که مرتکب گناهی می‌شوند اما می‌دانند خلافکارند غالباً حد و مرزی برای خلافتاری خود قرار می‌دهند، و لا اقل چهار اسبه نمی‌تازند، و بسیار می‌شود که به خود می‌آیند و برای جبران آن به سراغ توبه

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۵۶۴

و اعمال صالح می‌روند، اما آنها که گنه‌کارند و در عین حال گناهشان را عبادت، و اعمال سوئشان را صالحات و کژی‌ها را درستی‌ها می‌پندارند، نه تنها در صدد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هر چه تمامتر به کار خود ادامه می‌دهند، حتی تمام سرمایه‌های وجود خود را در این مسیر به کار می‌گیرند، و چه تعبیر جالبی قرآن در باره آنها ذکر کرده: (اِیُّهَا الْخٰسِرِیْنَ اَعْمٰلًا).

در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای "اخرین اعمالا" آمده است که هر یک از آنها اشاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است، بی آنکه آن را محدود کند، در حدیثی از "اصبغ بن نباته" می‌خوانیم که شخصی از "امیر مؤمنان علی" ع از تفسیر این آیه سؤال کرد، امام فرمود: "منظور یهود و نصاری هستند، اینها در آغاز بر حق بودند سپس بدعتیایی در دین خود گذاردند و در حالی که این بدعتها آنها را به راه انحراف کشانید گمان می‌کردند کار نیکی انجام می‌دهند" در حدیث دیگری از همان امام ع می‌خوانیم: که پس از ذکر گفتار فوق فرمود: "خوارج نهروان نیز چندان از آنها فاصله نداشتند!" در حدیث دیگر مخصوصا اشاره به "رهبانها" (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه‌های بدعت‌گذار از مسلمین شده است ..

و در بعضی از روایات به "منکران ولایت امیر مؤمنان علی ع" تفسیر گردیده.

راهبانی که یک عمر در گوشه "دیرها" تن به انواع محرومیتها می‌دهند، از ازدواج چشم می‌پوشند، از لباس و غذای خوب صرف نظر می‌کنند، و دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می‌شمرند، و گمان می‌کنند این محرومیتها سبب قرب آنها

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۵۶۵

به خدا است آیا مصداق اخرین اعمالا نیستند؟

آیا هیچ مذهب و آئین الهی ممکن است بر خلاف قانون عقل و فطرت، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند؟

همچنین آنها که در آئین خدا بدعت گذاردند، تثلیث را بجای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا، و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آئین پاک الهی نمودند، به گمان اینکه دارند خدمتی می‌کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند؟! "خوارج نهروان"، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگترین گناهان (همچون کشتن علی ع و گروهی از مسلمانان راستین و گلهای سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می‌دانستند و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می‌کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند؟! خلاصه آیه آن چنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی‌گیرد.

اکنون این سؤال پیش می‌آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست؟

مسلمانا تعصبهای شدید، غرورها، تکبر خودمحوری، و حب ذات از مهمترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است.

گاه تملق و چاپلوسی دیگران، و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن، سبب پیدایش این حالت می‌گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان در نظر او زینت می‌دهد، آن چنان که بجای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتیها، احساس غرور و افتخار و مباهات می‌کند، همانگونه که قرآن در جای دیگر می‌فرماید: (أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا: "آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می‌پندارد ..

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۵۶۶

(فاطر آیه ۸).

در بعضی دیگر از آیات قرآن عامل این تزئین زشتیها، شیطان معرفی شده است، و مسلمانا ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خواهی زشت و انحرافی است، وَ إِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌّ لَكُمْ:

" به خاطر بیاورید هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آنها گفت در این میدان (جنگ بدر) هیچکس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من شخصا در کنار شما در این میدان شرکت دارم!" (سوره انفال آیه ۴۸).

قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون می‌گوید وَ كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهٖ: "این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزئین شده (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می‌زند و گمان می‌کند کار مهمی انجام داده است) (مؤمن - ۳۶ و ۳۷) ...

۱۸۴-عالم ذر کجاست؟

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (آیه ۱۷۲ اعراف)

۱۷۲- به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می‌دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی‌خبر).

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۶

... مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر دو نظر زیر است:

۱- هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟" آیا پروردگار شما نیستم؟! همگی در پاسخ گفتند: "بَلَى شَهِدْنَا" آری بر این حقیقت همگی گواهییم.

سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) باز گشتند و به همین جهت این عالم را "عالم ذر" و این پیمان را "پیمان الست" می‌نامند.

بنا بر این پیمان مزبور یک "پیمان تشریعی" و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

۲- منظور از این عالم و این پیمان همان "عالم استعدادها" و "پیمان فطرت" و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت "نطفه" از صلب پدران به رحم مادران

که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطریشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه!

بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۷

اینگونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می‌گوئیم: "رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون" یا می‌گوئیم: "چشمان به هم ریخته او می‌گوید دیشب به خواب نرفته است"، از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می‌کنند که در سخنان خود چنین می‌گفته است: "سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و اینع ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا": "از این زمین بیرس چه کسی راه نهرهای تو را گشوده؟ و درختانت را غرس کرده و میوه‌هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت".

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند "فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ" (فصلت - ۱۱): "خداوند به آسمان و زمین فرمود: با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم".

این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق.

ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلاً بیان می‌شود:

۱- در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (مِنْ بَنِي آدَمَ - مِنْ ظُهُورِهِمْ - ذُرِّيَّتَهُمْ) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می‌گوید.

۲- اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده‌اند و هیچکس آن را به خاطر نمی‌آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله

این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با اینکه در آیات متعددی از قرآن می‌خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشت‌های دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند،

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۸

این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچوجه قابل توجیه نیست.

۳- هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمان با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچوجه از این پیمان به دست نمی‌آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر "لا" خفته‌اند.

و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می‌رسد.

۴- اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول یک نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او یک بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچیک از این ایرادها متوجه نخواهد شد زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر "حس مذهبی" یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی‌تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید فطرۃ الله الّتی فطرَ النَّاسَ عَلَیْهَا (روم- ۳۰) تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می‌شود این است که سؤال و جواب در آن جنبه کنایی به خود می‌گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبانها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی‌شود از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می‌رسد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۹

عالم ذر در روایات اسلامی

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت یک روایت متواتر تصور می‌شود مثلاً در تفسیر برهان ۳۷ روایت و در تفسیر نور الثقلین ۳۰ روایت در ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترک و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها شاید مجموعاً از ۴۰ روایت نیز متجاوز باشد.

ولی اگر درست روایات را گروه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی‌توان روی آنها به عنوان یک روایت معتبر تا چه رسد به عنوان یک روایت متواتر تکیه کرد. (دقت کنید!) بسیاری از این روایات از "زراره" و تعدادی از "صالح بن سهل" و تعدادی از "ابو بصیر" و تعدادی از "جابر" و تعدادی از "عبد الله سنان" می‌باشد روشن است که هر گاه شخص واحد روایات متعددی به یک مضمون نقل کند همه در حکم یک روایت محسوب می‌شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می‌رسد تنزل می‌نماید و از ۱۰ الی ۲۰ روایت شاید تجاوز نمی‌کند. این از نظر سند.

اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آنها کاملاً با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچکدام سازگار نیست مثلاً روایاتی را که "زراره" نقل کرده است و تحت شماره ۳ و ۴ و ۸ و ۱۱ و ۲۸ و ۲۹ در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و آنچه در روایات "عبد الله بن سنان" که تحت شماره ۷ و ۱۲ در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم می‌کند.

بعضی از این روایات مبهم و پاره‌ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت ۱۸ و ۲۳ که

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۱۰

از "ابو سعید خدری" و "عبد الله کلبی" در همان تفسیر نقل شده است:

در پاره‌ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره ۲۰ ذکر شده است).

به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می‌باشند.

بنا بر این و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی‌توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لا اقل همانگونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می‌گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم.

در اینصورت ما می‌مانیم و متن آیاتی که در قرآن آمده است و همانگونه که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.

و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می‌داد همه گروه‌های این روایات را بطور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می‌دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد ولی علاقمندان می‌توانند به تفسیر "نور الثقلین" و "برهان" و "بحار الانوار" مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه‌بندی و بررسی اسناد و محتوای آنها بپردازند.

۱۸۵- عامل ویرانی جامعه و راه نزول رحمت الهی، عمران و آبادانی آن چیست؟

وَاِذَا قَوْمٌ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ نَبْهَأُ إِلَيْهِ يَرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ
(آیه ۵۲ هود)

۵۲- وای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او باز گردید تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید، و روی (از حق) بر نتابید و گناه نکند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (آیه ۱۰ نوح)

يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا (آیه ۱۱ نوح)

وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا (آیه ۱۲ نوح)

۱۰- به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است.

۱۱- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد،

۱۲- و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند، و باغهای سرسبز و نهادهای جاری در اختیارشان قرار دهد.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۷۱

... از آیات مختلف قرآن، از جمله آیات فوق، این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها، و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است.

در آیه ۹۶ اعراف "می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ:" اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم."

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۷۲

و در آیه ۴۱ سوره " روم " می خوانیم: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ: " فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد ".

و در آیه ۳۰ " شوری " آمده است: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ: " هر مصیبتی به شما می رسد به خاطر اعمال شما است " و در آیه ۶۶ مائده آمده است وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: " اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارشان بر آنان نازل شده است بر پا دارند، از آسمان و زمین روزی می خورند " (و برکات زمین و آسمان آنها را فرا خواهد گرفت) و آیات دیگری از این قبیل.

این " رابطه " تنها یک رابطه معنوی نیست، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می بینیم رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد.

کفر و بی ایمانی سرچشمه عدم احساس مسئولیت، قانون شکنی، و فراموش کردن ارزشهای اخلاقی است، و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی، و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

بدیهی است که جامعه ای که این امور بر آن حاکم گردد به سرعت عقب نشینی می کند و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت.

و اگر می بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و دانشمندان و علما در طول قرن ها است.

علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۷۳

است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود، از جمله:

در حدیثی از علی ع آمده که فرمود

اکثر الاستغفار تجلب الرزق:

" زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی " .

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده که فرمود:

من انعم الله عليه نعمة فليحمد الله تعالى، و من استبطا الرزق فليستغفر الله، و من حزنه امر فليقل: لا حول و لا قوة الا بالله:

" کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده شکر خدا را بجا آورد، و کسی که روزیش تاخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند، و کسی که بر اثر حادثه‌ای غمگین گردد بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله " .

در نهج البلاغه نیز می‌خوانیم "

و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمة الخلق، فقال سبحانه اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً... " : " خداوند سبحان، استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده، و فرموده از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است، باران پر برکت آسمان را بر شما می‌فرستد " .

حقیقت این است که مجازات بسیاری از گناهان محرومیت‌هایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوی را پیش گیرد خداوند این مجازات را از او بر طرف می‌سازد .

۱۸۶- عاقبت پیروی کردن از شیطان چیست؟

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مُرِيدٍ (آیه ۳ حج)

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ (آیه ۴ حج)

۳- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله در باره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

۴- بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهی می سازد و به آتش سوزان راهنمایی می کند.

۱۸۷- منظور از رعایت عدالت درباره همسران چیست ؟ و فلسفه تعدد زوجات چیست؟

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاتٍ وَرُبَاعٍ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكُمْ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا (آیه ۳ نساء)

۳- و اگر می‌ترسید از اینکه (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) رعایت عدالت در باره آنها نکنید (از ازدواج با آنان صرف نظر نمایید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می‌ترسید عدالت را (در باره همسران متعدد) رعایت نکنید تنها به یک همسر قناعت نمایید و یا از زنانی که مالک آنها هستید استفاده کنید. این کار بهتر از ظلم و ستم، جلوگیری می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۵۵

... اکنون پیش از آن که فلسفه حکم تعدد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرائط تعدد همسر ذکر شده است چیست؟

آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم‌خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟

شک نیست که "عدالت" در محبت‌های قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می‌تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل در آورد؟ بهمین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ همین سوره نساء می‌فرماید "وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ": شما هر قدر کوشش کنید نمیتوانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید.

بنا بر این محبت‌های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود ممنوع نیست، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن میشود: کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه فوق (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً) به آیه ۱۲۹ (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است، زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده، و در آیه دوم

عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است، سخت در اشتباهند. زیرا همانطور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۵۶

عدالت در تمایلات قلبی است، و این از شرائط تعدد زوجات نیست و آنچه از شرائط است عدالت در جنبه‌های عملی است.

گواه بر این موضوع ذیل آیه ۱۲۹ همین سوره میباشد آنجا که میگوید:

" فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُوا كَالْمُغَلَقَةِ " یعنی: " اکنون که نمیتوانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید".

نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده‌اند گرفتار چنان اشتباهی در مسئله تعدد زوجات شده‌اند که برای هر محققى جای تعجب است.

از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مسئله تعدد زوجات با شرائط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می‌شود.

اکنون برگردیم به فلسفه این حکم اسلامی (تعدد زوجات).

تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است

آیه فوق مسئله تعدد زوجات را (با شرائط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبرو میشویم که با مطالعات زودگذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت با این قانون اسلامی برخاسته‌اند مخصوصاً غربیها در این زمینه بما بیشتر ایراد میکنند که اسلام به- مردان اجازه داده برای خود " حرمسرا " بسازند و بطور نامحدود همسر بگیرند.

در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می‌پندارند داده، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نامحدود قرار داده است. توضیح اینکه: با مطالعه وضع محیطهای مختلف قبل از اسلام، به این

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۵۷

نتیجه میرسیم که تعدد زوجات بطور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته‌اند، بنا بر این تعدد زوجات از پیشنهادهای و ابتکارات اسلام نیست بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورت‌های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور میزند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده، مسئله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمیتواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل میدهند.

و نیز نمی‌توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی‌تر است زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می‌دهند در حالی که در مردان چنین نیست.

و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیت‌ها وجود ندارد.

از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می‌دهند و معمولاً نمیتوانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مسئله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند همانطور که در مطبوعات مختلف می‌خوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مسئله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه در باره خود تلقی میکنند.

با در نظر گرفتن این واقعیتهای در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی بهم می‌خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱- مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۵۸

عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته‌های درونی خود را سرکوب کنند.

۲- مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی‌شوهر مانده‌اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳- کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر "جسمی" و "مالی" و "اخلاقی" مشکلی برای آنها ایجاد نمیشود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند. مسلماً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات اینگونه زنان را نادیده بگیریم، این مبارزه‌ای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه‌های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر مسئله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان میکنند کسانی هستند که یک مسئله سه زاویه‌ای را تنها از یک زاویه نگاه میکنند زیرا مسئله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

و اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره‌برداری جنسی قرار میگیرند نه تأمین دارند و نه آینده‌ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آن را تجویز کند.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۵۹

بنا بر این تنها راه سوم باقی میماند که هم بخواسته‌های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت میدهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون میبرد.

البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می‌شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است، زیرا زندگی در سابق یک شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی‌آمد ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که میخواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربیها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخوردند که نیازشان را به این مسئله کاملاً آشکار ساخته است، مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگ‌زده، و مخصوصاً کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره‌جویی و حل مشکل در مسئله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه "الازهر" خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاء وحشتناک و بی‌بند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ‌زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته تمایل پاره‌ای از مردان را به تعدد همسر نمیتوان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه میشود که بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی میکند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول برای انجام این خواسته غریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۶۰

از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع، اقدام می‌کند در اینگونه موارد نیز نمیتوان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد، و لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی گوستاویلوفون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می‌شمارد و بهنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می‌نویسد:

"در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی‌کند با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتاب‌های قانون می‌بینیم! و الا گمان نمیکنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست! راستی من متحیرم و نمیدانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من میگویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته‌تر است."

البته نمیتوان انکار کرد که بعضی از مسلمان‌نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده‌اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره‌برداری نامشروع نکرده‌اند؟

سؤال:

در اینجا بعضی سؤال می‌کنند که ممکن است شرائط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زنانی پیدا شود آیا در این صورت می‌توان به او اجازه داد که

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۶۱

دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟

جواب این سؤال چندان مشکل نیست.

اولا (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به - مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتیهایی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی در باره غالب زنان ذکر می‌کنند مسئله "سرد مزاجی" است در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می‌شود که تظاهرات جنسی، معمولاً از جنس نر شروع می‌شود.

ثانیا تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی‌کند در حالی که در باره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده‌ترین آنها مسئله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می‌باشد و مسلماً چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند:

فرزندی که پدر او مجهول باشد کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و با این ترتیب چنین فرزندی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می‌گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعیتشان کاملاً مبهم است.

و شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که توسل به وسائل پیشگیری از انعقاد نطفه بوسیله قرص یا مانند آن، هیچگاه اطمینان بخش نیست و نمیتواند، دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده باشد زیرا بسیاری

زنانی که از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده‌اند، بنا بر این هیچ زنی نمی‌تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روی این جهات، تعدد همسر برای زنان نمیتواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقی است و هم عملی است.

۱۸۸- منظور از ویرانی مساجد چیست و کسانی که در ویرانی مساجد و از رونق افتادن آن تلاش کنند به چه عاقبتی دچار می شوند؟

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آیه ۱۱۴ بقره)

۱۱۴- چه کسی ستمکارتر از کسانی است که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند، شایسته نیست آنان جز با ترس و وحشت وارد این کانونهای عبادت شوند، بهره آنها در دنیا رسوایی و در سرای دیگر عذاب عظیم است.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۱۱

... توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن، تنها به این نیست که مثلا با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است.

چرا که در تفسیر آیه إِنَّمَا يَغْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ ... (سوره توبه آیه ۱۸) طبق صریح بعضی از روایات، منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست، بلکه حضور در آنها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آنها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است نیز یک نوع عمران است، بلکه مهمترین عمران شمرده شده.

بنا بر این در نقطه مقابل، آنچه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند و از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ!

عجب اینکه در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پاره‌ای از مساجد و ساختمانهایی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده و همیشه مرکز یاد خدا است دارند، و عجیبترا اینکه این ستمگران بی منطق، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک انجام می دهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۴۱۲

در حالی که اگر فرضا کار خلافی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه اینکه این خانه‌های توحید را به تخریب کشاند، که این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است.

نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند این چنین اشخاص را ظالمت‌رین افراد شمرده، و در واقع هم چنین است، زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحید، نتیجه‌ای جز سوق مردم به بی دینی نخواهد داشت، و می‌دانیم زیان این کار از هر عملی بیشتر و عواقب شوم آن دردناک‌تر است...

۱۸۹- اگر اسلام دین فطرت است چگونه بعضی از امور آن مانند جهاد برای انسان ناخوشایند است؟

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (آیه ۲۱۶ بقره)

۲۱۶- جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شده، در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۱۰۸

... در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می‌کند که با شناخت، توأم باشد، مثلاً انسان فطرتاً طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد و موضوع سودمندی را زیان‌آور پنداشت، مسلماً بر اثر این اشتباه، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می‌شود، عکس این مساله نیز صادق است.

در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می‌نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می‌دانند شرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقیناً با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند، همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی‌نگری متنفرند، اما هنگامی که ببیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است، آن را به جان و دل پذیرا می‌شوند.

یک قانون کلی

آنچه در آیه بالا آمده، منحصر به مساله جهاد و جنگ با دشمنان نیست، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می‌دارد، و تمام مرارتهای و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می‌سازد، زیرا به مقتضای "وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" می‌داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگان در هر یک از دستوراتش، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است، و به این ترتیب بندگان مؤمن همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می‌نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می‌باشند.

۱۹۰- فلسفه وضو و غسل چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (آیه ۶ مائده)

۶- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بپا خاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دستها بکشید، خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۹۱

... شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است: فایده بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی، از نظر بهداشتی شستن صورت و دستها آن هم پنج بار و یا لا اقل سه بار در شبانه‌روز، اثر قابل ملاحظه‌ای در نظافت بدن دارد، مسح کردن بر سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است، سبب می‌شود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم، و همانطور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد.

و از نظر اخلاقی و معنوی چون با قصد قربت و برای خدا انجام می‌شود اثر تربیتی دارد مخصوصاً چون مفهوم کنایی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام بر می‌دارم مؤید این فلسفه اخلاقی و معنوی است.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع میخوانیم:

انما امر بالوضوء و بدء به لان يكون العبد طاهرا اذا قام بين يدي الجبار، عند مناجاته اياه، مطيعا له فيما امره، نقيا من الادناس و النجاسة، مع ما فيه من ذهاب الكسل، و طرد النعاس و تزكية الفؤاد للقيام بين يدي

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۹۲

الجبار

" برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند، و دستورات او را بکار بندند، از آلودگیها و نجاستها بر کنار شوند، علاوه بر این وضو سبب می شود که آثار خواب و کسالت از انسان بر چیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد."

از توضیحاتی که در باره فلسفه غسل خواهیم گفت نیز فلسفه وضو روشنتر می شود.

فلسفه غسل

بعضی می پرسند: چرا اسلام دستور می دهد که به هنگام جنب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معینی آلوده می شود، و آیا میان بول کردن و خارج شدن منی تفاوتی هست که در یکی فقط محل را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟

این سؤال یک پاسخ اجمالی دارد و یک پاسخ مشروح:

پاسخ اجمالی آن این است که خارج شدن منی از انسان، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زوائد) بدلیل اینکه اثر آن در تمام بدن آشکار می گردد، و تمام سلولهای تن بدنال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو می روند و این خود نشانه تاثیر آن روی تمام اجزاء بدن است توضیح اینکه:

طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیتهای بدن را کنترل میکنند " اعصاب سمپاتیک " و " اعصاب پاراسمپاتیک " این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاهها و جهازات

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۹۳

داخلی و خارجی گسترده اند، وظیفه اعصاب سمپاتیک " تند کردن " و به فعالیت واداشتن دستگاههای مختلف بدن است، و وظیفه اعصاب " پاراسمپاتیک " " کند کردن " فعالیت آنهاست، در واقع یکی نقش " گاز " اتومبیل و دیگری نقش " ترمز " را دارد، و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی، دستگاههای بدن بطور متعادل کار میکند.

گاهی جریان‌هایی در بدن رخ میدهد که این تعادل را بهم میزند، از جمله این جریانها مسئله " ارگاسم " (اوج لذت جنسی) است که معمولاً مقارن خروج منی صورت میگیرد.

در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک (اعصاب ترمز کننده) بر اعصاب سمپاتیک (اعصاب محرک) پیشی میگیرد و تعادل به شکل منفی بهم میخورد.

این موضوع نیز ثابت شده است که از جمله اموری که میتواند اعصاب سمپاتیک را بکار وادارد و تعادل از دست رفته را تامین کند تماس آب با بدن است و از آن جا که تاثیر " ارگاسم " روی تمام اعضای بدن بطور محسوس دیده میشود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن بهم میخورد دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی، یا خروج منی، تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد .

البته فایده غسل منحصر به این نیست بلکه غسل کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز میباشد که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل اگر بدن را بدون نیت و قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند غسل صحیح

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۹۴

نیست در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی، هم روح متاثر می‌شود و هم جسم، روح به سوی شهوات مادی کشیده می‌شود، و جسم به سوی سستی و رکود، غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم به علت اینکه به قصد قربت انجام می‌یابد شستشوی جان است، اثر دوگانه‌ای در آن واحد روی جسم و روح می‌گذارد تا روح را به سوی خدا و معنویت سوق می‌دهد، و جسم را بسوی پاکی و نشاط و فعالیت.

از همه اینها گذشته، وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت، در طول زندگی است زیرا بسیاری از کسانی که از نظافت خود غافل می‌شوند ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می‌کند که در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاهدارند، این موضوع اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد، در عصر و زمان ما نیز بسیاری از کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند. (البته این حکم بصورت یک قانون کلی و عمومی است حتی کسی را که تازه بدن خود را شسته شامل می‌شود).

مجموع جهات سه گانه فوق روشن می سازد که چرا باید به هنگام خروج منی (در خواب یا بیداری) و همچنین آمیزش جنسی (اگر چه منی خارج نشود) غسل کرد و تمام بدن را شست.

در پایان آیه، برای اینکه روشن شود هیچگونه سختگیری در دستورات گذشته در کار نبوده بلکه همه آنها بخاطر مصالح قابل توجهی تشریع شده است، می فرماید: "خداوند نمی خواهد شما را به زحمت بیفکند، بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمتهای او را بگوئید".

(مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

در حقیقت جمله های فوق بار دیگر این واقعیت را تاکید می کند که تمام

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۹۵

دستورهای الهی و برنامه های اسلامی بخاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده و به هیچوجه هدف دیگری در کار نبوده است، خداوند می خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود...

۱۹۱- نشانه های اصلی حزب اله و حزب شیطان چیست؟

اسْتَخُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (آیه ۱۹ مجادله)

۱۹- شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند.

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آیه ۲۲ مجادله)

۲۲- هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، آنها را در باغهایی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن می مانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند بدانید حزب الله پیروز است.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷۲

نکته ها:

۱- نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان

در دو آیه از قرآن مجید اشاره به "حزب الله" شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به "حزب شیطان"، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می گوید روی مساله "حب فی الله و بغض فی الله" و ولایت اولیای حق تکیه کرده است، در آیه سوره مائده بعد از بیان مساله "ولایت" و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آن کس که در حال نماز زکات پرداخته (امیر مؤمنان علی ع) می فرماید: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.

در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می‌کند، بنا بر این خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است.

در مقابل به هنگام توصیف "حزب شیطان" که در آیات قبل در همین سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه‌های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می‌شمرد.

قابل توجه این است که در یک مورد می‌گوید: "فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ" و در مورد دیگر می‌فرماید: "أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ" و با توجه به اینکه "فلاح" نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می‌گردد، با این قید که "فلاح و رستگاری" مفهومی عمیقتر از مفهوم "غلبه و پیروزی" دارد، چرا که وصول به هدف را نیز مشخص می‌کند.

و بر عکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه‌ها

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷۳

و بازماندن از مقصد توصیف می‌نماید.

مساله ولایت به معنی خاص، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام، مساله‌ای است که در روایات اسلامی روی آن تاکید فراوان شده است، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤمنان علی ع عرض می‌کند: هر زمان خدمت پیامبر ص رسیدم دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود: "ای سلمان این مرد و حزبش پیروزند!" (یا ابا الحسن ما اطلعت علی رسول الله الا ضرب بین کتفی و قال یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون).

و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

وَدِ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ:

"دوستی مؤمن نسبت به مؤمن برای خدا از مهمترین شعبه‌های ایمان است."

و در حدیث دیگری آمده است که "خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده‌ای؟ عرض کرد: آری برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، انفاق کرده‌ام، و به یاد تو بوده‌ام،

فرمود: اما نماز برای تو نشانه حق است، و روزه سپر آتش، و انفاق سایه‌ای در محشر، و ذکر نور است، کدام عمل را برای من بجا آورده‌ای ای موسی؟! عرض کرد: خداوند! خودت مرا در این مورد راهنمایی فرما، فرمود: هل والیت لی ولیا؟ و هل عادیت لی عدوا قط؟ فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب فی اللّٰه و البغض فی اللّٰه! "آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته‌ای؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته‌ای؟ اینجا بود که موسی دانست برترین اعمال حب فی اللّٰه و بغض فی اللّٰه

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷۴

است (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا) .

و در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم که فرمود:

لا یمحض رجل الایمان باللّٰه حتی یکون اللّٰه احب الیه من نفسه و ابیه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم:

"هیچکس ایمانش به خدا خالص نمی‌شود مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد".

روایات در این رابطه، هم در جانب مثبت (دوستی دوستان خدا) و هم در طرف منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنها به طول می‌انجامد، بهتر است این سخن را با حدیث پر معنای دیگری از امام باقر ع پایان دهیم، فرمود:

إذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا، فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة اللّٰه عز و جل و یبغض اهل معصیته ففیک خیر، و اللّٰه یحبک، و اذا کان یبغض اهل طاعة اللّٰه، و یحب اهل معصیته، لیس فیک خیر، و اللّٰه یبغضک، و المرء مع من احب:

"اگر بخواهی بدانی آدم خوبی هستی نگاهی به قلبت کن، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری، و اهل معصیتش را دشمن، بدان آدم خوبی هستی، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن داری و اهل معصیتش را دوست، چیزی در تو نیست، و خدا تو را دشمن دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد!".

۲- پاداش "حب فی الله" و "بغض فی الله"

چنان که در آیات فوق دیدیم خداوند برای کسانی که عشق او را بر همه چیز مقدم شمرند و هر علاقه‌ای را تحت الشعاع علاقه به او قرار دهند، دوستان او را

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷۵

دوست دارند و دشمنان او را دشمن، پنج پاداش بزرگ مقرر داشته که سه پاداشش را در همین جهان به آنها می‌دهد و دو پاداش را در قیامت.

نخستین موهبت در این جهان، استقرار و ثبات ایمان آنها است، چنان نقش ایمان را بر قلوبشان می‌زند که دست حوادث و طوفانهای زندگی نتواند آن را محو سازد، و از این گذشته با روح تازه‌ای آنها را تائید و تقویت می‌کند، و در مرحله سوم آنها را در حزب خویش جای می‌دهد و بر دشمنان پیروز می‌سازد.

در آخرت نیز بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش در اختیار آنها قرار می‌دهد، و علاوه بر آن، خشنودی مطلق خویش را از آنان اعلام می‌دارد.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

ما من مؤمن الا و لقلبه اذنان فی جوفه: اذن ینفث فیها الوسواس الخناس! و اذن ینفث فیها الملک! فیؤید الله المؤمن بالملک، فذلک قوله وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ

: "هر مؤمنی قلبش دو گوش دارد، گوشی که در آن "وسواس خناس" می‌دمد، و گوشی که فرشته در آن می‌دمد، خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تقویت می‌کند، و این همان است که می‌فرماید: "وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ".

و در حدیث دیگری از امام باقر ع در تفسیر کلام پیامبر گرامی اسلام ص که می‌فرماید: اذا زنی الرجل فارقه روح الایمان (هنگامی که انسان زنا کند روح ایمان در آن حال از او جدا می‌شود) آمده است: این روح ایمان همان است که خداوند در قرآن فرموده: وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ از احادیث فوق، گستردگی

معنی "روح ایمان" و شمول آن نسبت به فرشته و مرتبه عالی روح انسانی روشن می‌شود، در ضمن این حقیقت را نیز نشان

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۴۷۶

می‌دهد که با وجود این مرحله از روح ایمان انسان آلوده گناهای همچون زنا و شرب خمر و امثال آن نمی‌شود....

۱۹۲- پشتمان همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی و عامل اصلی بهشتی شدن کدام صفت اخلاقی است؟ برترین اجر و پاداش برای چه کسانی است؟

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (آیه ۲۰ رعد)

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (آیه ۲۱ رعد)

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً وَ يَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (آیه ۲۲ رعد)

جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ (آیه ۲۳ رعد)

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (آیه ۲۴ رعد)

۲۰- آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.

۲۱- و آنها که پیوندهایی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند، و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند.

۲۲- و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند، و با حسنات، سیئات را از میان می برند، پایان نیک سرای دیگر از آن آنهاست.

۲۳- باغهای جاویدان بهشت که وارد آن می شوند و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می گردند.

۲۴- (و به آنها می گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان چه پایان خوب این سرا نصیبتان شد!

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۱۹۳

... جمله "سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ" می‌گوید درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است که می‌گویند سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامتتان، در حالی که در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه‌های مهم آنها اشاره شده ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است.

نکته این موضوع را از بیان زنده و پر مغز علی ع می‌توان دریافت:

ان الصبر من الايمان كالرأس من الجسد و لا خير في جسد لا رأس معه و لا في ايمان لا صبر معه:

" صبر نسبت به ایمان مانند سر است در مقابل تن، تن بی‌سر بقایی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت."

در حقیقت پشتوانه همه برنامه‌های سازنده فردی و اجتماعی، همان شکیبایی و استقامت است و اگر آن نباشد هیچکدام از آنها به سامانی نمی‌رسد، چرا که در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی است که جز با نیروی استقامت نمی‌توان بر آنها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است، و نه حفظ پیوندهای الهی، و نه ترس از خدا و دادگاه قیامت، و نه اقامه صلاه و انفاق از مواهب الهی، و نه جبران خطاها بوسیله حسنات!

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آیه ۱۰ زمر)

۱۰- بگو: ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت) پروردگارتان پرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند پاداش نیک است، و زمین خداوند وسیع است (هر گاه تحت فشار سردمداران کفر واقع شدید مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی‌حساب دریافت می‌دارند.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۴۰۳

...تعبیر به "یوفی" که از ماده "وفی" و به معنی اعطاء کامل است از یک سو و تعبیر "بغیر حساب" از سوی دیگر نشان می‌دهد که صابران با استقامت برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند، و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی‌رسد.

شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق ع از رسول الله ص نقل می کند:

إذا نشرت الدواوين و نصبت الموازين، لم ينصب لاهل البلاء ميزان، و لم ينشر لهم ديوان، ثم تلا هذه الآية: إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

" هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود، و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند نه میزان سنجشی نصب می شود، و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر به عنوان شاهد سخنش آیه فوق را تلاوت فرمود که خداوند اجر صابران را بی حساب می دهد" ...

۱۹۳- محل آسایش انسان کجاست؟

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأَيْهِ (آیه ۶ انشقاق)

۶- ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (آیه ۴ بلد)

۴- که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجهای است).

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۳۰۴

...تعبیر به "کادح" در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است، با توجه به اینکه مخاطب در آن همه انسانها می‌باشند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات، ناراحتیها، و رنج و مشقت نیست، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو، و هیچکس را خالی از آن نمی‌بینیم.

در حدیث بسیار پرمعنایی از امام علی بن الحسین ع می‌خوانیم:

الراحة لم تخلق في الدنيا ولا لاهل الدنيا، انما خلقت الراحة في الجنة و لاهل الجنة، و التعب و النصب خلقا في الدنيا، و لاهل الدنيا، و ما اعطى احد منها جفنة الا اعطى من الحرص مثلها، و من اصاب من الدنيا اكثر،

تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص: ۳۰۵

كان فيها اشد فقرا لانه يفتقر الى الناس في حفظ امواله، و تفتقر الى كل آله من آلات الدنيا، فليس في غنى الدنيا الراحة!

": راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است، و برای اهل بهشت! رنج و تعب در دنیا آفریده شده، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه‌ای از آن به دست می‌آورد دو برابر آن حرص نصیب او می‌شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند فقیرترند!

زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسائل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنا بر این در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد".

سپس امام ع در ذیل این حدیث فرمود:

کلا ما تعب اولیاء الله فی الدنيا للدنیا، بل تعبوا فی الدنيا للآخرة:

"هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی‌کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است!".

۱۹۴- در حکومت تا چه حد باید از نظر مردم تبعیت کرد؟

يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ يَظْلُمُوْنَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (آیه ۲۶ ص)

۲۶- ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن، و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد،

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۲۶۳

... هر جا گمراهی است پای هوای نفس در میان است، و هر جا هوای نفس است نتیجه آن گمراهی است.

حاکمی که پیرو هوای نفس باشد منافع و حقوق مردم را فدای مطامع خویش می‌کند، و به همین دلیل حکومتش ناپایدار و مواجه با شکست خواهد بود.

ممکن است هوای نفس در اینجا معنی وسیعی داشته باشد که هم هوای نفس خود انسان را شامل شود، و هم هوای نفس مردم را، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر مکتبهایی که پیروی از افکار عمومی را- هر چه باشد- برای حکومتها لازم می‌شمردند می‌کشد، چرا که نتیجه هر دو گمراهی از طریق خدا و صراط حق است.

ما امروز شاهد آثار نکبت‌بار این طرز تفکر در دنیای به اصطلاح متمدن هستیم که گاهی شنیعترین اعمال زشت را به خاطر تمایلات مردم شکل قانونی داده، و رسوایی را به حد اعلی رسانده‌اند که قلم از شرح آن شرم دارد.

درست است که پایه‌های حکومت باید بر دوش مردم باشد، و با مشارکت عموم تحقق یابد، اما این به آن معنی نیست که معیار حق و باطل در همه چیز و در همه جا تمایلات اکثریت باشد.

حکومت باید چهارچوبه‌ای از حق داشته باشد اما در پیاده کردن این چهارچوب از نیروی جامعه کمک گیرد. و معنی جمهوری اسلامی که ما خواهان آن هستیم و از دو کلمه "جمهوری" و "اسلامی"

ترکیب یافته نیز همین است و به تعبیر دیگر اصول از مکتب گرفته می‌شود و اجرا با مشارکت مردم (دقت کنید).

بالآخره در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می‌کند که گمراهی از طریق حق از فراموشی "یوم الحساب" سرچشمه می‌گیرد و نتیجه‌اش عذاب شدید الهی است.

تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص: ۲۶۴

اصولا فراموشی روز قیامت همیشه سرچشمه گمراهیها است، و هر گمراهی آمیخته با این فراموشکاری است و این اصل تاثیر تربیتی توجه به معاد را در زندگی انسانها روشن می‌سازد.

روایاتی که در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده بسیار قابل دقت است، از جمله حدیث معروفی است که از پیغمبر گرامی اسلام ص و هم از امیر مؤمنان علی ع نقل شده که فرمودند

ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع، الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخرة:

" ای مردم! وحشتناکترین چیزی که از ناحیه آن بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوا و آرزوهای دور و دراز است، اما پیروی هوا شما را از حق باز می‌دارد، و آرزوهای دور و دراز قیامت را به دست فراموشی می‌سپارد".

سزاوار است این جمله با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همه مخصوصا حکمرانان و قضات و مسئولین امور قرار گیرد.

در روایت دیگری از امام باقر ع می‌خوانیم:

ثلاث موبقات: شح مطاع و هوی متبع، و اعجاب المرء بنفسه:

" سه چیز است که آدمی را هلاک می‌کند:

بخلی که مورد اطاعت باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی نماید، و راضی بودن انسان از خویشتن!"

...

۱۹۵- اگر خداوند وعده پیروزی و یاری پیامبران و مومنان را داده پس چرا در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مومنان به دست کفار بی ایمان و قدرت نمایی کافران هستیم؟

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الشَّهَادُ (آیه ۵۱ غافر)

۵۱- ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۲۹

... پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود، و آن اینکه: مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است، آنها پیروزی را تنها در این می‌دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد.

آنها پیروزی در هدف، و برتری مکتب را به حساب نمی‌آورند، آنها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسلهای موجود و آینده در نظر نمی‌گیرند، آنها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می‌انگارند.

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیعتر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزشهای واقعی را در نظر بگیریم آن گاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.

"سید قطب" در تفسیر "فی ظلال" در اینجا سخنی دارد که شاهد ارزنده‌ای بر این مقصود است.

او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز ع را مثال می‌زند و چنین می‌گوید:

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۳۰

"حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو، و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟! در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاسهای بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می‌آید.

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسانها می لرزد، عشق و عواطف را برمی انگیزد، و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد، همانگونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد.

این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین، و هم گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند، و قدرت نداشتند اینهمه مفاهیم بزرگ انسانی را در دلها به یادگار گذارند، و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند به کارهای بزرگ وادار کنند.

آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است پیوسته زنده می ماند، و فرزندان و نسلهای آینده را به حرکت در می آورد، و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تاثیر خود قرار می دهد".

باید بر این سخن بیفزائیم که ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز ع و دوستان شهیدش را در کربلا می بینیم که جلسات سوگواری آنها سرچشمه چه جنبشهای عظیمی می شود؟! ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیونها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۳۱

حسین ع و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند.

آری ما با چشم دیدیم چگونه خون حسین در عروق آنها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرتها را بر هم زد...

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقْلِبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (آیه ۴ غافر)

۴- تنها کسانی در آیات ما مجادله می‌کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند، مبدا قدرت نمایی آنها تو را بفریید!

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۹

... کرارا در آیات قرآن با این سخن روبرو می‌شویم که مؤمنان محروم هرگز تصور نکنند امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد یا جمعیت‌های ظالم و ستمگر و بی‌ایمان قرار دارد دلیل بر سعادت و خوشبختی آنها، و یا نشانه پیروزی‌شان در پایان کار است.

مخصوصاً قرآن برای ابطال این پندار که معمولاً برای افراد کوتاه‌بینان فکر پیدا می‌شود و امکانات مادی افراد را احياناً دلیل بر حقانیت معنوی آنها می‌گیرند تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان و رق می‌زند، و انگشت روی نمونه‌های واضحی می‌گذارد، همچون قدرتمندان فرعونی در مصر، و نمرودیان در بابل، و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات، مبدا مؤمنانی که تهی دست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از "کر" و "فر" ظالمان بی‌ایمان مرعوب یا سست شوند.

البته قانون خداوند این نیست که هر کس را کار خلافی کرد فوراً به سزایش برساند، همانگونه که در آیه ۵۹ کهف می‌خوانیم وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا:

"ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم".

در جای دیگر می‌فرماید: فَمَهْلِكِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا: "اندکی به کافران مهلت ده تا سرانجام کارشان روشن شود" (سوره طارق آیه ۱۷) و در جای دیگر آمده است: إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لَيَزِيدُوا إِثْمًا: "ما به آنها مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود!" (آل عمران ۱۷۸).

خلاصه هدف از این مهلتها یا اتمام حجت بر کافران است، یا آزمایش

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۲۰

مؤمنان، و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راههای بازگشت را به روی خود بسته‌اند.

نظیر این احساس حقارت در برابر کشورهای قدرتمند مادی ظالم در مورد بعضی از اقوام مؤمن که از نظر مادی عقب افتاده‌اند پیدا می‌شود که باید با همان منطق قرآنی بالا با آن به شدت مبارزه کرد.

افزون بر این، باید به آنها حالی نمود که این محرومیت و عقب افتادگی شما در درجه اول معلول ظلم آن ستمگران است، و اگر زنجیرهای ظلم و اسارت را پاره کنید با تلاش و کوشش مستمر می‌توانید عقب‌ماندگیها را جبران نمائید...

۱۹۶- داشتن زندگی پاکیزه در گرو چیست؟

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(آیه ۹۷ نحل)

۹۷- هر کس عمل صالح کند، در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

۱۹۷- برای انجام کارهای مهم اجتماعی باید از چه نیرویی کمک گرفت ؟

يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ (آیه ۱ مزمل)

فَمِ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا (آیه ۲ مزمل)

نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا (آیه ۳ مزمل)

أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (آیه ۴ مزمل)

إِنَّا سُلِّمْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا (آیه ۵ مزمل)

۱- ای جامه به خود پیچیده!

۲- شب را، جز کمی، به پا خیز!

۳- نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن.

۴- یا بر نصف آن بیفزای و قرآن را با دقت و تأمل بخوان.

۵- چرا که ما به زودی سختی سنگین را به تو القا خواهیم کرد.

تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص: ۱۶۹

... آری خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می‌باشد، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر ص و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فرا گرفته بود، و دشمنان متعصب و لجوج و بیرحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم ص و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار، توانستند بر تمام این مشکلات فایق آیند، و بار این "قول ثقیل" را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند!...

(ما نیز می توانیم با این دستور قرآنی در مسئولیت های مهم اجتماعی پیروز باشیم.)

۱۹۸- خمیر مایه تقوا چیست؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (آیه ۱۸ حشر)
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (آیه ۱۹ حشر)

۱۸- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه چیز را برای فردایش از پیش فرستاده، و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۱۹- و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به "خود فراموشی" گرفتار کرد نباشید، و آنها فاسق و گنهکارند.

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۵۴۰

... اصولاً خمیر مایه تقوی دو چیز است: یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن ثبت می‌شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سر لوحه برنامه‌های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته، و تاثیر آن در پاکسازی فرد و اجتماع کاملاً چشمگیر است.

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحاً می‌گوید: فراموش کردن خدا سبب "خود فراموشی" می‌شود، دلیل آن نیز روشن است، زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر چه غیر

تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۵۴۱

او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می‌باشد، و همین امر سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند .

اصولا یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می‌سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می‌کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود! و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است، و به همین دلیل در پایان آیه می‌گوید:

" چنین افراد فراموشکار فاسقند " (أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ).

این نکته نیز قابل توجه است که نمی‌گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می‌گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت نباشید، و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می‌دهد که می‌توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند...

۱۹۹- غیبت چیست، چه آثاری دارد و به چه علت تحریم شده و برای درمان آن چه باید کرد؟
موارد استثناء آن کدام است؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ (آیه ۱۲ حجرات)

۱۲- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۸

... سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می‌شود، و اینجا

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۸۹

است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است.

یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر اینکه "غیبت" بد بینی " می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد.

می‌دانیم اسلام برای مساله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته "غیبت" بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می‌گردد.

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود، که نمونه‌ای از آن را ذیلا می‌آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود:

ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة، یزنیها الرجل! و اربی الربا عرض الرجل المسلم!

"درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهِش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!"

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۰

این مقایسه به خاطر آن است که "زنا" هر اندازه قبیح و زشت است جنبه "حق الله" دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه "حق الناس" دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر ص با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد:

یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه! لا تغتابوا المسلمین، و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیهة!؟

" ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند!".

و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد:

من مات تائباً من الغيبة فهو آخر من يدخل الجنة، و من مات مصراً عليها فهو اول من يدخل النار!

" کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد!".

و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می‌خوانیم:

الغيبَةُ اسرع في دين الرجل المسلم من الأكلَةِ في جوفه!

" تاثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!".

این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۱

و تلاشی می‌کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد، و با توجه به اینکه انگیزه‌های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه‌توزی، انحصار طلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد (دقت کنید).

روایات در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است که با ذکر حدیث دیگری این بحث را پایان می‌دهیم امام صادق ع می‌فرماید:

من روی علی مؤمن رواية يريد بها شينه، و هدم مروتة، ليسقط من اعين الناس، اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان، فلا يقبله الشيطان!:

" کسی که به منظور عیبجویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد، و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد!" .

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تاثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع، چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۲

مفهوم غیبت

" غیبت" چنان که از اسمش پیدا است این است که در غیاب کسی سخنی گویند، منتهی سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد، خواه این عیب جسمانی باشد، یا اخلاقی، در اعمال او باشد یا در سخنش، و حتی در اموری که مربوط به او است مانند لباس، خانه، همسر و فرزندان و مانند اینها.

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند غیبت نخواهد بود. مگر اینکه قصد مذمت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است، مثل اینکه در مقام مذمت بگوید آن مرد نابینا، یا کوتاه قد، یا سیاه‌رنگ یا کوسه! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیتی که باشد غیبت و حرام است، و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمت باشد آن نیز حرام است، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه.

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان " تهمت" خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین‌تر است.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

الغيبه ان تقول في اخيك ما ستره الله عليه، و اما الامر الظاهر فيه، مثل الحده و العجله، فلا، و البهتان ان تقول ما ليس فيه:

" غيبت آن است که در باره برادر مسلمانان چیزی را بگویی که خداوند پنهان داشته، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخویی و عجله داخل در غیبت نیست، اما بهتان این است که چیزی را بگویی که در او وجود ندارد " .

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۳

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست، بلکه صفت او است! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت.

یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگین تری را به بار می آورد.

علاج غیبت و توبه آن

" غیبت " مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است.

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هایی همچون " بخل " و " حسد " و " کینه توزی " و " عداوت " و " خود برتر بینی " .

باید از طریق خودسازی، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که ببار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.

سپس در مقام توبه بر آید، و از آنجا که غیبت جنبه "حق الناس" دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه‌ای ایجاد نمی‌کند، از او عذر خواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۴

و بیخبری از شما غیبت کرده‌ام مرا ببخش، و شرح بیشتری ندهد، مبدا عامل فساد تازه‌ای شود. و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی‌شناسد، یا از دنیا رفته است، برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.

موارد استثناء

آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثنایی دارد، از جمله این که گاه در مقام "مشورت" مثلاً برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤالی از انسان می‌کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می‌کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبدا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می‌گیرد حرام نیست.

همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.

البته کسی که آشکارا گناه می‌کند و به اصطلاح "متجاهر به فسق" است از موضوع غیبت خارج است، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است.

این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است، گوش به غیبت دادن، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است، بلکه

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹۵

طبق پاره‌ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه‌ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقاً اجرا شود.

۲۰۰- نماز چه آثاری در زندگی انسان دارد؟

اَنْلُ مَا اَوْحَىٰ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلَاةَ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (آیه ۴۵ عنکبوت)

۴۵- آنچه را از کتاب آسمانی به تو وحی شده تلاوت کن، و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتی‌ها و منکرات باز می‌دارد و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۸۹

... گر چه نماز چیزی نیست که فلسفه‌اش بر کسی مخفی باشد، ولی دقت در متون آیات و روایات اسلامی ما را به ریزه کاریهای بیشتری در این زمینه رهنمون می‌گردد:

۱- روح و اساس و هدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بالآخره فلسفه نماز همان یاد خدا است، همان " ذکر الله " است که در آیه فوق بعنوان برترین نتیجه بیان شده است.

البته ذکر که مقدمه فکر، و فکری که انگیزه عمل بوده باشد، چنان که در حدیثی از امام صادق ع آمده است که در تفسیر جمله وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ فرمود:

ذکر الله عند ما احل و حرم

" یاد خدا کردن به هنگام انجام حلال و حرام " (یعنی به یاد خدا بیفتد به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد) .

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۹۰

۲- نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است چرا که خواه ناخواه نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می‌کند، لذا در حدیثی می‌خوانیم: پیامبر ص از یاران خود سؤال کرد:

لو کان علی باب دار احدکم نهر و اغتسل فی کل یوم منه خمس مرات ا کان یبقی فی جسده من الدرن شیء؟ قلت لا، قال: فان مثل الصلاة کمثل النهر جاری كلما صلی کفرت ما بینهما من الذنوب:

" اگر بر در خانه یکی از شما نهی از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟".

در پاسخ عرض کردند: نه، فرمود: " نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می خواند گناهی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود".

و به این ترتیب جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می نشیند، با مرهم نماز التیام می یابد و زنگارهایی که بر قلب می نشیند زدوده می شود.

۳- نماز سدی در برابر گناهان آینده است، چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می کند، و نهال تقوی را در دل پرورش می دهد، و می دانیم " ایمان " و " تقوی " نیرومندترین سد در برابر گناه است، و این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشاء و منکر بیان شده است، و همان است که در احادیث متعددی می خوانیم: افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند فرمودند: غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می کند و کرد.

۴- نماز، غفلت زدا است، بزرگترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذائذ

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۹۱

زود گذر کردند، اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف، و در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، مرتباً به انسان اخطار می کند، هشدار می دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می کند و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه قویا به او بیدار باش گوید.

۵- نماز خود بینی و کبر را در هم می شکند، چرا که انسان در هر شبانه روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می گذارد، خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او می بیند، بلکه صغری در برابر بی نهایت.

پرده های غرور و خود خواهی را کنار می زند، تکبر و برتری جویی را در هم می کوبد.

به همین دلیل علی ع در آن حدیث معروفی که فلسفه‌های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است بعد از ایمان، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می‌کند می‌فرماید:

فرض الله الايمان تطهيرا من الشرك و الصلاة تنزيها عن الكبر ...:

" خداوند ایمان را برای پاکسازی انسانها از شرک واجب کرده است و نماز را برای پاکسازی از کبر ".

۶- نماز وسیله پرورش، فضائل اخلاق و تکامل معنوی انسان است، چرا که انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می‌برد، به ملکوت آسمانها دعوت می‌کند، و با فرشتگان همصدا و همراه می‌سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می‌بیند و با او به گفتگو برمی‌خیزد.

تکرار این عمل در شبانه روز آنهم با تکیه روی صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او مخصوصا با کمک گرفتن از سوره‌های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت کننده به سوی نیکیها و پاکيها است اثر قابل ملاحظه‌ای

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۹۲

در پرورش فضائل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم که در فلسفه نماز فرمود:

الصلاة قربان کلی تقی:

" نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خدا است ".

۷- نماز به سائر اعمال انسان ارزش و روح می‌دهد- چرا که نماز روح اخلاص را زنده می‌کند، زیرا نماز مجموعه‌ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه، تکرار این مجموع در شبانه روز بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می‌پاشد و روح اخلاص را تقویت می‌کند.

لذا در حدیث معروفی می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی ع در وصایای خود بعد از آن که فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد فرمود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَانْهَافِ عَمُودِ دِينَكُمْ:

"خدا را خدا را در باره نماز، چرا که ستون دین شما است".

می‌دانیم هنگامی که عمود خیمه در هم بشکند یا سقوط کند هر قدر طنابها و میخهای اطراف محکم باشد اثری ندارد، همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد.

در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

اول ما یحاسب به العبد الصلاة فان قبلت قبل سائر عمله، و ان ردت رد علیه سائر عمله:

"نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می‌شود نماز است اگر مقبول افتاد سائر اعمالشان قبول می‌شود، و اگر مردود شد سائر اعمال نیز مردود می‌شود!" شاید دلیل این سخن آن باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است، اگر به طور صحیح انجام گردد قصد قربت و اخلاص که وسیله قبولی سائر اعمال است در او زنده می‌شود، و گرنه بقیه اعمال او مشوب و آلوده می‌گردد و از درجه اعتبار

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۹۳

ساقط می‌شود.

۸- نماز قطع نظر از محتوای خودش با توجه به شرائط صحت دعوت به پاکسازی زندگی می‌کند، چرا که می‌دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرش که بر آن نماز می‌خواند، آبی که با آن وضو می‌گیرد و غسل می‌کند، محلی که در آن غسل و وضو انجام می‌شود باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد کسی که آلوده به تجاوز و ظلم، ربا، غصب، کم‌فروشی، رشوه خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می‌تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟

بنا بر این تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران.

۹- نماز علاوه بر شرائط صحت شرائط قبول، یا به تعبیر دیگر شرائط کمال دارد که رعایت آنها نیز یک عامل مؤثر دیگر برای ترک بسیاری از گناهان است.

در کتب فقهی و منابع حدیث، امور زیادی به عنوان موانع قبول نماز ذکر شده است از جمله مساله شرب خمر است که در روایات آمده:

لا تقبل صلاة شارب الخمر اربعين يوما الا ان يتوب:

" نماز شرایخوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند " .

و در روایات متعددی می‌خوانیم: از جمله کسانی که نماز آنها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگر است " ..

و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده است که نماز کسی که زکات نمی‌پردازد قبول نخواهد شد، و همچنین روایات دیگری که می‌گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خود بینی از موانع قبول نماز است، پیدا است که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حد سازنده است؟

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۲۹۴

۱۰- نماز روح انضباط را در انسان تقویت می‌کند، چرا که دقیقا باید در اوقات معینی انجام گیرد که تاخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز، است همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن که رعایت آنها، پذیرش انضباط را در برنامه‌های زندگی کاملا آسان می‌سازد.

همه اینها فوایدی است که در نماز، قطع نظر از مساله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بیفزائیم- که روح نماز همان جماعت است- برکات بی شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست، بعلاوه کم و بیش همه از آن آگاهیم.

گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده پایان می‌دهیم:

امام در پاسخ نامه‌ای که از فلسفه نماز در آن سؤال شده بود چنین فرمود:

علت تشریع نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است، و مبارزه با شرک و بت پرستی، و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع، و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته، و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار.

و نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، طالب و علاقمند افزونی در مواهب دین و دنیا گردد.

علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می‌گردد، سبب می‌شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید.

و همین توجه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی باز می‌دارد و از انواع فساد جلوگیری می‌کند.

۲۰۱- آیا انسان می تواند بر اساس ظن و گمان عمل کند؟

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (آیه ۲۸ نجم)

۲۸- آنها هرگز به این سخن یقین ندارند تنها از ظن و گمان بی پایه پیروی می نمایند، با اینکه گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۵۳۱

... روشن است واژه "ظن" (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمانهای بی پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل همدیاف "هوای نفس و اوهام و خرافات" است، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است.

معنی دیگر: گمانهایی است که معقول و موجه است و غالباً مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه، یا "قول اهل خبره" و یا "ظواهر الفاظ" و امثال آن که اگر اینگونه گمانها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.

بدون شک این قسم از ظن داخل در این آیات نیست، و شواهد فراوانی در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت یک نوع علم عرفی است نه گمان، بنا بر این کسانی که با این آیه (إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً) و مانند آن برای نفی حجیت "ظن" به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست.

این نکته نیز قابل توجه است که "ظن" در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که یک طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد) ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به "وهم" و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت یک احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر می شد، سپس هوای نفس به فعالیت برمی خاست و آن را تزیین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قویتر بود به دست فراموشی می سپرد و تدریجاً به صورت یک اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (آیه ۳۶ اسراء)

۳۶- از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند!

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۱۸

... در آیه‌ای که خواندیم به یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده است که نادیده گرفتن آن نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت.

و اگر براستی این برنامه قرآنی در کل جامعه انسانی و همه جوامع بشری بطور دقیق اجرا شود بسیاری از نابسامانیها که از شایعه‌سازی و جوسازی و قضاوتهای عجولانه و گمانهای بی اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می‌گیرد برچیده خواهد شد.

در غیر این صورت، هرج و مرج در روابط اجتماعی همه جا را فرا خواهد گرفت، هیچکس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود، هیچکس به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت.

در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی روی این موضوع تکیه شده است از جمله:

۱- آیاتی که افراد بی ایمان را نسبت به پیروی از ظن و گمان شدیداً مورد نکوهش قرار داده است مانند: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» اکثر آنها در قضاوتهای خود تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند در حالی که ظن و گمان به هیچوجه انسان را به حق و حقیقت نمی‌رساند (سوره یونس آیه ۳۶).

۲- در جای دیگر پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ» آنها تنها پیروی از گمان و هوای نفس می‌کنند (نجم آیه ۲۳).

۳- در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

ان من حقيقة الايمان ان

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۱۹

لا يجوز منطقك علمك:

"از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزونتر نباشد و بیش از آنچه می دانی نگویی".

۴- در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم که از پدرانش چنین نقل می کند

لیس لك ان تتكلم بما شئت، لان الله عز و جل يقول وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ:

"تو نمی توانی هر چه را می خواهی بگویی، زیرا خداوند متعال می گوید از آنچه علم نداری پیروی نکن".

۵- در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که فرمود:

ایاکم و الظن فان الظن اکذب الکذب:

"از گمان پرهیزید که گمان بدترین دروغ است".

۶- کسی خدمت امام صادق ع رسید و عرض کرد من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده ای دارند، می خوانند و می نوازند، و من گاهی که برای قضاء حاجت (به دستشویی) می روم نشستن خود را طولانی تر می کنم، تا نغمه های آنها را بشنوم در حالی که برای چنین منظوری نرفته ام امام صادق ع فرمود:

مگر گفتار خداوند را نشنیده ای که می فرماید: إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا: "گوش و چشم و قلب همگی مسئولند" او عرض کرد گویا هرگز این آیه را از هیچکس نه عرب و نه عجم نشنیده بودم و من اکنون این کار را ترک می گویم و بدرگاه خدا توبه می کنم.

در بعضی از منابع حدیث در ذیل این روایت می خوانیم که امام به او دستور داد برخیز و غسل توبه کن و به مقداری که می توانی نماز بگذار چرا که کار بسیار بدی انجام می دادی که اگر در آن حال میمردی مسئولیت تو عظیم بود!

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۲۰

از این آیات و احادیث که از پیامبر ص و ائمه هدی ع نقل شده است روشن می‌شود که اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسئول می‌شمرد، تا نبیند نگوید، تا نشنود قضاوت نکند، و بدون تحقیق و علم و یقین نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید.

پیروی از گمان و حدس و تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه ایجاد می‌کند که هر کدام به تنهایی ضایعات بزرگی دارد از جمله:

- ۱- تکیه بر غیر علم سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد و یا دادن حق به غیر مستحق است.
- ۲- پیروی از غیر علم، آبروی افراد آبرومند را به خطر می‌اندازد و خدمتگزاران را دلسرد می‌کند.
- ۳- اعتماد بر غیر علم، بازار شایعات و شایعه‌سازان را داغ و پر رونق می‌کند.
- ۴- پیروی از غیر علم، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زود باور و ساده‌اندیش بار می‌آورد.
- ۵- پیروی از غیر علم، روابط گرم و دوستانه را در خانه و بازار و مرکز کار و همه جا به هم زده و مردم را نسبت به یکدیگر بدبین می‌سازد.
- ۶- پیروی از غیر علم، استقلال فکری ما را از بین می‌برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می‌سازد.
- ۷- پیروی از غیر علم سرچشمه قضاوت‌های عجولانه و انتخاب‌های فوری، در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه انواع ناکامیها و پشیمانیها است.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۱۲۱

راه مبارزه با پندارگرایی

تنها سؤالی که در اینجا باقی میماند این است که ما چگونه می‌توانیم خود و جامعه را از این عادت زشت و نکبت‌بار و عواقب دردناک آن رهایی بخشیم.

پاسخ این سؤال نیاز به بحث طولانی دارد ولی به عنوان یک دستور العمل فشرده باید به نکات زیر توجه کرد:

الف- باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف پی در پی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم بیندیشند.

ب- باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسانها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنها است، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ (سوره غافر آیه ۱۹): "هر سخنی می‌گوئیم ثبت و ضبط می‌شود و هر گامی برمی‌داریم در حساب ما نوشته می‌شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوتها و اعتقادات خود هستیم.

ج- باید سطح رشد فکری را بالا برد چرا که پیروی از غیر علم غالباً کار عوام ساده لوح و افراد ناآگاه است که با شنیدن یک شایعه بی‌اساس فوراً به آن می‌چسبند و داوری می‌کنند، و الگوی کار خود را از آن می‌گیرند....

۲۰۲- آیا جهانگردی مورد تایید اسلام است و در صورت تایید هدف و فلسفه آن چیست؟

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (آیه ۱۳۷ آل عمران)

۱۳۷- پیش از شما سنتهایی وجود داشت (و هر قوم طبق اعمال و صفات خود سرنوشتی داشتند که همانند آن را شما نیز دارید) پس در روی زمین گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (آیه ۴۲ روم)

۴۲- بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند.

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۵۸

... مساله گردش در زمین (سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره‌های آل عمران، انعام، نحل، نمل، عنکبوت، و روم آمده، که یک بار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (عنکبوت- ۲۰) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است.

قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملاً قابل لمس است در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است، مخصوصاً به مسلمانان دستور می‌دهد که از محیط محدود زندگی خود در آیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند، و از این رهگذر اندوخته پر ارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند.

قدرتهای شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان تمام کشورها و سرزمینها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده‌اند.

قرآن می‌گوید: بجای این جباران شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیمهای شیطانی آنها درسهای رحمانی بیاموزید.

عبرت گرفتن از زندگی دیگران از تجربه‌های شخصی مهمتر و پرازشتر است، زیرا در این تجربه‌ها باید انسان زیانهای متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران، انسان بی آنکه متحمل سوخت و زبانی شود، توشه گرانبهائی می‌اندوزد.

دستور قرآن در زمینه "سیر در ارض" منطبق بر کاملترین شیوه‌هایی است

تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۴۵۹

که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده، و آن اینکه پس از فرا گرفتن مسائل در کتابها دست شاگردان را می‌گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آنچه خوانده‌اند می‌برند.

البته امروز یک نوع دیگری سیر در ارض تحت عنوان "جهانگردی" از طرف تمدنهای شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رائج شده است که غالبا هدفهای انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگهای ناسالم، عیاشی، هوسرانی، بی بند و باری و سرگرمیهای ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است.

اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگهای سالم تراکم تجربه‌ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت، و گرفتن درسهای عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است.

ذکر این نکته نیز بی‌تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان "سیاحت" مورد نهی واقع شده، چنان که در حدیثی می‌خوانیم:

لا سیاحه فی الاسلام:

"سیاحت در اسلام نیست" و منظور از آن زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی از زندگی اجتماعی به کلی جدا می‌شدند و بی آنکه فعالیتی داشته باشند در روی زمین به حرکت می‌پرداختند و همچون رهبانها زندگی می‌کردند و سربار اجتماع بودند.

به تعبیر دیگر کار آنها " رهبانیت سیار " بود در مقابل رهبانهای ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است این نوع " سیاحت " را نیز محکوم می کند.

۲۰۳- خداوند پاداش اعمال نیک انسان را چند برابر می کند و چرا ۶۰ روز کفاره خوردن یک روزه ماه رمضان می باشد؟

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (آیه ۱۶۰ انعام)

۱۶۰- هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آنها نخواهد شد

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۵۶

...در آیه فوق می خوانیم، پاداش "حسنه" ده برابر است، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان "اضعافا کثیره" (چندین برابر) اکتفاء شده (مانند آیه ۲۴۵ سوره بقره) و در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می رساند، (آیه ۲۶۱ سوره بقره) و در بعضی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می گوید: **إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** "آنها که استقامت بورزند پاداشی بی حساب خواهند داشت" (زمر آیه ۱۰).

روشن است که این آیات هیچگونه اختلافی با هم ندارند، در حقیقت حد اقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود، ده برابر است و همین طور به نسبت اهمیت عمل، و درجه اخلاص آن و کوششها و تلاشهایی که در راه آن انجام شده است، بیشتر می شود، تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می شکنند و جز خدا حد آن را نمی داند.

مثلا انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است، فراتر رفته و به "اضعاف کثیره" یا "هفتصد برابر" و بیشتر رسیده است و در مورد "استقامت" که ریشه تمام موفقیتها و سعادتها و خوشبختیها است و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود، پاداش بی حساب ذکر شده است.

از اینجا روشن می شود که اگر در روایات، پاداشهایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچگونه منافاتی با آیه فوق ندارد.

و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره قصص می‌خوانیم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۵۷

کسی که عمل نیکی انجام دهد پاداشی بهتر از این خواهد داشت " مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در آن برود، زیرا بهتر بودن معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملاً سازگار است.

[چرا ۶۰ روز کفاره یک روز باشد؟]

ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن " شصت روز " به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان، و مجازاتهای دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می‌گوید: در برابر کار بد فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می‌شود و آن اینکه:

منظور از مساوات میان " گناه " و " کیفر ". مساوات عددی نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت، خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود. به همین دلیل در بعضی از روایات می‌خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان بیش از سایر ایام است همانطور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آنجا که مثلاً یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماههای دیگر است...

۲۰۴- اگر خداوند رحمت را بر خود فرض کرده پس چرا گروهی را عذاب می کند؟

قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ بَيْنَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (آیه ۱۲ انعام)

۱۲- بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو برای خدا است، رحمت (و بخشش) را بر خود حتم کرده (و به همین دلیل) همه شما را بطور قطع در روز قیامت که در آن شک و تردیدی نیست مجتمع خواهد کرد، تنها کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست دادند و گرفتار خسران شدند ایمان نمی آورند.

تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۶۷

... شک نیست که کار خدا فراهم آوردن زمینه های رحمت است او انسان را آفرید، و به او عقل داد، و پیامبران برای رهبری و راهنمایی او فرستاده و انواع مواهب را در اختیار وی گذارد، و راهی به سوی زندگی جاویدان به روی همگان گشود، اینها بدون استثناء رحمت است.

حال اگر در طریق به ثمر رساندن این رحمت ها خود انسان راه خویش را کج کند و تمام زمینه های رحمت را برای خود تبدیل به شکنجه و زحمت نماید.

این موضوع هیچگونه لطمه ای به رحمت بودن آنها نخواهد زد و تمام سرزنشها متوجه انسانی است که زمینه های رحمت را تبدیل به عذاب کرده است....

۲۰۵- سرفروشت زمین و آسمان چه خواهد شد و آیا در قیامت زمین و آسمان به طور کلی نابود می شوند؟

يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (آیه ۴۸ ابراهیم)

۴۸- در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل می شوند، و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند.

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۹۰

...در آیات بالا خواندیم که در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می شود و همچنین آسمانها به آسمانهای دیگر.

آیا منظور از این تبدیل، تبدیل ذات است، یعنی به کلی این زمین نابود می شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن بر پا می گردد؟ و یا منظور تبدیل صفات است به این معنی که این کره خاکی و همچنین آسمانها ویران می گردند و بر ویرانه های آنها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می شود؟ که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظر تکامل قرار دارند.

ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می کند.

در سوره فجر آیه ۲۱ می خوانیم کَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا: "زمانی فرا می رسد که زمین در هم کوبیده می شود".

و در سوره "زلزال" که سخن از پایان جهان و آغاز قیامت است چنین می خوانیم إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَنْقَالَهَا: "در آن زمان که زمین به زلزله می افتد و سنگینی های درونش بیرون می ریزد".

و در سوره حاقه آیه ۱۴ و ۱۵ می خوانیم وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ: "زمین و کوه ها از جا برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند و در آن روز آن واقعه بزرگ تحقق می یابد".

و در سوره طه آیه ۱۰۵ تا ۱۰۸ می‌خوانیم وَ يَسْتَلُوْكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّيْ نَسْفًا - فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا - لَا تَرٰى فِيْهَا عِوَجًا وَّ لَا اَمْتًا - يَوْمَئِذٍ

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۹۱

يَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلَا تَسْمَعُ اِلَّا هَمْسًا:

" از تو درباره کوه‌ها سؤال می‌کنند بگو پروردگارم آنها را از هم متلاشی می‌کند، سپس آن را به صورت زمینی هموار در می‌آورد آن چنان که اعوجاج و پستی و بلندی در آن نخواهی دید، در آن روز مردم از دعوت کننده‌ای که هیچ انحرافی در او نیست، پیروی می‌کنند و صداها در برابر خداوند مهربان به خشوع می‌گراید آن چنان که جز صدای آهسته نمی‌شنوی."

در آغاز سوره " تکویر " نیز سخن از خاموش شدن خورشید و تاریک شدن ستارگان و حرکت کوه‌ها به میان آمده.

و در آغاز سوره " انفطار " از شکافتن آسمانها و پراکنده شدن کواکب و سپس برانگیخته شدن مردگان از قبرها! (دقت کنید) گفتگو شده است.

از مجموع این آیات و مانند آن و همچنین آیات مختلفی که می‌گوید: انسانها از قبرها بار دیگر برانگیخته می‌شوند « سوره یس آیه ۵۱ و سوره قمر آیه ۷ و سوره معارج آیه ۴۳ و سوره حج آیه ۷ و ... » به خوبی استفاده می‌شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی‌ماند، ولی به کلی نابود نمی‌شود، بلکه این جهان در هم می‌ریزد و زمین صاف و مسطح می‌گردد، و مردم در زمینی تازه (و طبعاً کاملتر و عالیتر به حکم آنکه عالم دیگر همه چیزش از این جهان وسیعتر و کاملتر است) گام می‌نهند.

طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه‌های قیامت را ندارد و برای زندگی رستاخیز ما، تنگ و محدود است و همان گونه که بارها گفته‌ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان، همچون نسبت این جهان است به محدوده عالم جنین و رحم مادر.

آیاتی که می‌گوید: مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این

تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص: ۳۹۲

جهان بسیار زیاده‌تر است «سوره معارج آیه ۴» نیز شاهد خوبی بر این واقعیت می‌باشد.

البته ما نمی‌توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگیهایش در این جهان داشته باشیم، همانگونه که کودک در عالم جنین - اگر فرضاً هم عقل کامل می‌داشت نمی‌توانست ویژگیهای عالم بیرون از جنین را درک کند.

ولی همین قدر می‌دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهانی که هستیم پیدا می‌شود، این جهان به کلی ویران می‌گردد، و به جهان کاملاً جدیدی تبدیل می‌شود، جالب اینکه در روایات متعددی که در منابع اسلامی نقل شده می‌خوانیم که در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به "نان پاکیزه و سفید رنگی" می‌شود که انسانها می‌توانند از آن تغذیه کنند! تا حسابشان روشن گردد، و هر کدام به سوی سرنوشتشان حرکت کنند.

این روایات در تفسیر "نور الثقلین" به طرق مختلف نقل شده است و بعضی از مفسران اهل تسنن مانند "قرطبی" نیز در ذیل همین آیه اشاره به چنین روایاتی کرده است.

بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان، زمین به جای آنکه خاک آن را پوشانده باشد، یک ماده غذایی قابل جذب برای بدن انسان، سراسر آن را فرا گرفته، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتماً مواد غذایی موجود در خاک باید در لابر اتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده‌ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آن است که بیشترین غذای آن نان تشکیل می‌دهد (دقت کنید).

۲۰۶- سحر چیست؟ آیا سحر واقعیت دارد؟

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (آیه ۱۰۲ بقره)

۱۰۲- (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی می‌کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود) و کافر نشد، و لکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل "هاروت" و "ماروت" نازل شد پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند مگر اینکه قبلاً به او می‌گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه اینکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت، و مسلمان می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می‌فروختند اگر علم و دانشی می‌داشتند!.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۷۷

... سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.

سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است:

۱- به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر "قاموس اللغة" سحر یعنی خدعه کردن.

۲- "کل ما لطف و دق": "آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد".

در مفردات راغب که مخصوص واژه‌های قرآن است به سه معنی اشاره شده:

۱- خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی.

۲- جلب شیطانها از راههای خاصی و کمک گرفتن از آنان.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۷۸

۳- معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن اینکه: ممکن است با وسائل ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را بوسیله آن به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.

از بررسی حدود ۵۱ مورد کلمه "سحر" و مشتقات آن در سوره‌های قرآن از قبیل: طه، شعراء، یونس و اعراف و ... راجع به سرگذشت پیامبران خدا:

موسی، عیسی و پیامبر اسلام ص به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- آنجا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد چنان که می‌خوانیم: "فَإِذَا جَاءَهُمْ وَ عَصِيَّتُهُمْ يَخِيلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُ تَسْعَى: (ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند)" سوره طه آیه ۶۶ و در آیه دیگر آمده است "فَلَمَّا أَتَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ" (هنگامی که ریسمان‌ها را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند و آنها را ارباب نمودند) (اعراف آیه ۱۱۶) از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتوان در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهد.

۲- از بعضی از آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد مانند آیه فوق که می‌گوید آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ) یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تاثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا اینکه اثر جسمانی و خارجی

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۷۹

هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است.

نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است اینکه: به نظر می‌رسد قسمت قابل توجهی از سحرها بوسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می‌شده است.

مثلا در تاریخ ساحران زمان موسی ع می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالا جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب، و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در آمدند، و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند.

این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام همه می‌گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است.

در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتابهای معتبر ما نقل گردیده، از جمله اینکه:

علی ع می‌فرماید: "من تعلم شیئا من السحر قليلا او كثيرا فقد كفر و كان آخر عهده بربه ... " کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است، و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود ...".

اما همانطور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۸۰

بیاموزند تا اگر مدعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.

شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد بی مانع است، حدیثی است که از امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم:

" یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می‌گرفت خدمت امام صادق ع رسید و عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می‌گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه

تأمین می‌شد، و با همان در آمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست؟

امام صادق ع در پاسخ فرمود: "عقده سحر را بگشا، ولی گره جادوگری مزین".

از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است.

جادوگری از نظر تورات:

سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است، زیرا در تورات می‌خوانیم: "با صاحبان اجنه توجه مکنید و جادوگران را متفحص نشوید تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم".

و در جای دیگر تورات آمده: "و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می‌نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۸۱

او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهیم ساخت".

"قاموس کتاب مقدس" در این باره می‌نویسد: "و پر واضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت، بلکه شریعت، اشخاصی را که از سحر مشورت‌طلبی می‌نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می‌نمود".

ولی جالب اینجا است که نویسنده قاموس کتاب مقدس اعتراف می‌کند که با وجود این یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف تورات به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می‌گوید: "لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند".

به همین دلیل قرآن آنها را شدیداً مورد نکوهش قرار داده، و آنها را سود گرانی می‌شمرد که خود را به بدترین بهایی فروختند.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند:

۱- استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داستان ساحران زمان موسی ع آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت در آورند.

البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۸۲

خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود، و به راههای غلطی سوق داده شوند یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید).

۲- استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، و مانیه تیزم، و تله پاتی، (انتقال افکار از فاصله دور).

البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند.

اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بیخبر کند سحر محسوب خواهد شد.

کوتاه سخن اینکه سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می‌گیرد.

این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضتهای نفسانی قویتر شود کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تاثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می‌کنند.

این نیز قابل توجه است که ریاضتها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضتهای مشروع در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می‌کند، و ریاضتهای نامشروع نیروی شیطانی، و هر دو ممکن است منشا خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است.

۲۰۷- خدا را چگونه باید خواند و اسماء الحسنی و اسم اعظم چیست؟

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (آیه ۱۸۰ اعراف)

۱۸۰- و برای خدا نامهای نیکی است خدا را با آن بخوانید، و آنها را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۳

... منظور از " اسماء حسنی"، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی " حسنی" است می دانیم خدا عالم است، قادر است، رازق است، عادل است، جواد است، کریم است و رحیم است، و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد.

منظور از خواندن خدا به این نامها تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلا بگوئیم یا عالم، یا قادر، یا ارحم الراحمین، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان بمقدار امکان پیاده کنیم، پرتوی از علم و دانش او، شعاعی از قدرت و توانایی او، و گوشه ای از رحمت و اسعاهش در ما و جامعه ما پیاده شود، و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلق به اخلاقش کردیم.

تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم.

سپس مردم را از این نکته بر حذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید:

" آنها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد" (وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۴

"الحاد" در اصل از ماده "لحد" (بر وزن مهد) به معنی حفره‌ای است که در یک طرف قرار گرفته و به همین جهت، به حفره‌ای که در یک جانب قبر قرار داده می‌شود، "لحد" گفته می‌شود، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند "الحاد" گفته شده، و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت "الحاد" اطلاق می‌گردد.

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم، یا به اینگونه که او را به اوصافی توصیف نمائیم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه‌گانه شده‌اند، و یا اینکه صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نمائیم، همچون بت پرستان که نام بت‌های خود را از نام خدا مشتق می‌کردند، مثلاً به یکی از بت‌ها "اللات" و به دیگری "العزی" و به دیگری "منات" می‌گفتند که به ترتیب از "الله" و "العزیز" و "المنان" مشتق شده است، و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می‌گذاشتند.

و یا اینکه صفات او را آن چنان تحریف کنند که به "تشبیه" به مخلوقات یا "تعطیل" صفات و مانند آن بیانجامد.

و یا تنها به "اسم" قناعت کنند بدون اینکه این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند....

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۵

... در کتب حدیث و تفسیر اعم از منابع شیعه و اهل تسنن بحث‌های مشروحی پیرامون "اسماء حسنی" دیده می‌شود که فشرده‌ای از آن را به اضافه عقیده خود در اینجا می‌آوریم:

شک نیست که "اسمای حسنی" به معنی "نام‌های نیک" است و می‌دانیم که تمام نام‌های پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد و بنا بر این همه اسماء او اسماء حسنی است، اعم از آنها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است، مانند عالم و قادر، و یا آنها که صفات سلبيه ذات مقدس او است مانند "قدوس"، و آنها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می‌کند مانند خالق، غفور، رحمان و رحیم.

از سوی دیگر شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد.

ولی چنان که از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد، و شاید "اسماء حسنی" که در آیه بالا آمده است، اشاره به همین گروه ممتازتر است، زیرا در روایاتی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این نامها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است.

مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق ع از پدرانش از علی ع نقل شده که پیغمبر ص فرمود:

ان الله تبارک و تعالی تسعة و تسعين اسما- مائة الا واحدة- من احصاها دخل الجنة.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۶

و نیز در کتاب توحید از امام علی بن موسی الرضا ع از پدرانش از علی ع نقل شده که فرمود:

ان لله عز و جل تسعة و تسعين اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها دخل الجنة.

در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و اینکه هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آنها را احصا کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است .

از پاره ای از این احادیث استفاده می شود که این اسامی نود و نه گانه در قرآن است، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می گوید: پیامبر ص فرمود:

لله تسعة و تسعون اسما من احصاها دخل الجنة و هي في القرآن .

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نامهایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹ نام است، بنا بر این

ممکن است اسماء حسنی در لابلای آنها باشد، نه اینکه در قرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد.

در بعضی از روایات این نامهای نود و نه گانه آمده است، که ما ذیلا یکی از این احادیث را می آوریم (ولی باید توجه داشت، بعضی از این نامها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد).

و آن روایتی است که در توحید صدوق از امام صادق ع از پدر و اجدادش از علی ع از پیامبر ص نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۷

می فرماید:

و هی الله، الاله، الواحد، الاحد، الصمد، الاول، الآخر، السميع، البصير، القدير، القادر، العلی، الاعلی، الباقي، البديع، البارئ، الاکرم، الباطن، الحی، الحکیم، العلیم، الحلیم، الحفیظ، الحق، الحسیب، الحمید، الحفی، الرب، الرحمن، الرحیم، الذارئ، الرزاق، الرقیب، الرؤف، الرائی، السلام، المؤمن، المهیمن، العزیز، الجبار، المتکبر، السید، السبوح، الشهید، الصادق، الصانع، الظاهر، العدل، العفو، الغفور، الغنی، الغیاث، الفاطر، الفرد، الفتاح، الفالق، القدیم، الملک، القدوس، القوی، القریب، القیوم، القابض، الباسط، قاضی الحاجات، المجید، المولی، المنان، المحیط، المبین، المغیث، المصور، الکریم، الکبیر، الکافی، کاشف الضر، الوتر، النور، الوهاب، الناصر، الواسع، الودود، الهادی، الوفی، الوکیل، الوارث، البر، الباعث، التواب، الجلیل، الجواد، الخیر، الخالق، خیر الناصرین، الدیان، الشکور، العظیم، اللطیف، الشافی.

ولی آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که منظور از خواندن خدا به این نامها و یا احصاء و شمارش اسماء حسنای پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آنها تنها الفاظی بگوید سعادتمند خواهد بود، و یا دعایش به اجابت می رسد، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد، و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و

حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد، مسلماً چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۲۸

مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می‌گردد.

ضمناً از آنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر در پاره‌ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نامهای خدا در بعضی از دعاها به یکهزار رسیده هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهایی ندارد، و مانند کمالات ذات و بی انتهایش نامحدود است. هر چند پاره‌ای از این صفات و اسماء امتیازی دارد.

و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق ع در تفسیر این آیه نقل شده می‌خوانیم فرمود:

نحن و الله الاسماء الحسنی

": به خدا سوگند ما اسماء حسنای خدا هستیم " اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می‌کند.

و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در " توحید خالص " خلاصه می‌شود، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش بر می‌گردد.

فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می‌کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن اینکه تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می‌کند، یا به " بی نیازی ذاتش از همه چیز " و یا " نیازمندی دیگران به ذات پاک او ".

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۰

است .

روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می‌کنند و بیان مصداقهای مختلف از این واقعیت‌اند، و آن اینکه آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه‌هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام بر می‌دارند، منتها بعضی در رأس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه اینکه با تمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آنها به "امت" (نه امم) تعبیر کرده است.

اسم اعظم خدا

در بعضی از روایات در داستان "بلعم باعورا" ... ، آمده است که او از "اسم اعظم خداوند" آگاه بود، به تناسب آیات فوق که سخن از اسماء حسنی خدا می‌گوید بد نیست اشاره‌ای هم به این موضوع کنیم.

پیرامون "اسم اعظم" روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می‌شود که هر کس از این اسم با خبر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است، بلکه با استفاده از آن می‌تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.

در اینکه "اسم اعظم" کدامیک از اسماء خدا است، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده‌اند و غالباً بحثها بر محور این دور می‌زند که از میان نامهای خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می‌کنیم آنچه بیشتر باید از آن جستجو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد.

تفسیر نمونه، ج ۷، ص: ۳۱

به تعبیر دیگر مساله مهم تخلیق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است و گر نه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مستجاب الدعوه و مانند آن شود.

و اگر می‌شنویم که " بلعم " دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد، مفهومی این است که بر اثر خود سازی و ایمان و آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله‌ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی‌شد ولی بر اثر لغزشها که در هر حال آدمی از آنها مصون نیست و به خاطر هوا پرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت‌های زمان آن روحیه را به کلی از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد، و منظور از فراموش کردن اسم اعظم نیز ممکن است همین معنی باشد.

و نیز اگر می‌خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومی این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آنها داده بود....

۲۰۸- آیا اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری داشته باشد می تواند به سعادت برسد؟

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (آیه ۸۵ آل عمران)

۸۵- و هر کسی جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت، از زیانکاران است.

تفسیر نمونه، ج ۲، ص: ۶۴۶

در عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است. همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده‌اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نابجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه‌های عمر و حیات که بر باد داده‌اند نتیجه‌ای نخواهند گرفت.

جمعی از مفسران گفته‌اند که این آیه در باره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند آیه نازل شد و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است .

در حدیثی از پیامبر ص می‌خوانیم که فرمود: روز قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی) می‌آورند هر کدام خود را معرفی می‌کند یکی می‌گوید من نمازم، دیگری می‌گوید من روزه‌ام و ... و سپس اسلام را می‌آورند و می‌گویند: پروردگارا! تو سلامی و من اسلام، خداوند می‌فرماید: ... امروز به واسطه (مخالفت با) تو مؤاخذه می‌کنم و به تو پاداش می‌دهم. خداوند در کتابش می‌فرماید: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

۲۰۹- نقش اسباب در زندگی انسان چیست؟

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (آیه ۸۴ کهف)

فَأَنْبَعَ سَبَبًا (آیه ۸۵ کهف)

۸۴- ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم.

۸۵- او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد.

تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص: ۵۳۷

... خود این داستان (داستان ذو القرنین) بطور سربسته دارای نکات آموزنده فراوانی است که توجه به آن از هر چیز لازمتر و در واقع هدف اصلی قرآن را تشکیل می دهد.

نخستین درسی را که به ما می آموزد این است که در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد، لذا خدا برای پیشرفت کار ذو القرنین "اسباب" پیشرفت و پیروزی را به او داد (وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) و او هم بخوبی از این اسباب بهره گرفت (فاتبع سببا) بنا بر این، آنها که انتظار دارند بدون تهیه اسباب لازم به پیروزی برسند بجایی نخواهند رسید حتی اگر ذو القرنین باشند! ...

و هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا (آیه ۲۵ مریم)

۲۵- و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۴۳

... جمله "هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ" که به مریم دستور می دهد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد این درس آموزنده را به او و به همه انسانها داد که حتی در سختترین لحظات زندگی دست از تلاش و کوشش نباید برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که فکر می‌کنند چه نیازی داشت که مریم با اینکه تازه وضع حمل کرده بود برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدایی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را

تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص: ۴۴

تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟ چه شد آن گاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می‌شد اما الان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟! آری این دستور الهی به مریم نشان می‌دهد تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود، و به تعبیر دیگر هر کس هنگام بروز مشکلات باید حد اکثر کوشش خود را به کار گیرد و ما وراء آن را که از قدرت او بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر.

برخیز و فشان درخت خرما تا سیر شوی رسی ببارش!

کان مریم تا درخت نفشاند خرما نفتاد در کنارش! ...

۲۱۰- به چه دلیل اهل بیت معصوم هستند؟ اهل بیت چه کسانی هستند؟

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (آیه ۳۳ احزاب)

۳۳- و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۹۷

... بعضی از مفسران، "رجس" را در آیه فوق، تنها اشاره به شرک و یا "گناهان کبیره زشت" همچون "زنا" دانسته‌اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست، بلکه اطلاق "الرجس" (با توجه به اینکه الف و لام آن "الف و لام جنس" است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می‌شود، چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به "شرک"، "مشروبات الکلی"، "قمار"، "نفاق"، "گوشت‌های حرام و ناپاک" و مانند آن اطلاق شده است (حج- ۳۰- مائده- ۹۰- توبه- ۱۲۵- انعام- ۱۴۵).

و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف ناپذیر است، و جمله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ دلیل بر اراده حتمی او می‌باشد، مخصوصاً با توجه به کلمه "انما" که برای حصر و تأکید است روشن می‌شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهل بیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست، چرا که این دستورات شامل همگان می‌شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنا بر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی‌باشد.

پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می‌دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد.

در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در " زیارت جامعه " نیز آمده است " عصمکم الله من الذل و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس،

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۹۸

و اذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیرا":

" خداوند شما را از لغزشها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت، و از آلودگیها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملا تطهیر نمود.

با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.

آیه تطهیر در باره چه کسانی است؟

گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر ص آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای " جمع مؤنث " به " جمع مذکر ") دلیل بر این است که این آیه محتوایی جدای از آن آیات دارد.

به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر ص و علی و فاطمه و حسن و حسین ع ندانسته اند معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر ص را.

ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است، و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلا از نظر می گذرانیم:

الف: روایاتی که از خود همسران پیامبر ص نقل شده و می گوید:

" هنگامی که پیامبر ص سخن از این آیه شریفه می گفت، ما از او سؤال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید! از آن جمله روایتی است که " ثعلبی " در تفسیر خود

از "ام سلمه" نقل کرده که پیامبر ص در خانه خود بود که فاطمه ع پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر ص فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۹۹

کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر ص عبایی بر آنها افکند و گفت:

اللهم هؤلاء أهل بيتي و عترتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا:

" خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان " و در اینجا آیه " إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ " نازل شد ... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا!، فرمود: " انک الی خیر " " تو بر خیر و نیکی هستی " (اما در زمره این گروه نیستی) .

و نیز " ثعلبی " خود از " عایشه " چنین نقل می کند: " هنگامی که از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کردند (با تاسف) گفت:

این یک تقدیر الهی بود!، و هنگامی که در باره علی ع از او سؤال کردند چنین گفت:

تسئلنی عن احب الناس کان الی رسول الله (ص) و زوج احب الناس، کان الی رسول الله لقد رأیت علیا و فاطمة و حسنا و حسینا علیهم السلام و جمع رسول الله (ص) بثوب علیهم ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت: فقلت یا رسول الله! انا من اهلک قال تنحی فانک الی خیر!:

" آیا از من در باره کسی سؤال می کنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر ص بود، و از کسی می پرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسول خدا ص بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر ص آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود:

خداوندا! اینها خاندان منند و حامیان من، رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما، من عرض کردم ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم؟ فرمود:

دور باش، تو بر خیر و نیکی هستی " (اما جزء این جمع نمی باشی) .

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۰

این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر ص جزء عنوان اهل بیت در این آیه نیستند.

ب: روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود، پیامبر ص، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند- و یا به خدمت او آمدند- پیامبر ص عبايي بر آنها افکند، و گفت:

خداوندا! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن، در این هنگام آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ نازل گردید.

دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در "شواهد التنزیل" این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آوری کرده است .

در اینجا این سؤال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده؟

گویا پیامبر ص می خواسته است کاملاً آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق، تنها در باره این گروه است، مبدا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر ص و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بدانند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر ص سه بار این جمله را تکرار کرد: "خداوندا اهل بیت من اینها هستند" پلیدی را از آنها دور کن "

(اللهم هؤلاء أهل بيتي و خاصی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً).

ج: در روایات فراوان دیگری می خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ص مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه (سلام الله علیها)

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۱

می گذشت صدا می زد:

الصلاة يا اهل البيت! إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً:

" هنگام نماز است ای اهل بیت!، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد".

این حدیث را "حاکم حسکانی" از "انس بن مالک" نقل کرده است.

در روایت دیگری که از "ابو سعید خدری" از پیامبر ص نقل شده می‌خوانیم: "پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد!".

حدیث فوق را "ابن عباس" نیز از پیامبر ص نقل کرده است.

این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه ع برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچکس باقی نماند که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است به خصوص اینکه تنها خانه‌ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر ص باز می‌شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعاً همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می‌شنیدند (دقت کنید).

با اینحال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر ص نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می‌دانند.

قابل توجه اینکه "عایشه" همسر پیامبر ص که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزه‌کاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی‌کرد اگر این آیه شامل او می‌شد قطعاً در لابلای سخنانش

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۲

به مناسبت‌های از آن سخن می‌گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است.

د: روایات متعددی از "ابو سعید خدری" صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد "این آیه تنها در باره همان پنج تن نازل شده است" (نزلت فی خمسۃ: فی رسول اللہ و علی و فاطمه و الحسن و الحسین (ع) .

این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند.

از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح "احقاق الحق" بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد نویسنده کتاب "شواهد التنزیل" که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از ۱۳۰ حدیث در این زمینه نقل کرده است .

از همه اینها گذشته پاره‌ای از همسران پیامبر ص در طول زندگی خود به کارهایی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می‌شد.

بدون شک این ماجرا به هیچوجه قابل توجیه نیست و حتی می‌بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه، اظهار ندامت می‌کند ...

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۳

عیبجویی کردن "عایشه" از "خدیجه" که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلتترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است، این سخن به قدری بر پیامبر ص ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود:

به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند! .

آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریعی؟

در لابلای تفسیر آیه، اشاره‌ای به این موضوع داشتیم که "اراده" در جمله **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ**، اراده تکوینی است نه تشریعی.

برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم که منظور از اراده تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است، فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته، این اراده تشریعی است.

معلوم است که اراده تشریعی به افعال ما تعلق می‌گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق، متعلق اراده افعال خدا است، می‌گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنا بر این چنین اراده‌ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.

افزون بر این، مساله "اراده تشریعی" نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهل بیت ع ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند.

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۴

به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریعی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچوجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می‌کند که مخصوص اهل بیت ع است.

این نیز مسلم است که "رجس" در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی‌باشد، بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه، هر گونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می‌کند، و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می‌شود.

نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.

توضیح اینکه: مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می‌شود اما با وجود این حالت، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند، بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می‌پوشند.

درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می‌داند هرگز نمی‌خورد با اینکه قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می‌شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه‌ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده بنا بر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می‌شود و این عین عدالت است، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پرده‌های ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن

تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۳۰۵

از آن بهره می‌گیرد.

از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است، و این مشخص کننده خط عدالت است.

نتیجه اینکه: این اراده یک اراده تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار. ...

۲۱۱- آیه زیارت قبور مومنین جایز است؟

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ (آیه ۸۴ توبه)

۸۴- بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز نخوان، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۶۸

... می‌فرماید: "بر هیچیک از آنها (منافقان) که از دنیا می‌روند نماز مگزار!" (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا).

"و هیچگاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست" (وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ).

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی، و در عین حال مؤثر، در برابر گروه منافقان است، زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم، پیامبر ص نمی‌توانست رسماً دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان، و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی، اثر می‌گذارد.

زیرا می‌دانیم یک فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است، به همین دلیل در برنامه‌های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیشتر، با تشریفات خاصی، او را به خاک بسپارند، و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزشهای احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم در باره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است، و اگر این طرد کننده، شخص پیامبر ص بوده باشد، ضربه‌ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روشهای مشابه آن استفاده کنند.

یعنی ما دام که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۶۹

معامله یک مسلمان با آنها کرد هر چند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود...

تفسیر نمونه، ج ۸، ص: ۷۲

... از آیه فوق همچنین استفاده می شود که ایستادن در کنار قبور مؤمنان و دعا برای آنها جایز است، زیرا نهی در آیه مخصوص به منافقان است، بنا بر این مفهوم آیه این می شود که زیارت قبور مؤمنان یعنی ایستادن کنار قبرهای آنان و دعا کردن جایز است...

۲۱۲-ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست؟

وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آیه ۸ اعراف)

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ (آیه ۹ اعراف)

۸- و وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش آنها) در آن روز حق است، کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است رستگاراند.

۹- و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند از دست داده اند.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۹۰

...درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز، بحث فراوانی در میان مفسران و متکلمان شده است، و از آنجا که بعضی چنین تصور کرده اند، وزن

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۹۱

و ترازو، در آن جهان، همانند وزن و ترازو در این جهان است، و از طرفی اعمال انسان سنگینی و وزنی ندارد که بتوان آن را با ترازو سنجید، ناچار شده اند، از طریق تجسم اعمال، و یا اینکه خود اشخاص را به جای اعمالشان در آن روز وزن می کنند، مشکل را حل نمایند، و حتی عبارتی از "عبید بن عمیر" نقل شده است که می گوید: یؤتی بالرجل الطویل العظیم فلا یزن جناح بعوضه:

"یعنی در آن روز، افراد بزرگ جثه ای را می آورند که در ترازوی سنجش باندازه بال مگسی وزن ندارند!" اشاره به اینکه ظاهرا آدمهای با شخصیتی بودند و در باطن هیچ!

ولی اگر مساله مقایسه زندگی آن جهان را با زندگی دنیا کنار بگذاریم و توجه داشته باشیم که همه چیز در آنجا با اینجا متفاوت است، درست همانند تفاوتی که میان زندگی جنین در عالم رحم، با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد، و نیز توجه داشته باشیم که در فهم معانی الفاظ، نباید همیشه،

به دنبال مصداقهای موجود و معین برویم، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم، مساله " وزن در روز رستاخیز " کاملاً حل خواهد شد.

توضیح اینکه در گذشته هنگامی که مثلاً نام " چراغ " برده می شد، ظرفی به نظر می رسید که مقداری ماده روغنی در آن ریخته شده بود و فتیله ای در میان آن نصب گردیده و احتمالاً حبابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شده بود، در حالی که امروز از کلمه چراغ چیز دیگری می فهمیم؛ دستگاہی که نه ظرفی برای روغن دارد، و نه فتیله ای، و نه حبابی برای تنظیم هوا، اما آنچه چراغ امروز را با دیروز پیوند می دهد، همان هدف و نتیجه آن است، یعنی وسیله ای که تاریکی را از میان می برد.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۹۲

در مساله " میزان " نیز چنین است و در همین جهان می بینیم که با گذشت زمان " ترازوها " چه اندازه دگرگون شده اند، و حتی لفظ میزان به وسائل دیگر سنجش نیز گفته میشود، مانند " میزان الحراره " (وسیله سنجش گرما) " میزان - الهوا " (وسیله سنجش هوا) و مانند آن.

بنا بر این، آنچه مسلم است این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا، و چه بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد، و در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده این مطلب به خوبی دیده می شود.

در بحار الانوار از امام صادق ع در پاسخ سؤال از تفسیر آیه وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ «سوره انبیاء آیه ۴۷» چنین می خوانیم:

و الموازن الانبياء و الاوصياء و من الخلق من يدخل الجنة بغير حساب!

: " میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند! " (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد) .

و در روایت دیگری چنین نقل شده است:

ان امير المؤمنين و الأئمة من ذرئته هم الموازين

" یعنی امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجش‌اند " .

و در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

السلام علی میزان الاعمال

" سلام بر میزان سنجش اعمال! " در واقع مردان و زنان نمونه جهان، مقیاسهای سنجش اعمال انسانها هستند و هر کس به آن اندازه که به آنها شباهت دارد، وزن دارد، و آنها که از ایشان بیگانه‌اند، کم وزن یا بی‌وزنند.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۹۳

حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجشند، ولی از آنجا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده ابهام می‌ماند و در روز قیامت که به مقتضای وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (ابراهیم - ۴۸) روز بروز و ظهور است این واقعیت‌ها آشکار می‌گردد.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا " موازین " جمع بسته شده است، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند، متعدّدند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده‌اند، بنا بر این هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسانها مختلف است، الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد.

و نیز از اینجا روشن می‌شود که آنچه در بعضی از روایات مانند روایتی از امام صادق ع وارد شده که پرسیدند

ما معنی المیزان قال العدل

" معنی میزان چیست؟ فرمود عدل است " منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا دوستان خداوند و مردان و زنان نمونه جهان، مظهر عدل می‌باشند، عدل از نظر فکر و عدل از نظر عقیده و عدل از نظر صفات و اعمال ...

۲۱۳- پاداش ترک گناهان کبیره چیست؟ گناهان کبیره چه گناهایی هستند؟ کجا گناه صغیره تبدیل به کبیره می شود؟

إِنْ تَجْنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمٍ (آیه ۳۱ نساء)

۳۱- اگر از گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده‌اید اجتناب کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می‌سازیم.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۵۸

... این آیه با صراحت می‌گوید: "اگر گناهان کبیره‌ای که از آن نهی شده ترک گوئید" سیئات " شما را می‌پوشانیم و می‌بخشیم و در جایگاه نیکویی شما را وارد می‌کنیم."

از این تعبیر استفاده می‌شود که گناهان بر دو دسته‌اند، دسته‌ای که قرآن نام آنها را " کبیره" و دسته‌ای که نام آنها را " سیئه" گذاشته است، و در آیه ۳۲ سوره نجم به جای " سیئه" تعبیر به " لمم" نموده است، و در آیه ۴۹ سوره کهف در برابر کبیره، " صغیره" را ذکر فرموده است آنجا که می‌گوید: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا (این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فرو- گذار نکرده مگر اینکه به شماره در آورده است).

از تعبیرات فوق بروشنی ثابت می‌شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می‌شوند که گاهی از آن دو به " کبیره" و " صغیره" و گاهی " کبیره" و " سیئه" و گاهی " کبیره" و " لمم" تعبیر می‌شود.

اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست؟

بعضی می‌گویند: این دو از امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه- کردن دو گناه به یکدیگر آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آنکه کمتر است صغیره می‌باشد، و بنا بر این هر گناهی نسبت به گناه بزرگتر، صغیره، و نسبت به- گناه کوچکتر، کبیره است.

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۵۹

ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی‌سازد زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می‌شمارد (دقت کنید).

ولی اگر به معنی لغوی "کبیره" بازگردیم، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است، و نشانه اهمیت آن می تواند این باشد که در قرآن مجید، تنها به نهی از آن قناعت نشده، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت ع می خوانیم:

الكبائر اللتي اوجب الله عز و جل عليها النار

"گناهان کبیره گناهایی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است" مضمون این حدیث از امام باقر ع و امام صادق ع و امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده است.

و بنا بر این بدست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه فوق کار آسانی است، و اگر ملاحظه می کنیم، در پاره ای از روایات تعداد کبائر، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد، زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به - گناهان کبیره درجه دو و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می کند.

[آیا بخشش گناهان صغیره تشویق به گناه نیست؟]

ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می نماید و می گوید: با ترک گناهان کبیره، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد!

از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می شود زیرا قرآن می -

گوید: "نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ" "گناهان کوچک شما را می پوشانیم" یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصا با فراهم بودن زمینه های آنها، یک نوع حالت "تقوای روحانی" در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ: (هود - ۱۱۴):

"حسنات، سیئات را از بین می برند" می باشد، و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می ماند که می گوئیم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را بواسطه سلامت مزاج از بین ببرد.

و یا به تعبیر دیگر: بخشش گناهان صغیره یک نوع "پاداش معنوی" برای تارکان گناهان کبیره است، و این خود اثر تشویق کننده‌ای برای ترک کبائر دارد.

کجا صغیره تبدیل به کبیره می‌شود؟

ولی نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند زیرا صفات طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود در چند مورد تبدیل به کبیره می‌گردد:

۱- در صورتی که تکرار گردد، همانطور که از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

لا صغیره مع الاصرار: "هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست".

۲- در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند، در نهج البلاغه می‌خوانیم:

اشد الذنوب ما استهان به صاحبه: "شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک بشمرد".

تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۳۶۱

۳- در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود، این موضوع را از آیات مختلفی اجمالاً می‌توان استفاده کرد از جمله آیه ۳۷ نازعات: "اما آنها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جایگاهشان دوزخ است".

۴- در صورتی که از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزشهای آنها با دیگران برابر محسوب نمی‌شود، چنان که قرآن در باره همسران پیامبر ص در سوره احزاب آیه ۳۰ می‌گوید: "اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر خواهید دید".

و از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود: "من سن سنة سيئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لا ينقص من اوزارهم شيئاً": "هر کس سنت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود!"

۵- در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند چنان که از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود: "من اذنب ذنبا و هو ضاحک دخل النار و هو باک" "هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می‌شود در حالی که گریان است".

۶- در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند، چنان که قرآن در آیه ۸ سوره "مجادله" از زبان بعضی از گنهکاران مغرور نقل می‌کند که آنها در پیش خود می‌گویند چرا خداوند ما را مجازات نمی‌کند و سپس قرآن اضافه می‌کند که آتش دوزخ برای آنها کافی است.

۲۱۴- سرچشمه عمل زشت عیججویی و استهزاء چیست؟

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (آیه ۱ همزه)

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (آیه ۲ همزه)

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (آیه ۳ همزه)

۱- وای بر هر عیججوی مسخره کننده‌ای!

۲- همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع کند).

۳- گمان می‌کند که اموالش سبب جاودانگی او است.

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۱۱

... سپس به سرچشمه این عمل زشت (عیججویی و استهزاء) که غالباً از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می‌گیرد) پرداخته، می‌افزاید: "همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده" بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن را کند (الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ).

آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می‌شمرد، و از برق درهم و دینار، و پولهای دیگر، لذت می‌برد و شادی می‌کند.

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۱۲

هر درهم و دیناری برای او بتی است، نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می‌بیند، و طبیعی است که چنین انسان گمراه و ابلهی مؤمنان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.

"عدده" در اصل از ماده "عد" به معنی شمارش است، بعضی نیز احتمال داده‌اند که از "عده" (بر وزن غده) به معنی آماده کردن این اموال و ذخیره نمودن برای مشکلات و روز مبادا است.

بعضی نیز آن را به امساک و نگهداری تفسیر نموده‌اند.

ولی معنی اول از همه ظاهرتر است.

به هر حال آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می‌نگرند، و در جمع‌آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران، از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع‌آوری می‌کنند، و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می‌دانند.

آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی‌خواهند، و به همین دلیل هر قدر بر اموالشان افزوده شود حرصشان بیشتر می‌گردد، و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست، بلکه در قرآن مجید گاهی از آن به عنوان "فضل الله" تعبیر شده، آنجا که می‌فرماید: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (جمعه - ۱۰) و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می‌کند: كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ: "بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند".

چنین مالی مسلماً نه مایه طغیان است، نه وسیله تفاخر، نه بهانه استهزای دیگران، اما مالی که معبود است و هدف نهایی است، و صاحبان آن را همچون "قارون" دعوت به طغیان می‌کند ننگ است و ذلت، و مصیبت است و نکبت،

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۱۳

و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است.

و غالباً جمع‌آوری کمیت زیادی از این مال جز با آلودگیهای فراوان ممکن نمی‌شود.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می‌خوانیم: که فرمود:

لا یجتمع المال الا بخمس خصال: بخل شدید، و امل طویل، و حرص غالب، و قطیعة رحم، و ایثار الدنیا علی الآخرة:

" مال جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی‌شود: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت " .

زیرا کسانی که سخاوتمندند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیستند مراقب حلال و حرامند، به ارحام خود کمک می‌کنند، و غالباً اموال نزد آنها جمع نمی‌شود، هر چند در آمدشان زیاد باشد.

در آیه بعد می‌افزاید: " این انسان زراندوز و مال پرست گمان می‌کند اموالش سبب جاودانگی او است " (يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ) .

جالب اینکه " اخلد " در اینجا به صورت " فعل ماضی " آمده، یعنی او گمان می‌کند اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه در آورده است، نه مرگ می‌تواند به سراغ او آید، نه بیماریها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می‌کند، چرا که مشکل‌گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل‌گشا

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۱۴

را در دست دارد.

چه پندار غلط و خیال خامی؟ اموالی که آن قدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی‌داشت، ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تاخیر اندازند، و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ (قصص - ۸۱).

اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود، ولی به مصداق " كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَاكِرِينَ ":

" چه بسیار باغها و چشمه‌ها از خود به جای گذاشتند و قصرهای جالب و گرانبه و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند " (دخان - ۲۵ تا ۲۷) ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید: " كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ " (دخان - ۲۸).

و لذا در قیامت که پرده‌ها کنار می‌رود آنها به اشتباه بزرگشان پی می‌برند و فریادشان بلند می‌شود: **مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهٗ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهٗ**: "مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت" (حاقه - ۲۸ و ۲۹).

اصولا انسان از فنا و نیستی متنفر است، و طرفدار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می‌کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است، و الا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود.

ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست گاه جاودانگی خود را در اموری می‌بیند که درست مایه فنا و نیستی او است، فی المثل مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند وسیله جاودانگی می‌شمرد.

از این بیان روشن شد که پندار جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال، و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان محسوب می‌شود.

۲۱۵- خطرناکترین بت کدام بت است چرا؟

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَغَلَّبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ
مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (آیه ۲۳ جاثیه)

۲۳- آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته، و بر گوش و قلبش مهر زده، و بر چشمش پرده‌ای افکنده، با اینحال چه کسی می‌تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی‌شوید؟!

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۶۵

۱...- خطرناکترین بتها بت هوای نفس است.

در حدیث (آمده) که مبعوض‌ترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خداوند بت هوی و هوس است.

در این سخن هیچگونه مبالغه نیست، چرا که بتهای معمولی موجوداتی بی‌خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغواکننده، و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است.

به طور کلی می‌توان گفت این بت خصوصیتی دارد که آن را مستحق این نام "منفورترین بتها" کرده است.

زشتیها را در نظر انسان زینت می‌دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می‌بالد و به مصداق وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً (کهف- ۱۰۴) به عنوان یک صالح به آن افتخار می‌کند!

۲- مؤثرترین راه نفوذ شیطان هویپرستی است

، چرا که تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه‌گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۶۶

سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.

۳- هواپرستی

مهمترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند، چنان که در آیات مورد بحث بعد از ذکر مساله هواپرستی صریحا به این موضوع اشاره شده است، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است.

۴- هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا (نعوذ بالله) پیش می‌برد-

همانگونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مساله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت!

۵- عواقب هواپرستی

آن قدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی ببار می‌آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می‌دهد.

لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تاکید و هشدار داده شده است.

در حدیث معروف پیامبر ص آمده است:

ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل، اما الهوی فانه یصد عن الحق، و اما طول الامل فینسی الآخرة!

" خطرناکترین چیزی که بر امتم از آن می‌ترسم هواپرستی و آرزوهای دراز است چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می‌سپارد".

و در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم: که در پاسخ این سؤال ای سلطان اغلب و اقوی؟ " کدام سلطان ستمگر غالب تر و نیرومندتر است؟"

فرمود: الهوی.

تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۲۶۷

و در حدیث دیگری از امام زین العابدین ع آمده است که خداوند می فرماید:

و عزتی و عظمتی، و جلالی و بهایی، و علوی و ارتفاع مکانی، لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا جعلت همه فی آخرته، و غناه فی قلبه، و کففت عنه ضیعتہ، و ضمننت السماوات و الارض رزقه، و اتته الدنیا و هی راغمة:

" به عزت و عظمتم سوگند به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده‌ای خواست مرا بر هوی خود مقدم نمی‌دارد مگر اینکه همت او را در آخرت و بی‌نیازی او را در قلبش قرار می‌دهم، و امر معاش را بر او آسان می‌سازم، و روزی او را بر آسمانها و زمین تضمین می‌کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می‌آید!" .

و در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

احذروا اهوائکم کما تحذرون اعدائکم، فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السننهم:

" از هوای نفس بترسید همانگونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی برای انسان دشمن‌تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می‌شود نیست. .

و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق ع آمده است که فرمود:

انی لارجو النجاة لهذه الامة لمن عرف حقنا منهم الا ل אחד ثلاثة: صاحب سلطان جائر، و صاحب هوی، و الفاسق المعلن:

" من امید نجات را برای این امت برای آنها که حق ما را بشناسند دارم، مگر برای سه گروه: دوستان سلاطین جور، و هوی پرستان، و گنهکاری که آشکارا گناه می‌کند (و باک ندارد) ...

۲۱۶- مگر خداوند جا و مکان دارد که پیامبر به او نزدیک شد؟

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (آیه ۵ نجم)

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى (آیه ۶ نجم)

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (آیه ۷ نجم)

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (آیه ۸ نجم)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (آیه ۹ نجم)

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (آیه ۱۰ نجم)

۵- آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده.

۶- همان کس که توانایی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد.

۷- در حالی که در افق اعلی قرار داشت.

۸- سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد.

۹- تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

۱۰- در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود.

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۹۱

... بدون شک رؤیت حسی در مورد خداوند نه در دنیا و نه در آخرت امکان پذیر نیست، چرا که لازمه آن جسمانیت و مادی بودن است، همچنین لازمه آن تغییر و تحول و فسادپذیر بودن، و نیاز به زمان و مکان داشتن است، و ذات واجب الوجود از همه این امور مبرا است.

ولی خدا را از طریق دید دل و عقل می‌توان مشاهده کرد، و این همان است که امیر مؤمنان علی ع در پاسخ "ذعلب یمانی" به آن اشاره فرمود:

"لا تدرکه العیون بمشاهدۃ العیان و لكن تدرکه القلوب بحقائق الایمان": "چشمها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده، ولی دلها با حقیقت ایمان او را دریافته است" «نهج البلاغه "خطبه ۱۷۹».

اما باید توجه داشت که "دید باطنی" بر دو گونه است: یکی "دید عقلانی" است که از طریق استدلال حاصل می‌شود، و دیگری مقام "شهود قلبی" است که درکی ما فوق درک عقل و دیدی ما وراء دید آن است.

این مقامی است که آن را مقام "استدلال" نباید نام گذاشت، بلکه مقام "مشاهده" است، اما مشاهده‌ای با دل، و از طریق درون، این مقامی است که برای "اولیاء الله" با تفاوت مراتب و سلسله درجات رخ می‌دهد، زیرا شهود باطنی نیز مراتب و درجات بسیاری دارد البته درک حقیقت آن برای کسانی که به آن نرسیده‌اند مشکل است.

از آیات فوق با توجه به قرائنی که ذکر شد می‌توان اینچنین استفاده کرد

تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۴۹۲

که پیامبر اسلام ص در عین اینکه دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام "شهود کامل" نائل گردید.

یکی احتمالاً در آغاز بعثت بود و دیگری به هنگام معراج، آن چنان به خدا نزدیک شد و بر بساط قرب او گام گذاشت که بسیاری از فاصله‌ها و حجابها برچیده شد، مقامی که حتی جبرئیل امین، یعنی مقرب‌ترین فرشته الهی، از وصول به آن عاجز بود.

روشن است تعبیراتی مانند "فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى" همه به صورت کنایه و بیان شدت قرب است، و گر نه او با بندگان فاصله مکانی ندارد، تا با "قوس" و "زراع" سنجیده شود، و نیز منظور از "رؤیت" در این آیات رؤیت با چشم نیست بلکه همان شهود باطنی است.

... در تفسیر " لقاء الله " (ملاقات پروردگار) که در آیات مختلف قرآن به عنوان یکی از مشخصات روز قیامت کرارا روی آن تکیه شده است ... - بر خلاف آنچه بعضی از کوتاه‌فکران پنداشته‌اند - ملاقات حسی و مشاهده مادی نیست، بلکه یک نوع شهود باطنی است هر چند در مراحل پائینتر است و هرگز به مرحله شهود اولیاء و انبیاء نمی‌رسد، تا چه رسد به مرحله شهود کامل پیامبر ص در ليله معراج...

۲۱۷- آیا ادعای ظاهری اسلام باعث حرمت یافتن جان و مال انسان می شود؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (آیه ۹۴ نساء)

۹۴- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که در راه خدا گام بر می‌دارید (و به سفری برای جهاد می‌روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید مسلمان نیستی بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنائمی) بدست آورید، زیرا غنیمت‌های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است، شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد (و هدایت نمود) بنا بر این (بشکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آنچه عمل می‌کنید آگاه است.

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۷۵

... ممکن است با توجه به مضمون آیه چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به این آئین زمینه را برای پرورش "منافق" در محیط اسلامی آماده می‌کند و با این برنامه، ممکن است عده زیادی از آن سوء استفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضد اسلامی بزنند.

شاید هیچ قانونی در جهان نیست که راه سوء استفاده در آن وجود نداشته باشد، مهم این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظه‌ای باشد، اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف، قبول نگردد، مفاسد بسیاری به بار می‌آید که زیان آن به مراتب بیشتر است، و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد، زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می‌تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست

تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۷۶

و به این ترتیب خونهای بسیاری از بی‌گناهان ریخته شود.

از این گذشته در آغاز گرایش به هر آئین افرادی هستند که گرایشهای ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آئین محکم و ریشه‌دار می‌شوند، این دسته را نیز نمی‌توان طرد کرد...

(در نتیجه، ادعای ظاهری اسلام باعث حرمت یافتن مال و جان انسان می شود و کسی حق تعرض به آن را ندارد. از این آیه باطل بودن تفکر تکفیری هایی که بعضی از مسلمانان را تکفیر می کنند و مال و جان آنها را مباح می دانند مشخص می شود.)

۲۱۸- عامل سختی و تنگی زندگی انسان چیست؟

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (آیه ۱۲۴ طه)

۱۲۴- و هر کس از یاد من روی گردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم.

۲۱۹- آیا خداوند دعا‌های ما را اجابت می‌کند؟ اهمیت، شرایط و فلسفه دعا چیست؟

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
(آیه ۱۸۶ بقره)

۱۸۶- و هنگامی که بندگان من از تو در باره من سؤال کنند (بگو) من نزدیکم! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۳۹

... فلسفه دعا و نیایش

آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته‌اند ایرادهای گوناگونی به مساله دعا دارند:

گاه می‌گویند: دعا عامل تخدیر است، چرا که مردم را بجای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی، به سراغ دعا می‌فرستد، و به آنها تعلیم می‌دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند! و گاه می‌گویند: اصولاً آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می‌دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می‌داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم؟! و زمانی می‌گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟

آنها که چنین ایرادهایی را مطرح می‌کنند از آثار روانی، اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتیها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می‌سازد.

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۰

مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.

و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف:

" فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است! اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولاً از فساد و زوال مصون نخواهد بود.

البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد."

آنان که برای دعا اثر تخیلی قائلند معنی دعا را نفهمیده‌اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بن‌بست رسیدیم به سراغ دعا برویم، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم، و از کمکهای بی دریغ آن مبدء بزرگ مدد گیریم.

بنا بر این دعا مخصوص به نارساییها و بن‌بستهاست، نه عاملی به جای عوامل طبیعی.

" نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیتهای مغزی انسان یک نوع شکستگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می‌کند، نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می‌دهد، صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی درونی، چهره پر از یقین، استعداد هدایت، و نیز استقبال از حوادث، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می‌کند، و تحت این قدرت حتی مردم عقب مانده

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۱

و کم استعداد نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متأسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند."

از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می‌گویند دعا بر خلاف " رضا و تسلیم " است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یک نوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیاده‌تر از فیض بی‌پایان پروردگار است.

به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می‌کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است، نه چیزی بر خلاف آن.

از همه گذشته "دعا" یک نوع عبادت و خضوع و بندگی است، و انسان به وسیله دعا توجه تازه‌ای به ذات خداوند پیدا می‌کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.

و اینکه می‌گویند: "دعا فضولی در کار خدا است! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می‌دهد" توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می‌شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می‌گردد.

لذا می‌بینیم امام صادق ع می‌فرماید:

ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسالة

: "در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد".

دانشمندی می‌گوید: "وقتی که ما نیایش می‌کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می‌سازیم".

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۲

و نیز می‌گوید: "امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشکان روانی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می‌سازد".

مفهوم واقعی دعا

پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارساییهای قدرت ما است، نه در مورد توانایی و قدرت، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون "أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ" (سوره نمل آیه ۶۲) به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می‌شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دایره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش بی‌پایان و هر امری برای او آسان است.

ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.

قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطره‌ای که به اقیانوس بی‌پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبدء بزرگ قدرت می‌یابد اثرات این ارتباط و پیوند روحانی را به زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

البته باید توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانایی نیز انجام می‌گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرتهای ما در برابر قدرت پروردگار است، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند،

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۳

و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو می‌رویم و شفا از آن می‌طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).

کوتاه سخن اینکه دعا یک نوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه، و پیوند باطنی با مبدء همه نیکیها و خوبیها است، لذا در سخنان حضرت علی ع می‌خوانیم

لا یقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه

"": خداوند دعای غافل‌دلان را مستجاب نمی‌کند."

و در حدیث دیگر از امام صادق ع به همین مضمون می‌خوانیم

ان الله عز و جل لا یتجیب دعاء بظهر قلب ساه "

شرائط اجابت دعاء

توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازه‌ای در زمینه مساله بظاهر بغرنج دعاء است، و اثر سازنده آن را آشکار می‌سازد در روایات اسلامی شرائطی بر استجابت دعا می‌خوانیم از جمله:

۱- برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت.

از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

ایاکم ان یسئل احدکم ربه شیئاً من حوائج الدنیا و الاخره حتی یبدء بالثناء علی الله و المدحه له و الصلاه علی النبی و آله، ثم الاعتراف بالذنب، ثم المساله

"مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضایی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید .

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۴

۲- در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام ص نقل شده:

من احب ان یتستجاب دعائه فلیطب مطعمه و مکسبه

"کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند."

۳- از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکنند، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گویند دعای مستجابی ندارند، چنان که از پیامبر اسلام ص نقل شده:

لتأمرن بالمعروف و لتنهین عن المنکر، او لیسلمن الله شرارکم علی خیارکم و یدعوا خیارکم فلا یتستجاب لهم:

"باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد!"

در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ "نظارت ملی" نابسامانیهایی در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.

۴- عمل به پیمانهای الهی - ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجاب دعا است. زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.

کسی نزد امیر مؤمنان علی ع از عدم استجاب دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟! اما در پاسخ فرمود:

ان قلوبکم خان بثمان خصال:

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۵

اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤدوا حقه كما اوجب علیکم، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.

و الثانية: انکم آمنتم برسوله ثم خالفتم سنته و اتمتم شریعته فاین ثمره ایمانکم؟

و الثالثة: انکم قرأتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به، و قلتم سمعنا و اطعنا ثم خالفتم! و الرابعه: انکم قلتم تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون الیها بمعاصیکم، فاین خوفکم؟

و الخامسة: انکم قلتم ترغبون فی الجنة، و انتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فاین رغبتکم فیها؟

و السادسة: انکم اکلتم نعمه المولى فلم تشکروا علیها! و السابعة: ان الله امرکم بعداوه الشیطان، و قال إِنَّ الشَّيْطَانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا، فعاد یتموه بلاقول، و والیتموه بلا مخالفه.

و الثامنة: انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من انتم احق باللوم منه فای دعاء یتستجاب لکم مع هذا و قد سددتم ابوابه و طرقه؟ فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم: .

" قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده (لذا دعايتان مستجاب نمی شود):

۱- شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته!

۲- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است؟

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۶

۳- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!

۴- شما می‌گوئید از مجازات و کیفر خدا می‌ترسید، اما همواره کارهایی می‌کنید که شما را به آن نزدیک می‌سازد ...

۵- می‌گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می‌دهید که شما را از آن دور می‌سازد ...

۶- نعمت خدا را می‌خورید و حق شکر او را ادا نمی‌کنید.

۷- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می‌ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی‌کنید.

۸- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده‌اید ... با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته‌اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد."

این حدیث پر معنی با صراحت می‌گوید:

وعدۀ خداوند به اجابت دعا یک وعدۀ مشروط است نه مطلق، مشروط به آنکه شما به وعده‌ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از ۸ راه پیمان شکنی کرده‌اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می‌شود.

عمل به دستورات هشتمانه فوق که در حقیقت شرائط استجابت دعا است برای تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش کافی است.

۵- دیگر از شرائط استجابت دعا توأم گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات قصار امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم: الداعی بلا عمل کالرامی

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۶۴۷

بلا وتر! (نهج البلاغه - حکمت ۳۳۷): "دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون "زه" است!"

با توجه به اینکه "وتر" (زه) عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف است نقش "عمل" در تاثیر "دعا" روشن می‌گردد.

مجموع شرائط پنجگانه فوق روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه‌های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد. آیا جسبانیدن عنوان "مخدر" به دعا با چنین شرایطی نشانه بی‌اطلاعی و یا اعمال غرض نیست؟!

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ (آیه ۶۰ غافر)

۶۰- پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند.

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۴۷

...اهمیت دعا و شرایط استجابت

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام ص و سایر پیشوایان بزرگ ع نقل شده اهمیت دعا را کاملاً روشن می‌سازد:

۱- در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

الدعاء هو العبادة

": دعا عبادت است "

۲- در حدیث دیگری از امام صادق ع می‌خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد ما تقول فی رجلین دخلا المسجد جمیعاً کان احدهما اکثر صلاة، و الآخر دعاء فایهما افضل؟ قال کل حسن: "چه می‌فرمایید در باره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری بجا آورد، و دیگری دعای بیشتری، کدامیک

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۴۸

از این دو افضلند؟

فرمود: هر دو خوبند.

سؤال کننده مجدداً عرض کرد: قد علمت، و لكن ايهما افضل؟ "می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است".

امام فرمود: اکثرهما دعاء، اما تسمع قول الله تعالى ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ:

" آن کس که بیشتر دعا می کند افضل است، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ ...

سپس افزود هی العبادۃ الکبری: "دعا عبادت بزرگ است".

۳- در حدیث دیگری از امام باقر ع نقل شده است که در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است؟ فرمود:

ما من شيء افضل عند الله من ان يسئل و يطلب مما عنده، و ما احد ابغض الى الله عز و جل ممن يستكبر عن عبادته، و لا يسئل ما عنده:

" چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچکس مبغوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند نیست!" .

۴- در روایتی از امام صادق ع آمده است: " مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست: "

ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسألة، و لو ان عبداً سد فاه و لم يسئل لم يعط شيئاً، فاسئل تعط، انه ليس من باب يقرع الا يوشك ان يفتح لصاحبه!:

" نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۴۹

نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد."

۵- در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده، چنان که از پیامبر ص و امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که فرمودند:

الدعاء افضل من قراءة القرآن.

در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا از یک سو انسان را به شناخت پروردگار (معرفة الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.

و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

از سوی سوم نعمتها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او از این طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد.

از سوی پنجم چون می داند استجاب این دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می دارد.

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یاس و نومیدی باز

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۵۰

می‌دارد، و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می‌کند .

" نکته مهمی " که در پایان این بحث فشرده لازم است یاد آوری شود اینکه دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.

بنا بر این اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند قطعاً مستجاب نخواهد شد.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می‌خوانیم:

اربعة لا تستجاب لهم دعوة:

رجل جالس فی بیهة یقول: اللهم ارزقنی، فیقال له: ا لم آمرک بالطلب؟

و رجل کانت له امرأة فدعا علیها، فیقال له: ا لم اجعل امرها الیک؟

و رجل کان له مال فافسده، فیقول: اللهم ارزقنی، فیقال له: ا لم امرک بالاقتصاد؟ ا لم آمرک بالاصلاح؟

و رجل کان له مال فادانه بغير بینة، فیقال له: ا لم آمرک بالشهادة؟! "

" چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی‌شود:

کسی که در خانه خود نشسته و می‌گوید: خداوندا! مرا روزی ده، به او گفته می‌شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟

و کسی که همسری دارد (که دائماً او را ناراحت می‌کند) و او دعا می‌کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می‌شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم؟

و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده، می‌گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن، اما به او گفته می‌شود: مگر دستور اقتصاد و میانه روی

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۵۱

به تو ندادم؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم؟

و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده، (اما وام گیرنده منکر شده، او دعا می‌کند خداوند اقلبش را نرم کن، و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می‌شود: مگر به تو دستور ندادم به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر؟".

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می‌شود، چرا که گروهی از مردم می‌خواهند دست از تلاش لازم بردارند، و به دعا پناه برند، چنین دعوایی مستجاب نمی‌گردد، این یک سنت الهی است.

البته عدم استجابت بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می‌شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می‌افتد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می‌خواهد که به هیچوجه صلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعدا واقف به چنین امری بشود، این درست به این می‌ماند که گاهی بیمار یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می‌طلبد که اگر به خواسته او عمل کنند بیماریش افزون می‌شود، و یا حتی جان او را به خطر می‌افکند، در اینگونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی‌کند و برای آخرت او ذخیره می‌سازد.

بعلاوه استجابت دعا شرائطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است، و در جلد اول همین تفسیر مشروحا از آن بحث کرده‌ایم (سوره بقره آیه ۱۸۶).

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۵۲

موانع استجابت دعا

در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجابت دعا ذکر شده از جمله سوء نیت، نفاق، تاخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است.

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق ع پایان می‌دهیم:

مرحوم "طبرسی" در "احتجاج" از آن حضرت چنین نقل می‌کند:

انه سئل ا ليس يقول الله ادْعُونِي اُستَجِبْ لَكُمْ؟ و قد نرى المضطر يدعو و لا يجاب له، و المظلوم يستنصره على عدوه فلا ينصره، قال ويحك! ما يدعو احد الا استجاب له، اما الظالم فدعاؤه مردود الى ان يتوب، و اما المحق فاذا دعا استجاب له و صرف عنه البلاء من حيث لا يعلمه، او ادخر له ثوابا جزيلًا ليوم حاجته اليه، و ان لم يكن الامر الذي سئل العبد خيرا له ان اعطاه امسك عنه:

" از آن حضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی‌فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟ در حالی که افراد مضطری را می‌بینیم که دعا می‌کنند و به اجابت نمی‌رسد، و مظلومانی را می‌بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می‌طلبند ولی آنها را یاری نمی‌کند.

امام فرمود: وای بر تو! هیچکس او را نمی‌خواند مگر اینکه اجابت می‌کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می‌فرماید و بلا را از او برطرف می‌سازد به طوری که گاه خود او نمی‌داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز

تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص: ۱۵۳

قیامت) ذخیره می‌کند، و هر گاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می‌فرماید". ...

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (آیه ۵۵ اعراف)

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (آیه ۵۶ اعراف)

۵۵- پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی‌دارد.

۵۶- و در زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است، و او را با بیم و امید بخوانید (بیم از مسئولیتها و امید به رحمتش، و نیکی کنید) زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۰۹

... "تضرع" در اصل از ماده "ضرع" (بر وزن فرع) به معنی "پستان" گرفته شده، بنا بر این فعل "تضرع" به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید، و از آنجا که به هنگام دوشیدن شیر انگشتها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند به کار می رود.

بنا بر این اگر در آیه فوق می خوانیم خدا را از روی تضرع بخوانید یعنی با کمال خضوع و خشوع و تواضع روی به سوی او آرید، در حقیقت دعا کننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد، بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد، و زبان تنها ترجمان آنها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید.

و اینکه در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور "خفیه" و در پنهانی بخوانید برای این است که از "ریا" دورتر، و به اخلاص نزدیکتر، و توأم با تمرکز فکر و حضور قلب باشد.

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۱۰

در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص در یکی از غزوات بود، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار دره ای رسیدند فریاد خود را به "لا اله الا الله" و "الله اکبر" بلند کردند، پیامبر فرمود:

یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون اصم و لا غائب انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم

: "ای مردم اندکی آرامتر دعا کنید شما شخص کر و غائبی را نمی خوانید شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است".

این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از "تضرع" دعای آشکار و منظور از "خفیه" دعای پنهانی است، زیرا هر مقامی اقتضایی دارد گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد، روایتی که از علی بن ابراهیم در ذیل آیه نقل شده این موضوع را تأیید می‌کند.

و در پایان آیه می‌فرماید: خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد (إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).

و این جمله معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا، و یا تظاهر و ریاکاری، و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا، شامل می‌شود.

در آیه بعد اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرائط تأثیر دعا است، می‌فرماید: "در روی زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است" (وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا).

مسلمانا هنگامی دعاها در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرائط لازم در آن رعایت شود، از جمله اینکه با جنبه‌های سازنده و عملی در حدود توانایی

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۱۱

و قدرت همراه باشد، حقوق مردم رعایت گردد، و حقیقت دعا در سراسر وجود انسان پرتوافکن شود، بنا بر این هیچگاه دعای افراد مفسد و تبه‌کار به جایی نخواهد رسید.

منظور از "فساد بعد از اصلاح"، ممکن است اصلاح از ظلم یا کفر یا هر دو بوده باشد، در روایتی از امام باقر ع می‌خوانیم:

ان الارض كانت فاسدة فاصلحها الله بنبيه

ص: "زمین فاسد بود و خداوند بوسیله پیامبر اسلام آن را اصلاح کرد".

بار دیگر به مساله دعا می‌پردازد و یکی دیگر از شرائط آن را بازگو می‌کند و می‌گوید: "خدا را با ترس و امید بخوانید" (وَاذْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا).

نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقب‌گرد و سقوط است، و نه آن چنان مایوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یاس و نومیدی نیز خاموش کننده همه تلاشها و کوششها است، بلکه با دو بال "بیم" و "امید" به سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیتها و لغزشها.

و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی اسباب امیدواری به رحمت خدا، می‌گوید: "رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است" (إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ).

ممکن است این جمله یکی دیگر از شرائط اجابت دعا باشد، یعنی اگر می‌خواهید دعای شما یک دعای توخالی و تنها گردش زبان نباشد باید آن را با "اعمال نیک" خود همراه سازید، تا به کمک آن، رحمت الهی شامل حال شما گردد و دعایتان به ثمر رسد و به این ترتیب در این دو آیه اشاره به پنج قسمت از

تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۱۲

شرائط قبولی دعا شده است: نخست اینکه از روی تضرع و در پنهانی باشد، دیگر اینکه از حد اعتدال تجاوز نکند، سوم اینکه با تولید فساد و تبهکاری همراه نگردد، چهارم اینکه توأم با بیم و امید متوازن باشد، پنجم اینکه با نیکوکاری توأم گردد.

۲۲۰- رابطه بین اسراف و فساد در ارض چیست؟

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (آیه ۱۵۱ شعرا)

الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (آیه ۱۵۲ شعرا)

۱۵۱- و اطاعت فرمان مسرفان نکنید.

۱۵۲- همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۰۷

... می دانیم اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریع است، این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد.

البته باید توجه داشت که اسراف معنی گسترده ای دارد، گاه در مسائل ساده ای مانند خوردن و آشامیدن است (چنان که در آیه ۳۱ سوره اعراف آمده).

و گاه در انتقام گیری و قصاص بیش از حد (چنان که در آیه ۳۳ سوره اسراء آمده است).

و گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه (چنان که در آیه ۶۷ سوره فرقان آمده).

و گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ می شود، (چنان که در آیه ۲۸ سوره غافر، "مسرف و کذاب" در ردیف هم قرار گرفته).

و گاه در اعتقادات است که منتهی به شک و تردید می شود (همانگونه که در آیه ۳۴ سوره غافر "مسرف و مرتاب" با هم آمده است).

و گاه به معنی برتری جویی و استکبار و استثمار آمده (چنان که درباره فرعون در آیه ۳۱ سوره دخان می خوانیم: إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ: "او برتری جوی و مسرف بود").

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۰۸

و بالآخره گاه به معنی هر گونه گناه می آید (چنان که در آیه ۵۳ زمر می خوانیم: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا: "بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کردید از رحمت خدا مایوس نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد").

با توجه به آنچه گفتیم رابطه اسراف و فساد به خوبی آشکار می شود.

به گفته "علامه طباطبائی" در "المیزان" عالم هستی یک پارچه نظم و صلاح است و حتی با تضادی که احيانا در میان اجزای آن دیده می شود تالیف و التیام و هماهنگی فراوان دارد، این نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است، و برای هر یک از اجزای خود، خط سیری تعیین می کند، حال اگر یکی از این اجزاء از مدار خود خارج شود و راه فساد را پیش گیرد، میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می شود، اگر توانستند این جزء نامنظم اسرافکار را به مدار اصلیش بازگردانند چه بهتر، و الا نابودش می کنند، تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد!

انسان که یکی اجزای این عالم هستی است از این قانون عمومی مستثنی نیست، اگر بر اساس فطرت، بر مدار خود حرکت کند و هماهنگ نظام هستی باشد به هدف سعادتبخش که برای او مقدر شده است می رسد، اما اگر از حد خود تجاوز کند و قدم در جاده "فساد در ارض" بگذارد، نخست خداوند او را گوشمالی داده، و با حوادث سخت و دردناک او را هشدار می دهد، چنان که در آیه ۴۱ سوره روم می خوانیم ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ: "فساد بر صفحه دریا و صحرا بر اثر اعمال مردم آشکار گشت خدا می خواهد نتیجه سوء پاره ای از اعمال مردم را به آنها بچشاند شاید بازگردند".

تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص: ۳۰۹

اما اگر این هم مؤثر نیفتاد و فساد در اعماق جان او ریشه دوانید، خداوند با عذاب "استیصال" صفحه زمین را از لوث وجود چنین کسانی پاکسازی می کند.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا در آیات فوق، خداوند "اسراف" را با "فساد در ارض" و عدم اصلاح هماهنگ ذکر کرده است.